Adab. Kabul
Vol.24, No.3, Mizan-Qaws 1355
(September-November 1976)

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	نظری بر متون امثال لافونتن	پوهندوی شاه‌علی اکبر
۱۹	بحثی در زمینه نمونه گیری احصائیوی واهمیت آن در تحقیقات علمی	پوهاند محمد امین
۲۸	آبادانیها وبقا یای آثار عمرانی از زمان آل کرت هرات ـ	پوهنیار جلال الدین صدیقی
۴۱	طریق عشق	سنا یی (ره)
۴۲	سنایی	پوهنمل دکتور قیام الدین راعی
۶۳	دیوان بیدل بخط او ؟	پوهاند عبد الحی حبیبی
۶۶	فرهنگ مضاف ومنسوب دوستون نظم دری از	دکتور سید مخدوم رهین
۷۳	سخن عشق	سنا یی (ره)
۷۴	ترجمه های آثار حکایتی دری	پوهنوال م .ن نگهت سعیدی
۸۱	گوشه هایی از فرهنگ عامیانهٔ کلا شوم نورستان	پوهنیار محمد علم
۸۷	گلشن	سنایی (ره)
۸۸	رستم واوس	پوهندوی عبد القیوم قویم
۹۹	عدد در زبان دری	پوهندوی محمد عمر زاهدی
۱۱۵	هیجانات	پوهاند سیر امان الدین کمال خجندی
۱۲۲	تفکر	پوهاند محمد فاضل
۱۲۳	خوابهای هولناک	الحاج محمد ابراهیم خلیل
۱۲۶	دل فروزان	
۱۲۷	مسائل عمدهٔ تدوین قاموس دری به روسی	محترمه ل. ن کسیلیوا
۱۳۴	بحثی ازجغرافیای شهری افغانستان	پوهنوال محب الله رحمتی
۱۵۱	شاخ یاسمن	بنا غلی حیدری وجودی
۱۵۲	بحثی در بارهٔ فرهنگ	پوهاند محمد رحیم الهام
۱۶۰	اخبار علمی واداری	اداره
	قسمت لاتین :	
	Kaboul..	D. Rawan Farhadi

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه ماهه پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست وچهارم | شماره سوم | میزان ـ قوس ۱۳۵۵

پوهندوی شاه علی اکبر

نظری بر متون امثال لافونتن

مقایسه آنها با متون شرقی و غربی

تاثیرات فرهنگی ملل و مردمان جهان بالخصوص ملت های پیشرفته بر همدیگر ناگزیر واجتناب ناپذیر است. زیرا همیشه اینگونه مردم می کوشند چیزهای خوب و مفید و زیبا و دلچسپ را از هر جا وهر کس فرا گیرند و از مزایا وقشنگیهای آن بهره بر گیرند واحیاناً آن را برای آرایش وپیرایش خود بکار برند.

دستوری زیبا ودلپسند داریم که: «انسان خوب گوهر علم را چنان می جوید که گویا گم گشته خویش را».

اینك در تحقیق متن امثال لافونتن چیزهایی را می یابیم که تأثیرات ثقافی سار ابر مغرب زمین نشان میدهد و این نه تنها ما بیم که از دیگران نکته های سودمند را باید بجوییم بلکه ایشان هم این کار را کردند و برای اصلاح جامعه خود نکات سودمند را از خلال آثار ماجستند و بکار بردند.

درمقایسه متون امثال شرق و غرب این مؤثرات متقابل را بخوبی مشاهده می کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکایه اول:

سگی که به خیال استخوان طعمه خودرا از دهن رها کرد

این مثل در مجموعه امثال(۱) و کلیات(۲) لافونتن هست وچنین آغاز میگردد:

« هر کس را دنیای دون برنگیّ و جلوه بی فریب سید هد».

این قصه در مجموعهٔ یکصدو هفده مثل ایزوپ (۳) موجود است و خاتمهٔ آن چنین است :

« . . . ولع برخوری او را فریب دادو به مصرف رزق موجود خود آموخت که آنچه را در دست هست نگه باید داشت و این بهتر است از آنکه کسی در بی شی ناموجود بشتابد ».

از مقایسه متون مختلفه بر می آید که این حکایه از کلیله و دمنه اقتباس گردیده است.

زیرا از سیاق عبارت که در باب« عرض الکتاب» کلیله و دمنه ابن مقفع (ص۹۶ - ۹۷) (۴) و در کلیله و دمنه ابوالمعالی چاپ مینوی (۵) و همچنان نگار دانش(ص. ۱)آمده است،چنان معلوم می شود که این حکایه با متون مختلفه کلیله ودمنه عین چیز است وسر میخورد.

در کلیله و دمنه ابن مقفع عبارتی چنین آمده است:« . . . . فالدنیا کالماء الملح الذی لایزداد شاربه شرباً الا ازداد عطشاً وکالعظم الذی یصیبه الکلب فیجد فیه ریح اللحم حتی یدمی فاه ولاینال شیئاً مما طلب ... » (۶).

در کلیله ودمنه ابن مقفع این مطلب دوبارتکرار شده است.و در کلیله ودمنه، ابوالمعالی (چاپ مینوی)چنین است :

« . . همچون سگی که از پهلوی نهری میگذشت واستخوان ساقه و ضلع را یافت وسایه آن را در آب دیدوهوس کرد که آن رابگیرد وآنچه باخود داشت از دست داد ودرآب هیچ چیز نیافت» (۷) وهمچنان :

---

(۱)امثال ص ص۲۱۲ —۲۱۳ چاپ رادوان،طبع ۱۹۵۶ پاریس.

(۲)لافونتن ، کلیات،طبع ژان سرمیه استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری رن، چاپ ۱۹۶۵ ص ۱۱۵ .

(۳) ایزوپ،امثال،مثل ۵ ص ۹ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

(۴)ابن مقفع ، کلیله و دمنه، چاپ سوم، بیروت ۱۸۸۸ .

(۵)حکایه ۴ ،ص ۵۲ .

(۶)همان اثر باب برزویه ص ۹۷ .

(۷)ابوالمعالی، کلیله ودمنه ،چاپ مینوی از انتشارات دانشگاه تهران. چاپ شرکت سهامی آفسیت طبع سال ۱۳۵۱ ص ۱۰۲ .

داستان: «زغن ماهیخوار باماهی» درمرزبان نامه (۱) وحکایه «بط که در سایه ماه ماهی را از منقار رها کرد» (۲). در کلیله ودمنه با این حکایه ازنگاه مفهوم مشترک است.

از تعدد منابع داستان درآثار منثور قزمین برمی‌آید که اصل داستان شرقی است وبا ذرایعیکه در مقالهٔ گذشته مذکور افتاد بغرب منتقل گردیده است. اگرچه منابع غربی آن را به ایزوپ وفید منسوب کرده اند. (۳)

حکایه دوم:

مثل: دو جوانه گاو و غوک

منشأ این حکایه در کلیات (حکایه ۴ ص ۸۲) و مجموعه امثال لافونتن (ص ۵۶ - ۵۸) بنام فیدر منسوب گردیده است (کتاب دوم حکایه ۴).

در کلیله ودمنه ابن مقفع (باب الاسدوالثور ص ۱۲۶) و ترجمه ابوالمعالی نصر الله (باب شیر وگاو - حکایه ۳ ص ۵۷) جنگ میان دو «عدو» یا (دو نخجیر) بوقوع پیوست و روباه آزمند که خون ریخته انها راسیخورده است دراثر ضربهٔ یکی از آنهاجان داد. در انوار السهیلی (باب اول دراجتناب از اهل غرض) باعین عبارت کلیله ودمنه ابوالمعالی هست. ودر نگارستانش «ص ۳۶» نیز بعین عبارت هست. در وطن ما ضرب المثل ها بی هست:

۱ - میان دو قوچ باری میش می‌شکند.

۲ - میان دو اسپ خر لگد میخورد.

۳ - میان دوسنگ آرد است.

لافونتن ان مثل را برای نکوهش از روش بعضی از ارباب فرانسه می آرد.

از نگاه مفهوم مثل لافونتن با حکایه کلیله ودمنه کاملا مطابق است اما طرز افاده مطلب در حکایه واشخاص دران متفاوت است. چنانکه لافونتن «جوانه گاو» و «بقه» را ذکر میکند ودر کلیله ودمنه ابن مقفع «وعلین وثعلب» آمده است ودر متون دری به «دونخجیر» ترجمه گردیده است.

---

(۱) مرزبان بن رستم، مرزبان نامه، چاپ ۱۹۰۸ مطبعه بریل لیدن از بلاد هلاند، باهتمام ومقدمه محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۳۸.

(۲) کلیله و دمنه ص ۱۰۲.

(۳) لافونتن: امثال، کتاب ۵ حکایه ۱۷ ص ۲۱۲، فیدر: سگ حامل گوشت، ایزوپ سگی که گوشت در دهن داشت، نسخه نیولت ص ۲۵۹.

وعل،در زبان‌عربی «آهوی‌رنگ»را گو یند ونام دیگرآن« تیس الجبل»(۱) است که‌در لهجه‌یکی از محلات وطن ما «تکهٔ کوهی» گو یند .

این حکایه در پنجه تنترا(۲) بنام (داستان شگال ودو توچ»آمده است.و سرتا ض‌هندی در آخر ا ز آن حکایه چنین نتیجه سیگیرد: «شگالی که‌خود را میا ن شاخ توچان اندازدبلا را بسوی خود کشید ه است » .

قهرمان حکایه خواه توچ یاگاو یاتکه (وعل)، هرچه باشد نتیجه ومطلب یکی‌است و منشاء شر قی د ارد .

حکا یه سوم:

مثل: دو کبو تر

ا ین حکایه را لا فونتن از ترجمه فرانسوی انوار السهیلی (۳)اقتباس کرده است این‌حکایه در کلیله ودمنه ابن‌مقفع وابو المعالی نصرالله وجود ندارد.محقق اشعار واشال‌لافونتن«را دو ان، نیز گوید که لافونتن آن را از انوار سهیلی گرفته است .این‌حکایه درنگار دانش(۴) (منتخب‌عیار دانش ص۱۷) هست ولی در حکایه لافونتن وانوار سهیلی‌تفاو تهای آتی وجود دا رد .

۱ ـد ر انوارا لسهیلی : خوبي سفر با ایراد آیات کریمه وضرب الامثال‌عربی‌ودری‌تا کید گردیده است وزا جع‌به دشواریهای سفر نیز بحث‌شده‌است.

۲ ـ لافونتن در شعر خود روشن نکر ده‌است که‌ازجمله‌دو کبوتر :بازنده‌و نو ازنده کدام‌یك راه سفر اختیار کرد .در حالیکه در انوار السهیلی «بازنده» سفر کرد .

۳ ـ درباطن بازنده راجع به دوستی بوی‌بی‌وفایی بمشام می رسدونوا ز نده باارائه دلا یل در باره محاسن دوستان قدیم‌وی را توصیه می کند تااز یار دیرین خویش جدایی نگز ینند که‌بشیمان خوا هد شد .

۴ ـ لافو نتن‌میگوید : کبوتر مسافر (با زنده) بعد از رهایی از شر باران بچنگ کر گس افتاد حا لا نکه در ا نوار السهیلی«شاهین» آمده است.وقتیکه شاهین بسوی اوقصد کر د ازسوی‌دیگر

---

(۱) المنجدص ۹۰۸، الر ا ئد ص ۱۶۱۷ .

(۲) د کتو ر ایند وشیکهر، پنچه تنترا، داستان سوم، ـرتاض وپول د زد ، چا پ ۱۳۴۱ از انتشا رات دانشگاه تهران .

۳ ـ واعظ کاشفی، انو ار سهیلی ،باب اول : اجتناب از اهل غرض ص ۳۶ ـ ۴۳ .

۴ ـ نگار دانش، چاپ مطبعه نول کشور ، اکتوبر ۱۹۰۳ م طبع‌سوم ص ۱۷ ـ ۱۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

عقابی بقصد او آمد وآن هردو باهم افتادند و کبوتر را از درگیری دو رقیب نجات حاصل آمد .

لافونتن کلمه Vautour رامی‌آرد واین مرغ گوشتخوار رادروطن ما «قجیر و کرکس» میگویند وکرکس صیاد نیست ولی‌شاهین صیاد تیز بال است. و آن را در زبان فرانسوی Faucon میگویند .

۵ - لافونتن موضوع «افتادن کبوتر را درچاه وبدان وسیله خلاص‌وی‌از دست کودک» را نیاورده است .شاید این‌نکته در نظر او دور از واقع جلوه کرده است .

۶ - واعظ کاشفی حکایه را با ایراد اشعار ومثل های‌نغز مبرهن ومدلل می سازد .

چون این حکایه در پنچه تنترا، کلیله ودمنه ونسخ دیگران نیست‌یمکن ماخذ دیگر هندی داشته‌باشد .این‌مثل درکتاب‌نهم کلیات‌لافونتن(ص. ۱۴)وامثال(ص۳۳۸ - ۳۴۱)موجود است.

حکایه چهارم :

مثل: گرگ وشکاری

این حکایه درکتاب هشتم،قصه۲۷ در مجموعه امثال وکلیات لافونتن آمده است‌وشارح امثال‌لافونتن«را دوان»ترجمه‌فرانسوی‌حکایه‌انوار السهیلی(۱)رانیز ذکرمیکند.و این‌قصه‌ازانوار السهیلی گرفته شده .مگر با عبارات ابن مقفع وابو المعالی‌مشابهت دارد . در انوا را لسهیلی تشبیهات وعبارت پردازی زیاد است (۲) اختلافات عبارات درآثار متذکره ازین قرار است :

«فضربت حلقه فمات .... » (۳)وه ... گوشهای کمان‌بجست‌درگردن گرگ افتادوبرجای سرد شد» (۴) .

«...بیك ضرب دندان اوزه کمان گسسته‌شد ،گسیختن زه‌کمان همان‌بودو گوشهای کمان به دل او رسیدن همان وفی الحال‌جان دادن‌همان..» (۵)

لافونتن میگوید :انیاب خوك گراز شکم شکاری‌رادرید.در انوارالسهیلی وعیار دانش مذکور است که : «زخم نیش خودرا به‌سینه‌صیاد،رسانید.» (۶)میان‌د یگر نسخ‌مختلفه کمترتفاوت هست وازنگاه مفهوم همه یکسان است ولافونتن در برخهای‌مختلف داستان‌هرجا مناسب‌پنداشته‌عباراتی اند رزآمیز دران افزوده است وبصورت تلمیح عبارات‌مشهور یونان‌باستان ولاتین راایراد کرده‌است.

---

۱ - امثال بیلپای ص۲۶۳ -۲۶۴، کلیات‌لافونتن ص۱۳۸ -۱۳۹ وامثال ص۳۳۰-۳۳۳ .

۲ -انوار السهیلی چاپ ۱۳۴۱ موسسه امیرکبیر ص ۲۴۵ - ۲۴۶ - (۳) کلیله ودمنه ابن مقفع ، باب الحمامة المطوقه ص ۲۱۷ . (۴) ابوا لمعالی،چاپ مینوی ص ۱۷۲ .

۵ - انوارالسهیلی ص۲۴۵.(۶) بهار دانش ص ۸۹- ۹۰ .

و قبل از آغاز مطلب نسیبی برای شعر خودبشکل نسیب یك قصیده آورده و در ان اندرز داده است و این روش او شبیه به حکیم ناصر خسرو بلخی است .

عبارت «آهوبره» در عبارات لافونتن زاید می نماید که در عبارات عربی و دری نیست . این مثل در پنجه تنترا نیست، بمکن از منبع دیگر هندی اخذ گردیده باشد یا در نسخه بی غیر از نسخه مطبوع دانشگاه تهران وجود داشته باشد .طرز استنتاج لافونتن با طرز نتیجه گیری مولفان ومترجمان عربی و دری کلیله ودمنه یکسان است و همگی نتیجه حرص و آزو ذخیره کردن بیجا راشوم می انگارند.

حکایه پنجم :

مثل : شیر فروش و کاسه شیر

این حکایت را لافونتن از «بونه و انتوردی پیریه (۱)» اقتباس کرده است. و در مجموعه امثال و کلیات در کتاب هفتم موجوداست. (۲)

«بونه وانتور» یکی از اسقف های ایطالوی بود (۱۲۲۱- ۱۲۷۴ م) که در قرن سیز دهم می زیست(۳). وی در امور مذهبی و فلسفه مطالعات داشت و یقیناً این حکایه را از منابع شرقی گرفته و شکل مذهبی داده است .

در کلیله ودمنه ابن مقفع در (باب الناسك و ابن عرس ص ۲۷۷) زیر عنوان« کوزه روغن وعسل» آمده است : «جزة السمن والعسل » که در کلیله ودمنه ابوالمعالی (باب زاهد وراسو ،حکایه اول ص ۲۶۳) زیر عنوان «پارسا مرد و کوزه شهدو روغن » آمده ولی با اندك تفاوت .

در ابن مقفع زاهد از بهای فروش روغن وعسل دسربزمی خرد که در هرپنج ماه یکبار بزاید وبه زودی زیاد شوند ودر ظرف دو سال تعداد شان به چهارصدبز بر سد وبه بهای آنها یکصدفردگاو بخرد و بالاخره زمین وخانه و کنیزو غلام بخرد وزن زیبا بخواهدوازان پسری آرد ودرو قت تادیب عصا ی خود را برد اردتا پسررا بزند که درعالم همین خیالات عصایش بر کوزه خورده کوزه می شکند و همه محتوای آن فرو میریزد .

مگر ابوالمعالی با خریدن پنج رأس گوسپند و زن خواستن ان را کوتاه کرده است،ولی آنچه در

---

(۱) لافونتن، امثال ص ۲۰۵ .

۲- امثال ص ۲۴۷-۲۰۵ و کلیات ص ۱۲۲ . (۳) وی در ایالت لاتیوم ایتالیا بدنیا آمده بود و به رتبه جنرالی و اداره او امر سن فرانسوانایل گردید (۱۲۰۶ م) و در ۱۲۷۳ کاردینال شدواز طرف پاپ بحیث نایب اودر شهرلیون گماشته شد. آثار مذهبی و فلسفی اوزیاداست . اورا بنام دکتورسیرافیك میخواندند . (ص ۱۰۸۳ قسمت اعلام لاروس ۱۹۷۱ م).

ان خلاف واقع است آنست که د رهر پنج‌ماه‌بره زایند. وان‌خیال را مبالغه آمیزوچرب‌تر کرده‌است.

لافونتن کاسه شیررا برسر زن روستایی میدهد .وناسك یعنی زاهد وعابد (ابرایدو المنجد) در ابوالمعانی پارسا مرد شده است. چون متن ایتاوی(۱) این‌حکایه باستون قدیم شرقی یعنی کلیله‌و دمنه و پنچه تنترا که بسیار قدیم تر از ایطالوي است شباهت تام‌دارد بل که عین چیز است.پس واضحاً از مشرق زمین‌نقل نموده اند.انوار السهیلی این حکایه واز بر عنوان « زاهد خیا لباف » (باب ششم درآفت تعجیل و شتاب‌ص ۳۶۶-۳۶۷)آورده است ،ولی درآنجا داستان‌را معقول‌ترساخته است. درعیار دانش (ص۱۲۳) نیز عین حکایه انوار سهیلی آمده است. درپنچه‌تنترا(فصل پنجم داستان اول) بنام«برهمن خیالباف» مذکوراست. اماتفاوت درینجاآنست که اگر زن در تربیت فرزنداهمال کندبرهمن در عالم‌خیال می‌اندیشد که‌اوراباچوب تادیب کند.همان‌است که چوب برکوزه آرد تصادم کرده انرا پاشان می سازد.

ولی متن ایطالوي با متن کلیله ودمنه نزدیک است و یقیناً ازان گرفته شده است .

حکایه ششم :

مثل:روستایی وموش

این‌حکایه درکلیات (۲) وامثال (۳) لافونتن‌درکتاب‌هفتم وحکایه سیز دهم آمده اودر زمره امثال ایزوپ (۴) نیز آمده است ودر حاشیه تحقیق امثال‌لافونتن آن رابه فیدرو ایزوپ هردونسبت‌داده اند.چون این‌داستان باعین سیاق وشیوه درسر زبان نامه (۵) آمده است.خصوصاً قسمت اول داستان بالکل شبیه است مگر قسمت آخران اندکی تفاوت‌دارد.

سرزبان نامه دراواخر قرن چهارم هجری (دهم‌میلادی)بزبان طبری‌تالیف گردیده(۶) ودرقرن ششم هجری بوسیله محمد بن‌غازی به‌دری برگردانیده شدوبار دیگر سعدالدین وراوینی آن را ترجمه کرد . (۷)

---

(۱) مقایسه کیماگران با زن ساده لوح شیرفروش :داستان ۱۴ .

Les Contes ou les Nouvelles recreations XIV, et joyaux Devis, Nouvelles 14.

(۲) کلیات ص۱۱۴ (۳)امثال‌ص۸ . ۲-۹ . ۲(۴) ایزوپ:مثل هشتم‌ص ۱۵-۱۶ چاپ۱۹۶۳ پاریس.

(۵)مرزبان بن رستم،سرزبان‌نامه(باب دوم‌ص ۳۶).(۶) فرهنگ ادبیات‌فارسی‌دری‌ص۳۵۸-۳۵۹

(۷) مرزبان نامه طبع ۱۹۰۸ م مطبعه بریل لیدن ازبلاد هلاند با مقدمه علامه محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص۵ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابران باوجودتفاوتهایی جزوی که درایرادوسیاق عبارت هست میتوان گفت که این مثل اصلا شرقی است وازمنابع دری به یونانی وازان‌به فرانسوی انتقال یافته‌است زیرا علاوه برمرزبان نامه،این حکایه در انوار سهیلی تحت عنوان «شترسوارو ماروبیان» اعتمادبرتملق دشمنان» (۱)نیز آمده است که از نگاه مفهوم عردو حکایه‌با هم شبیه‌است .

حکایه هفتم:

دوطوطی ؛شاه ،وپسرش

در کلیات(۲) وامثال (۳)لافونتن موجود است.طوریکه‌پروفیسور رادوان‌میگویداین حکایه را لافونتن ازمنابع لاتین ترجمه کلیله‌و دمنه اخذ کرده بشعر درآورده است(۴)پ.بوسین آن را از کلیله‌ودمنه ابن‌مقفع ترجمه‌نموده‌است . این‌حکایه‌در «باب‌الملک‌والطایرفنزه»(ابن مقفع ص۲۸۹) آمده است.نام ملک هنددرنسخه عربی«برویدون»ودرنسخه‌ابوالمعالی«ابن مدین»ودرانوارالسهیلی نیز همچنان‌است(۵) . نام‌مرغ در نسخ عربی ودری«فنزه»ودربعضی‌از نسخ کلیله‌دمنه‌وانوارلسهیلی «قبره» آمده است. درعیار دانش در زیر عنوان:«حکایت‌شاه وچکاوک»(ص۱۲۹) «فنزه» آمده است.

این‌حکایه‌در« پنچه‌تنترا» نیست.در ترجمه‌سریانی کلیله‌ودمنه‌نام‌شاه Brnzir یابرشیرونام‌مرغ راپینزوه یاپینزیه» نبشته اند.(۶) که اصل‌آن‌درسنسکریت« پوجانی»است یعنی«پاکزاد» (۷)

این داستان که ازطریق ترجمه از عربی به یونانی ولاتین به فرانسوی انتقال یافته است،بابی جداگانه وطویل است.مگر بسیاری ازنکات آن د رفرانسوی محذوف است وآن‌هم به لحاظ رعایت قافیه وایجاز درشعر بوده است .(۸)

اگرچه لافونتن آن مرغ رابه «طوطی»ودر بعضی‌نسخ کلیله‌ودمنه «قبرة»،«چکاوک»ترجمه‌شده است‌مگر«فنزه»اسمی است‌خاص‌وبرکدام پرنده معین اطلاق نمی شود .

این داستان«رعایت‌رشته باریک دوستی،عدم‌اعتماد برستمگاروبازی تقدیر»راسی‌رساند که

---

(۱)حسین‌واعظ،انوار السهیلی‌چاپ‌امیرکبیر (۲) کلیات کتاب‌دهم‌حکایه۱۱ص۱۵۳-۱۵۴

(۳)امثال‌ص۴۰۲—۴۰۵ . (۴)بوسین،نمونه حکمت هندیان باستان‌ص ۶۰۸—۶۱۱

به‌حواله‌امثال‌ص۴۰۵ . (۵)ابوالمعالی، کلیله‌ودمنه، چاپ‌مینوی‌ص۲۸۳-انوارسهیلی‌ص۳۹۹ —۴۲۲ . (۶)جواد مشکور،ضمیمه پنچه تنتراچاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۱ .

(۷)محمدجعفر محجوب ،درباره کلیله‌ودمنه،چاپ ۱۳۴۹ص۴۲ودیگر صفحات .

(۸)رک:شاه علی اکبر ،تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن‌ص ص۳۷— ۷۰۴

هر کدام بحث مفصل میخواهد که از سه منبع مهم اخلاق، سیاست وفلسفه آب می‌خورد ودر ین مختصرنمی گنجد.

حکایه هشتم:

گربه، راسو و خرگوش کوچک

درکلیات لافونتن این حکایه بنام بید پای(۱) ودردیوان امثال او به‌نام پیلپای فیلسوف هندی واقتباس ازانوار سهیلی(۲) ثبت گردیده‌است. درکلیله‌ودمنه‌ابن مقفع زیرعنوان: «مثل الصفرد والارنب» (۳)آمده. درکلیله ودمنه ابوالمعالی داستان میان کبک انجیر و خرگوش سیر می نماید . ودرانوار سهیلی قصه میان« کبک وتیهو» گزارش می یابد (۴)در پنچه‌تنترا زیر عنوان: «داستان گربه وکبکنجیر وخرگوش»(۵) آمده. است پس معلوم است که‌بناغلی رادوان درتحقیق خویش به‌خطا رفته‌است این حکایت‌رالا فونتن ازترجمه انوار سهیلی‌نگرفته بلکه از ترجمه کلیله‌و دمنه یاپنچه تنتره‌اقتباس کرده‌است. سکرد رطرزایراد قصه‌میان‌شعرلا فونتن ومتن قصه‌درکلیله‌ودمنه‌وپنچه‌تنتره‌تفاوت هایی هست.

۱ـ درمتن سنسکریت وعربی‌ودری مالک لانه« کبک‌انجیر یاراسو» است‌ولی‌لافونتن خرگوش را مالک گفته است.

۲ـ لافونتن نام عشرراتلمیحا ذکر میکند ومرادش ازان ازد یاد قو ت وزیا ت قدرت ا ست زیرا Octroi معنای واگذ اری افتخار یا امتیاز را دارد. یاحقوقی‌بوده است که حین دخول دریک شهر برمال و ضع میگردید.

۳ـ عبارات لافونتن بعضابه پنچه تنتره شباهت دارد. اما ازسیا ق عمومی داستان برمی‌آید که از کلیله ودمنه گرفته شده است. همچنانکه در شعرلافو نتن و متن عر بی ودری کلیله‌ود منه وپنچه تنتر ه ذ کر گردیده است، واقعه میان«راسویا کبکنجیر وخرگوش» روی داده است وبا لا خر برای‌قضاوت نزدگربه‌زاهدشتافته‌اند. ولی‌حسین واعظ‌چون« کبکنجیر» رانامانوس احساس کرده‌آن‌رابه « کبک»تبدیل کرده وبرای‌معقول‌ساختن امرعوض‌خرگوش«تیهو»راجای داده ا ست.

---

(۱) کلیات: ص۱۲۵ ح۵ (۲) امثال ص۲۶۳-۲۶۶.

(۳) ابن مقفع، کلیله‌ودمنه (باب‌البوم والغربان ص ۲۴۱-(۴) ابوالمعالی: کلیله‌ودمنه چاپ‌مینوی ازنشرات دانشگاه‌تهران ص۶۰ ۲-انوارسیهلی ص ۲۸۷- (۵) پنچه تنتره‌فصل سوم: بوسان‌وزاغان، داستان‌چهارم

حکایه نهم:

پرنده یی که با تیر زخمی شد

این داستان که اصلا بنام «عقاب مغرور» مشهور است در کلیات (۱) وامثال (۲) لافونتن موجود است. شعر لافونتن وشعر ناصر خسرو بلخی به‌عین عبارت میباشند (۳) مگر در تعلیقات دیوان ناصرخسرو (ص ۶۸۹) این شعررا اصلا به Eschyle شاعر مرثیه سرای یونان نسبت داده اند. ایز شیل (۵۲۵ — ۴۵۶ ق م) شاعرونمایشنامه نویس یونان باستان بوده است که در رثا دست‌قوی داشت. (۴)

اندره شارل بروتیه (۵) در کتابی بنام «اریستوفان» درتیاتر موسوم به «پرندگان» که آن راازیونانی ترجمه نموده ودرپاریس بطبع رسانده‌است، این حکایه رابه ایز شیل نسبت داده است.

آقای مجتبی مینوی در تعلیقات متذکره گوید: (۶) «در دیوان مؤید الدین طغرایی چاپ قسطنطنیه ص ۷۱ قطعه یی دارد که بیتی ازان چنین است:

فقال: والسهم تحدوه قوادمه من ذا الوم و حتفی جاء من قبلی (۷)

مؤیدالدین طغرایی در ۵۱۴ ه (۱۱۲۱ م) باتهام الحاد مقتول گردید. (۸) ولی ناصرخسرو بین سال های ۴۶۰-۴۸۰ یا ۴۸۱ ه (۱۰۸۸ م) وفات نموده (۹) وگویا موت او ۳۳ سال قبل ازمؤیدالدین بوده است وطغرایی شاید این قطعه را از ناصرخسرو گرفته وبعربی در آورده باشد.

اما محققان اروپایی درانتساب این قطعه به ایزوپ (۱۰) وایزشیل اختلاف دارند چنانکه «رادوان» آن رابه نقل از (نیولت ص ۱۹۶) منسوب به ایزوپ میداند و بروتیه به ایزشیل (۱۱) نسبت میدهد.

مکرر ملاحظات بنده چنین است:

---

۱ — لافونتن، کلیات، کتاب دوم حکایه ششم ص ۸۴ (۲) امثال: ص ۵۹

(۳) ناصرخسرو، دیوان چاپ ۱۳۰۴ — ۱۳۰۷ ه — ص ۴۹۹ (۴): لاروس، اعلام ص ۱۲۰۴.

(۵) Andre ch. Brotier. ناشر کتاب برادران گرنیه.

(۶) دیوان ناصرخسرو، تعلیقات صفحه ۶۸۹.

(۷) رک: تعلیقات دیوان ناصرخسرو ص ۶۸۹ و ما بعد آن. تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن ص ۸۲.

(۸) المنجد، اعلام ص ۴۳۶ و فرهنگ ادبیات فارسی دری ص ۳۲۷.

(۹) المنجد ص ۷۰۴، یمگان بدخشان تألیف استاد خلیل الله خلیلی چاپ ۱۳۳۸، مطبعه دولتی کابل ص ۱۹ — ۲۰، زهرا خانلری: فرهنگ ادبیات فارسی دری، ناشر بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸، ص ۴۹۷. (۱۰) امثال لافونتن ص ۵۹ — (۱۱) تعلیقات دیوان ناصرخسرو ص ۶۸۹.

۱ــ ضرب المثل: «آخر ز که نالیم که از ماست که بر ماست» درعصر ملاحسین و اعظ کاشفی یعنی قرن نهم هجری در عبرات سایر بوده است که در اثر او بعین عبارت آمده است . (۱)

۲ــ در کشور ما ضرب المثلی عام و سایر است که گویند: «درخت گفت: اگر دسته از خود م نباشد تیشه سر ابریده نمیتو اند.» که این ضرب المثل عین مفهوم را دارد .

پس میتوان گفت که شعر نا صرخسرو بلخی بروی ضرب المثل و طرز تفکر هموطنان او ونکوهش از «تکبر» سروده شده و از طرف دیگر در عقیده اسلامی تکبر خیلی مذموم است: «وعبا دالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا..... آیه مبارکه» واگر حکیم ناصرخسر والهام گرفته باشد هم از همان آیه قران کریم بوده است که آن را با آوردن مثلی تمثیل کرده است .

حکایه دهم :

مثل : گرگ و بره

این مثل را لافونتن بدین جمله آغاز میکند: «هر که تو انا تر دلیلش قوي تر» گویا لافونتن دلیل حقانیت را نیز وی بیشتر تعبیر میکند و براي اثبات قول خود مثل (گرگ وبره) را می آرد .

مثل گرگ وبره در کلیات (۲) و امثال لافونتن (۳) آمده است و محقق امثال او این مثل را به فیدرو ایزوپ نسبت داده است (۴)

این حکایه درجمله امثال ایزوپ هست (۵)

در کتاب انوار السهیلي زیر عنوان «حکایه باز شکاري و کبك دري» (۶) همین مثل باعین مفهوم و جود دارد با تفاوتهاي آتی :

۱ــ قهرمان داستان دوتا پرنده است .

۲ــ میان هرد ودرمرحله نخستین اندکی دوستی قایم می شود .

۳ــ باز بمجرد احساس گرسنگی ونه یافتن طعمه پیمان دوستی را فراموش میکند. نکات مشابه در هر دو مثل قرار زیر است:

۱ــ انوار سهیلی، چاپ امیر کبیر ۱۳۴۱ ص ۹۷ . (۲) کلیات کتاب اول ،ص ۷۸

۳ ــ امثال ص ۲۹ مثل دهم .

۴ــ فیدر: ۱، نیولت ص ۳۸۹، ایزوپ: گرگ وبره نیولت ص ۲۷۴ .

۵ــ ایزوپ مثل ۲ ص ۳ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

۶ــ انوار سهیلی صفحات ۲۲۹-۲۳۲ .

۱ـ تقابل قوي وضعيف وطرز استدلال .

۲ـ جبار جزبه‌سرانجام خود به هيچ چيزی ديگر پابند نيست.

۳ـ بهانه‌جويی وافتراء ودروغ بستن قوي برضعيف و ناتوان رابهرحال ملزم وگناهکارنشان دادن.

اين حکايه در کتاب شمسه وقهقه نيزآمده‌است . (۱) ولی درينجا قهرمانان مثل شاهين و کبوترازد ودر کتاب عيار دانش زيرعنوان (کبک وباز) آمده‌است (۲)

پس ميتوان گفت که اين مثل ازمنابع شرقی سرچشمه دارد وتنها درمنابع غربی قهرمان راتغيرداده اند. و درهمه آن منابع مفهوم يکی است وتنها عبارت پردازي وا سلوب نگارش آن تغيرخورده است .

مثل يازدهم :

مو شی که بشکل دختر در آمد

اين حکايت در کليات (۳) و امثال (۴) لافونتن باشرح وبسط واستدلال واستنتاج درج است و سخن رابه دراز اکشانده است .استدلال برهمن را با طرز تفکر فيثاغورس حکيم يونانی مقايسه وسقاوته نموده.

بناغلی «رادولن» مأخذاين مثل لافونتن راانوار السهيلي: «ترجمه‌فرانسوي ص ۳۴۵-۳۴۷» ميداند.

اين حکايت در کليله‌ودمنه ابن مقفع (۵) وکليله‌ود منه ابو المعالی نصر الله و انوار سهيلی و عيار دانش آمده است .(۶)

اين مثل در پنچه تنتره نيز موجود است (فصل سوم : بومان وزاغان، داستان نهم، داستان موش).

درشعر لافونتن باآثار ديگر تقا وتهاي آ تی وجود دارد:

۱ـ برخورد ار ين محمود ترکمان فراهی متخلص به ممتاز، شمسه وقهقه: تار يخ تاليف قرن دهم هجري ازانتشارات ا ميرکبير، خردادماه ۱۳۳۶، باب چهارم : دربيان اداب صحبت ص ۵۰۹-۵۱۰.

(۲) نگار دانش ص ۸۴

۳ـ کليات، کتاب نهم، حکايه ۷ ص ۱۴۲ . (۴) امثال ص ۳۴۹ -۳۵۲

(۵) ابن مقفع، کليله ودمنه، باب البوم والغربان، ص ۲۵۵-۲۵۶. (۶) ابو المعالی ، کليله ودمنه، باب بوف وزاغ ،حکايه ۶ ص ۲۲۴ -۲۲۶ .

انوار السهيلی ،باب چهارم در ملاحظه مکروحيله دشمنا ن ص ۳۱۹ -۳۲۲ .

عيار دانش :(نگا ردانش) ص ۱۱۰ —۱۱۱

۱ـ در آثار عربی ودری «جادوگر» به «درویش مستجاب الدعوات» تبدیل شده است :این از جهتی بوده است که لفظ «جادوگر» باطرز تفکر اسلامی وفق ندارد .

۲ـ لافونتن «جادوگر» وپنچه تنترا «زاهد» یا «مرتاض» میگوید.

۳ـ درآثار عربی ودری براصل فکر وعقیده برهمنی که «تناسخ وحلول» است. هرگز اشارتی نه رفته است و تنها به ایراد اصل داستان اکتفا شده است .

۴ـ لافونتن با فکار تناسخ وحلول هندی ومقایسه آن با افکار فیثاغورس اشاره نموده و درآن مناقشه می نماید . (۱)

۵ـ روح مطلب دربن حکایه عدم تجاوز بر ذیحیاة است وتناسخ وحلول نظربه عقیده برهمن.

۶ـ لافونتن برای دلچسپ ساختن شعرخود بصورت تلمیح ازقهرمانان جنگ «تروا» ویونان بحث می کند.

۷ـ درپنچه تنترا ضمناً درین داستان همگون وهمجنس بودن رادرازدواج شرط می داند مگر لافونتن درینجا جذبه عشق را از همه چیز والاترمی انگارد .

حکایه های «صیاد ،باشه وشاه» و«گربه ئیکه بشکل زن درآمد» در امثال لافونتن به پیروی ازهمین قصه پرداخته شده وهمه روح تناسخ وحلول دارند . ودر پنچه تنتر او کلیله ودمنه علاوه برین قصه، داستان «زنیکه بامار ازدواج کرد» (۲) عین مفهوم را در بردارد.

مثل دوازدهم:

حکایهٔ شوهر ،زن، ودزد

این حکایه تنها درکلیات لافونتن (۳) ذکر است ودر مجموعه امثال او موجود نیست و در حاشیه ۱۴۸ ص ۱۴۵ ساخذراآن «بید پای» نوشته است . (۳)

این قصه در کلیله ودمنه عربی زیر عنوان «مثل التاجر والسارق» (۴) مذکور است و در کلیله ودمنه ابو المعالی بنام «بازرگان دشمن روی وزن او» (۵) ودر انوار السهیلی «زن بازرگان» آمده ودر نگاردانش نیست ودر پنچه تنتر اعنوانش «دختر جوان وشوهر پیر و دزد» (۶) است .

---

(۱) کلیات ص ۱۴۲ وامثال ص ۳۵۰.

(۲) دکتور ذاکر حسین ،منتخب پنچه تنترا، چاپ سال ۱۹۶۵ دهلي .

(۳) لافونتن کلیات کتاب ۹ حکایه ۱۵، ص ۱۴۵ چاپ Seuil.

(۴) ابن مقفع ، کلیله ودمنه،باب البوم والغربان ،مثل التاجر والسارق ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

(۵) ابو المعالی، کلیله ودمنه ،باب بوف وزاغ ص ۲۱۴ چاپ مینوی.

(۶) انوار السهیلی،باب چهارم در ملاحظه مکروحیله دشمنان ص ۳۰۰- ۳۰۱ .

لافونتن ازین حکایت برای طنز گفتن به اعیان هسپانیه کار میگیرد. این حکایه را از انوار السهیلی اقتباس کرده بشعر در آورده است.

مثل سیزدهم:

سنگپشت و دو مرغابی

کلیات لافونتن ومجموعه امثال او (۱) هر دو این حکایت را دارند. این حکایه در پنچه تنتره بنام «داستان دوقو و سنگپشت» (۲) و در کلیله ودمنه عربی بنام: «مثل السلحفاة والبطتین» (۳) ودر ابو المعالی در باب شیر وگاو (۴) و در انوارالسهیلی در باب «اجتناب از اهل غرض» (ص ۱۴۱-۱۴۳) ودر عیار دانش (ص ۶۱ -۶۲) بعین عنوان انوار السهیلی مذکور است. قرار گفته محققان فرانسوی (۵) ماخذ لافونتن ترجمه انوار السهیلی است. در پنچه تنتره بعض عبارات زاید هست که در کلیله ودمنه وشعر لافونتن نیست.

۱- نام سنگپشت «صدف گردن» است:

۲- نامهای قوها: «پریشان» و«ترش رو» است.

۳- دوام خشك سالی دوازده سال است

۴- درپنچه تنترا چنین نتیجه میگیرد: «وتنها دور اندیش وتیز هوش کامیاب می شوند» درنسخ. عربی ودری نتیجه چنین است:

ان من لم یسمع قول الناصح یصیب به ما اصاب السلحفاة» (۶)

نیك خواهان دهند پند ولیك نیك بختان بوند پند پذیر (۷)

هر که سو عظه دوستان به سمع قبول اصغا نکند در هلاك خود سعی نموده باشد (۸)

۱- کلیات، کتاب دهم، داستان دوهم ص ۱۵۰ امثال ص ۳۸۵ -۳۸۷.

۲- فصل اول، نفاق دوستان داستان دهم (۳) ابن مقفع ص ۱۶۱-۲۶۲-(۴) ص ص ۱۱۰-۱۱۳

۵- کلیات ص ۱۵۰ ح ۱۶۷. امثال ص ۳۸۷ به حواله صفحات ۱۵۳ - ۱۵۵ ترجمه.

۶- ابن مقفع ص ۱۶۱. (۷) ابوالمعالی ص ۱۱۲. انوار السهیلی ص ۱۴۴

مثل چهار دهم :

ماهیان و ماهیخوار

قصه در کلیات (۱) وامثال (۲) لافونتن ازانوار السهیلی (ترجمه ص ۱۱۱—۱۱۴) ماخوذ است .

این قصه در کلیله ودمنه عربی بنام: «مثل العلجوم والسرطان» (۳) ودر کلیله ودمنه ابوا لمعالی زیرعنوان «ماهیخوار وخرچنگ یا پنجپایک» (۴) ودرانوا ر السهیلی تحت عنوان : « ماهیخوا ر» (۵) ودر نگاردانش بعین عنوان وعبارت ودرپنجه تنترا زیر عنوان «ماهیخوار وخر چنگ (۶) آمده است. جامی (ره) نیز درهفت او رنگ این داستان رامی آورد (۷)

بعمان یکی مرغ فر توت بو د — که از ماهیش قوت وقوت بو د

بجز ساحل بحر منزل نداشت — بجز ماهی از صید حاصل نداشت

چنان شد بروضعف پیري درست — که اسباب صیاد پیش گشت سست

. . . . الخ

ازنگاه نیرنگی که ماهیخوار پیر بکاربرده است باداستان . «شیروگرگ ور وبا ه» شباهت دارد (۸) و نتیجه آن زیان کردن است . چنانکه روبا گفت :

«هر کس برای دیگران بداند یشد ،در راه خود دام گسترده است . » یعنی هر که چاه در راه مردمان کند عاقبت خود د رآن افتد .

مثل پانز دهم :

زاغ، غزال، سنگپشت و موش

درحاشیه امثال لافونتن مذکور است که این حکایه درسال ۱۶۸۵م درجمله اورا قی لا فونتن

۱ـ کلیات، کتاب دهم حکایه ۳ ص ۱۵۰-۱۵۱ بحواله بید پای ،ح ۱۶۹ .

۲ـ امثال ص ۳۸۷ -۳۸۹-(۳) باب الاسد والثورص ۱۳۳—۱۳۵ .

۴—باب شیروگاو، حکایه ۴ آ ص ۸۲-۸۵ -(۵) انوار السهیلی باب اول ص ۱۰۴-۱۰۶ نگارد انش ص ۴۲-۴۴ (۶) فصل اول داستان پنجم . (۷) او رنگ هفتم ، خرد نامه اسکندري ص ۹۵۰-۹۵۱

۸ـ امثال، کتاب هشتم، حکایه ۳ ص ۲۷۷-۲۷۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودوست او Maucroix بدست آمد (۱) ودرمنبع امثال تذکر دادهشده است که این مثل از کتاب سیر ملوك (انوارالسهیلی) از داستان (زاغ،موش و کبوتر وسنگپشت وغزال) (ص ۲۳۶-۲۴۳) گرفته شده است (۲).

این مثل در کلیات لافونتن نیز هست(۳).در پنچه تنتره بنام « آیین دوستی » (۴) آمده است ودر کلیله ودمنه ابن‌مقفع (۵)وابوالمعالی(۶) و انوارالسهیلی ونگارد انش(۷)به تفصیل زیاد آمده وازجمله داستانهای طویل کلیله ودمنه میباشد.جریان واقعه در همه آثار مذکور مشابه است .

مگر درنامها اختلاف هست :

۱ـ درپنچه تنتره داستان از «شهرسرور زمان» درناحیه جنوبی هندآغاز می یابد .

۲ـ درکلیله ودمنه عربی محل آغاز قصه «سکاوند جین» هندمدینة داهر می‌باشد .

۳ـ درابوالمعالی حکایه درکشمیر بوقوع پیوسته است.

۴ـ درپنچه تنتره نام موش «زرین تن» است ودرنسخ مختلف کلیله‌ودمنه نامش را«زیرك» نبشته اند .

۵ـ درپنچه تنتر اعلت گرفتاری کبوتران را«قضاء» به‌قلم داده است.

۶ـ درنسخ عربی ودری‌نیز انواع خیروشر رابه «تقدیر» منوط دانسته انـد .

مگر این‌قسمت درشعر لافونتن نیامده است وآخرین جمله آن اینست . « در آخر کدام کس رامکافات بایدداد،اگر بگفت سن باور شود برای‌دل بایدداد. »

نتیجه‌گیری درهمه آثار در یوعربی یك‌سان‌است ،اتفاق واخلاص ویکدلی را سبب نجات دانسته‌اند .

۱ـ امثال،ص۴۸۷-۴۹۳ » (۲) همان اثر .

۳ـ کلیات ص ۱۶۹-۱۷۰.

۴ـ فصل دوم ،آیین دوستی ـ۵ـ باب‌الحمامةالمطوقه ص۲۰۷-۲۳۱.

۶ـ باب دوستی کبوتر،زاغ وموش وباخه وآهوازص ۱۵۸ تا ۱۹۰

۷ـ انوار السهیلی درفوایدیك‌دلی دوستان ص۲۲۱-۲۶۵ ونگارد انش ایضا صفحه۸۱-۹۳ .

حکایه شانزدهم:

مثل دو دوست

این داستان رالافونتن ازترجمه انوارالسهیلی «ص۲۷۳-۲۷۴» اقتباس کرده است(۱) دردیوان امثال وکلیاتش موجود است (۲). قصه مذکوردرباب‌سوم (در فواید موافقت‌دوستان) (۳) تنها د رانوارالسهیلی آمده ودر کلیله ودمنه ونگاردانش موجود نیست ود ر پنچه تنتره هم نیست. ظاهرمطلب درین حکایه دوستی دوکبوتراست و دران باصل و حقیقت موضوع اشاره می‌نمایدونشان میدهدکه انسان بایست‌اندرز دوست یکدل و مهربان را بشنود و اگر نشنو د به بدي هاوسیه روزي ها دچاروگرفتار میگر دد .

هرکه‌نشنید پند اهل وفا آخر ش کارمیرسد به سزا

حکایه هفد هم :

مثل: خرد ر پو ست شیر

درین حکایه اصل موضوع این‌است که: خری ازکار خسته شدو صاحبش که گازری‌بو دبر او پوست ببررا پوشانید ودر مرغزارش رها کرد تاروزی چند بیاراسد و فربه و بکار آماده شود . مگر وحوش و انسانان از دیدن او می‌رسیدند. بالاخرو قتیکه آواز برآورد همه دانستند(۴).

این مثل د ر پنچه تنتره (فصل‌سوم ،بومان و زاغان)آمد. است ایزوپ هم این حکایه را ایراد نموده مگر اختلافاتی در هردو اثر هست :

۱ ـ در پنچه تنتره خررا مالك او که گازر بوده است جهت‌فربه‌شدن رها کرده بود.وقتیکه خر فربه شد و د ر اثربطرسستی به عر زدن پرداخت‌ورعب‌اواز دلها برخاست بالاخر شکاربی‌اورا کشت.

۲ـ در نسخه انگلیسی چند داستان پنچه‌تنتره که‌درسال ۱۹۰۶ بامقد مه‌دکتور ذاکرحسین در دهلی طبع گردیده بنام «خرآواز خوان» The Musical Donkey. آمده است .

۳ـ د ر زمره یکصدو هفده مثل ایزوپ‌نیز آمده است مگردرین اثرمضمون‌حکایه طوری‌است که

۱ـلافونتن،امثال، کتا ب هشتم، حکایه ۱۱ص۲۹۴-۲۹۵ (۲) کلیات ص۱۳۱ .

۳ـانوارا لسهیلی ص ۲۵۸ .

۴ـ دکتوراینو شیکهر ،پنچه تنتره ، فصل سوم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خر تصادفاً پوست شیر رایافت وبر پشت خود انداخت و مردم را به هراس افکند تا روزی صاحبش سراغ اورا گرفت ودستگیرش نمود و بکار معمول محکومش کرد (۱)

طوریکه دیده می‌شود طرز ایراد حکایه و اسلوب پنچه تنتره از یکسو منطقی تر به نظرمیرسد واز سوی دیگر قدامت آن ثابت است .

و نیز محقق امثال لافونتن آن‌را بحواله منابع مختلف به ایزوپ ،او یانوس، هودان منسوب کرده است (۲) .

و ازین اختلافات‌محقق میشود که‌منبع آن‌همان پنچه تنتره میباشد . این‌د استان د ر کلیات (کتاب پنجم،حکایه ۲۱ ص ۱۱۰) لافونتن و امثال او(۱۸۹-۱۹۰)آمده است .

حکایه‌هژدهم:

مثل : سوداگرزاده، شریف‌زاده، شبان‌وشاهزاده

اینجا د استان چهارتن مسافري است که‌با هم همراه میشوند که‌سوداگرزاده‌هرچیزراوابسته به سوداگری میداند و شریفزاده به حسن وجمال وشبان به کارو زحمت وشهزاده به طالع وبخت نیکو وهر کدام متاع خودرا درمعرض آزمایش میگذارد .

لافونتن حکایت رابه تمام نیاورده وجریان امور را تاهمانجا می‌آورد که شبان‌ازثمره کارخود برای همراهان نان تهیه می کند وازسه‌تن دیگر راقصداً حذف کرده است.وآن را یقیناً ازحقیقت دور میدانسته است . (دنباله دارد)

۱- ایزوپ ، یکصدو هفده مثل،مثل ۸۷ ص ۱۸۴-۱۸۵ چاپ ۱۹۶۳ پاریس .

۲-امثال‌لافونتن‌ص ۱۸۹ -۱۹۰ بحواله منابع ذیل :ایزوپ،خرو روباه (نیولت‌ص ۱۸۰)اویانوس: روستایی وخر(مثل ۵). هودان: داستان‌یك‌خر که پوست یك‌شیررا پوشیده بود(ج ۱ ،ص ۹۵ وج ۲ص ۵۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند محمد امین

بحثی در زمینه نمونه گیری احصائیوی واهمیت آن در تحقیقات علمی

درحلقه های مختلفهٔ علمی وغیرعلمی ازنمونه ونمونه گیری بحث می شود، مثلا انسان می شنود که: «مشت نمونهٔ خروار است» و یا «انگشت نمک خروار نمک» امکان دارد درحصهٔ صحت مقولهٔ دوم کسی اعتراضی نداشته باشد ولی مقولهٔ اولی نمی تواند همیشه صحیح باشد. درینجاء دیده می شود که هرقدر اشیای مورد نظرجهت نمونه گیری همجنس ومشابه باشند به همان اندازه باداشتن نمونهٔ خیلی کوچک میتوان درحصهٔ تمام آن اشیأ تصمیماتی اتخاذ کرد. ولی اگر اشیاء یاجامعه موردنظر غیرمشابه باشند درانصورت باید تعداد نمونه هم زیاد انتخاب شود تا از نتایج آن اطمینان حاصل شده بتواند.

از مقوله ها وضرب الامثال بالا برمی آید که نمونه گیری واستفاده ازآن از سالیان دراز ی به این طرف در کشور ما معمول وسروج بوده است. ولی نمونه گیری واستفاده ازآن در تحقیقات علمی موضوعی است جدید که توضیحات وتشریحات مفصل را ایجاب می نماید. درین جامعی بعمل می آید تا معلومات موثق ومفصلی درین زمینه ارائه شود. امید است که روشنی بیشتری در زوایای تاریک این مشکل انداخته شود وذواتیرا که بانمونه گیری سروکار دارند کمک نماید.

بهترین استفاده یی که امروز از احصائیه گرفته می شود همانا نتیجه گیری واستنباط از گروه های بزرگتر به اساس نمونه های کوچکتر می باشد که البته صحت وسقم این امر مربوط و منوط به کفایت ودرایت است که بتوان نظریات احصائیوی را درینباره بدرستی تطبیق نمود.

نمونه ـ طوریکه از نامش پید است ـ عبارت ازجزء کوچکی از کل است که بتواند ازآن بخوبی نمایندگی کند (۱ و ۳) پس شرط لازم وکافی برای اینکه نمونه گیری صایب و قابل اطمینان باشد اینست که اول باید هرنمونه از نفوس اصلي نمایندگی کرده بتواند، دوم باید اندازه یاتعداد آن بحد کافی تعیین شده باشد، درغیرآن نمونه ونمونه گیری صایب و قابل اعتماد وا طمینان نخواهد بود.

در نمونه گیری، به‌دونوع نمونه مواجه‌شده می توانیم. نمونهٔ نوع اول آن‌است که بقضاوت افراد ارتباط دارد ودر تعیین یا تحلیل وارزیابی نتایج آن کدام اقدامی بعمل نمی آید ، بلکه قضاوت اشخاص عامل عمدهٔ درتعین وارزیابی نمونه ،محسوب‌می‌شودوما این نوع نمونه رابنام‌نمونهٔ ذهنی یاد میکنیم‌مثلا به‌اساس فعالیت وساوک دوباسه نفر قضاوت می‌شود که‌فارغان فلان پوهنځی از فارغان پوهنځی دیگرکه مشابه آن است لایق ترو موفق ترند. نمونهٔ نوع دوم که عموماً در تحقیقات علمی بکار میرود بنام نمونه گیری‌احصائیوی یادمی‌شود .این‌نوع نمونه‌گیری‌ازچندین نگاه ازنمونه گیری ذهنی (قضاوتی) فرق دارد .اول اینکه‌درنمونه گیری احصائیوی نمونه به اسلوب خاص تعیین‌می‌شود .دوم صحت‌نتایج نمونه اندازه گیری شده ونوع خطراحتمالی آن‌قبل از تصمیم نهایی پیش‌بینی می‌شو.دبالاخر طرق‌واصول لازمه رابد سترس ماميگذارد تاازخطا وخطر احتمالی درحصهٔ نمونه ونتایج آن جلوگیری‌بعمل آید. گرچه‌نمونه‌گیری‌احصائیوی‌خیلی‌جدید است ولی‌نتایجیکه از آن بدست می‌آید خیلی قابل اعتماد و اطمینان میباشد. در حقیقت نمونه گیری احصائیوی‌بشکل اصولی‌ومنظم آن‌بعداز ۱۹۲۰ آنهم‌درموضوعات‌زراعتی‌بکاررفته‌است(۴). ولی امروز نمونه گیری‌احصائیوی‌بعدی‌در ساحات مختلفهٔ از قبیل تعلیم وتربیه ،علوم‌اجتماعی‌و علوم طبیعی کسب اهمیت‌نموده است که‌حتی‌بمشکل می‌توان‌تحقیقی‌رابدون داشتن‌نمونهٔ صایب وموفق درین‌ساحات انجام داد.لهذاگفته‌می‌توانیم که نمونه‌گیری‌جزوسهم تحقیقات علمی‌محسوب میگردد در هر ساحه یی که باشد . درحقیقت هرتجربه یی که‌در ساحات علمی صورت میگیرد نمونه یی از مشاهدات است که‌صورت گرفته می‌تواند تعداد همچو مشاهدات که‌من حیث اساس‌تصمیمات‌در ساحهٔ علوم قبول شده است مربوط به‌تعداد تجاربی است که‌درآن کنترول متحولین ** امکان پذیر باشد واین امر درساحهٔ علوم طبیعی مشکل‌نیست ولی درعلوم اجتماعی کنترول متحولین تااندازه‌یی مشکل است.باوجود آنهم تمام تجاربیکه درساحهٔ علوم اجتماعی صورت‌گرفته‌می‌تواند بحیث نمونه هاي قبول شده ازجوامع مربوط نمایندگی میتواند بکند .

براي اینکه نمونه یی از نفوس * اصلی بخوبی نمایندگی کرده‌بتواند باید پیش از همه نفوس

---

*اصطلاح نفوس احصائیوی حتماً مترادف‌نفوس‌بشری‌نیست‌زیرا نفوس‌احصائیوی‌شامل‌صفات خواص‌و کیفیت اشیاء، حیوانات وانسانها نیز می باشد. همچنین نفوس‌احصائیوی‌مشتمل‌برواردات وصادرات، تولیدات فابریکه ها ونظریات اشخاص نیز بوده می‌تواند .

** مراد از متحولین کلمه Variables است که درحالات مختلف براندازهٔ ایقان وعدم ایقان تحقیق تاثیر می اندازد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصلی تعریف وتعیین شود وتماس به آن قابل امکان باشد وهم وسائلیکه جهت تعیین نمونه از نفوس اصلی بکار میرود بحد کافی ساده وقابل استفاده باشدتا از تمایلات شخصی ازین نا حیه جلو گیری بعمل آید . پس انتخاب نمونه باید طوری صورت گیرد که هریک از افراد نفوس مربوط فرصت مساوی جهت انتخاب شدن را داشته باشد، درغیر آن نمونهٔ حاصله قابل اطمینان نبو ده و ا ز نفوس ا صلی نمایندگی کرده نمی تواند . پس برای اینکه نمونهٔ حاصله از نفوس اصلی نمایندگی کرده بتوا ند با ید بصورت تصا دفی یا اتفاقی انتخاب گردد . اکثر اوقات نمونهٔ حاصله دارای خلا هایی است که نتایج آن قابل اطمینان نیست .

مثا لهای کلاسیکی (باستانی) این خلا ها را میتوان در پیشگوئی نتایج انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۴۸ ارائه نمود . درسال ۱۹۳۶ مجله یی بنا م Literary Digest به اسا س جوابات تقریباً دوملیون نفر پیش بینی نمود که فر نکلن روزولت کاندید حزب دیموکرات از رقیبش الفرید لیندن (Alfrtd London) که کاندید حزب جمهوریت خواه بود در انتخابات ریاست جمهوری امریکا عقب خواهد افتاد . ولی عکس آن ا تفاق افتاد وروز ولت بر رقیبش فیرو ز گشت ولی درهمان وقت مجله یی بنام Fortune به اسا س اظهار رأی ۴۵۰۰ نفر تو انست که نتیجهٔ انتخابات را به نفع رو زولت به اعتماد ۹۹ فیصد به درستی پیش بینی نماید .

همچنین در سپتامبر سال ۱۹۴۸ یکی از رای شماران ملی امریکا پیش گوئی نمود که توماس د یوی Thrmos Dewey بر رقیبش هری ترو من (Harry Truman) فیر و ز خوا هد شد ولی عکس آن اتفاق افتا د یعنی ترومن گوی سبقت را ربود و برمسند ریاست جمهوری امریکا نشست . (۲،۴۴۶)

آیا دلیل آنکه Literary Digest نتوانست با داشتن نمونهٔ خیلی زیاد (تقریباً دوملیون نفر بدرستی نتیجه گیری کند چه بود ؟ ویاچرا بعضی از سرشما ران ملی امریکا نتوانستند نتا یج ا نتخا با ت سا ل ۱۹۴۸ را طور عینی پیش گوئی کنند ؟ در موضوع اول باید گفته شود که Literary Digest نمو نهٔ خود را از کسانی انتخاب نموده بود که دارای تلفون یا مو تر بود ند . درسال ۱۹۳۶ اتفاقاً حدا کثر صا حبان مو تـر و تلفـون د ر ا مر یکا بـه حـز ب جمهو ر یت خوا ه متعلق بودند . لهذا دیده می شود که نمونهٔ حاصله به هیچوجه از نفوس اصلی نمایندگی کرده نمی تواند . د رمورد انتخابات سال ۱۹۴۸ باید گفته شود که یک تعداد زیاد رای دهندگان اظها رعقیده کر ده بودند که ایشان تا هنوز تصمیم نها یی که به کی رای خواهند داد، نگر فته اند . ولی سر شماران در حصهٔ این اشخاص چنین فیصله نموده بودند که گویا نیمی به یکی از کاند یدان

و نیم دیگری برای کاندید دیگر رای خواهند داد. امانتیجه نشان دا د که تعداد بیشتر ایشان به طرفداری از تروسن رای دادند. بنابرین دیده می شود که درین حالت در تحلیل و تجزیهٔ نمونهٔ حاصله اهمال صورت گرفته است. (۲)

پس برای اینکه نتایج نمونه گیری اطمینان بخش باشد باید طرق صحیح در تعین نمونه بکار رود. بصورت عموم سه طریق ذیل جهت نمونه گیری استعمال می شود.

الف—نمونه گیری تصادفی ساده (۱). ب نمونه گیری تصادفی مرکب (۲). ج—نمونه گیری هدفی (۳). چون نمونه گیری هدفی عموماً به مقصد معلوم کردن آرای عمومی صورت میگیرد لهذا ما تنها دونوع عمومی تر را مورد بحث قرار میدهیم:

نمونه گیری تصادفی ساده طوری صورت میگیرد که هر یک از اعضای نفوس مربوطه فرصت مساوی انتخاب شدن داشته باشد. این قسم نمونه گیری عموماً توسط جدول مخصوصی که بنام جدول تصادفی یاد می شود تعیین میگردد. معمولا در ابتدا هریک از اعضای نفوس اصلی مربوطه توسط نمرهٔ معینی تشخیص داده می شود وبعداً بطریق قرعه یکی از ستونهای جدول تصادفی تعین و بصورت افقی یا عمودی نمرات جدول تعقیب می شود. بدینترتیب هر نمره که از جدول به نمرهٔ شخصی تصادف کند آن شخص بحیث نمونه قبول می شود. بهمین قسم تمام اعضای نمونهٔ مطلوب تعین وتثبیت می شود. چون جدول تصادفی عموماً به اساس اعداد پنج رقمی ویاده رقمی ترتیب یافته است فلهذا اگر تعداد نمونه از صد کمتر باشد قبلا دو رقم طرف راست، چپ یا وسط نمرهٔ تصادفی جهت تثبیت وتعین اشخاص مدنظر گرفته می شود. اگر تعداد نمونه بین صد الی هزار باشد سه رقم اعداد مذکور مدنظر گرفته می شود وعلی هذاالقیاس، نمونه گیری تصادفی مرکب به اساس نمونه گیری تصادفی ساده بدست می آید و ای نفوس مربوطه نظر به خواص معینه یی که دارد به گروه های جداگانه تقسیم می شوند واز هریک به تناسب تعداد آن نمونه یی بصورت تصادفی اخذ می شود. (۱ و ۳).

موضوع مهم دیگر یکه باید در نمونه گیری مدنظر گرفته شود اینست که باید تعداد یا اندازهٔ نمونه مطلوب بصورت کافی قبلا تعیین وبرآورد شده باشد. این موضوع در تحقیقات علمی خیلی قابل اهمیت است زیرا اگر تعداد نمونه از اندازهٔ مطلوب آن بیشتر باشد این وضع باعث اتلاف وقت محقق میگردد و مصارف پولی زیادی را ایجاب می نماید. برعکس اگر تعداد نمونه خیلی کم باشد نتایج حاصله از آن قابل اطمینان نیست واطلاعات دقیق وموثق را می توان از آن بدست آورد.

1: Simple random. Sampling, 2: Stratified random Sampling
3: Purposive Sampling.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر یات احصائیوی نمونه یی بما فرصت میدهد تا اندازه یا تعداد نمونهٔ مطلوب وقابل اعتماد را تعین کنیم و مورد استفاده قرار دهیم. برای این منظور پیش از همه باید مفهوم «اشتباه معیاری» فهمیده شود. برای فهمیدن مفهوم اشتباه معیاری لازم است تا دو مفهوم عمدهٔ احصائیوی دیگر نیز فهمیده شود.

آن دو مفهوم عبارت است از اوسط حسابی و انحراف معیاری . *

اوسط حسابی عددی است که از تقسیم حاصل جمع نمرات حاصله بر تعداد اشخاص یا حالات مربوطه بدست می آید. انحراف معیاری از طرف دیگر اندازه گیری تشتت و پراگندگی را نشان میدهد یا بعبارت دیگر انحراف معیاری نشان میدهد که نمرات مربوطه چقدر به اوسط حسابی نمرات مذکور نزدیک یا از آن دور است.

اشتباه معیاری از طرف دیگر نشان میدهد که چقدر نمرات مربوطه به «اوسط حسابی فرضی» نزدیک یا از آن دور می باشد. در حقیقت این اوسط حسابی فرضی عبارت از اوسط حسابی نمونه های مختلفه است که بدست آمده است .

طور مثال اگر ما یک نفوس بزرگ مثلا تمام اطفال ده ساله را در افغانستان مد نظر گرفته و راجع به بهرهٔ ذکای ایشان تحقیق بعمل آوریم .

مسلم است که ازین نفوس بسیار بزرگ نمونه های مختلف را گرفته می توانیم . فرضاً یک نمونهٔ صد نفری از ین گروه را از یک مکتب انتخاب و امتحان ذکاء را بالای آنها تطبیق کنیم دربنصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این صد نفر ۸ ر ۹۹ وانحراف معیاری نمرات مذکور ۱۵ر۷ باشد. بعد از آن بیک مکتب دیگر رفته ویک نمونه صد نفری دیگریرا انتخاب و امتحان ذکارا برآنها تطبیق می کنیم، درینصورت فرضاً اوسط نمرات ذکای این گروه ۱۰۵ر۶ و انحراف معیاری نمرات مذکور ۵/۲ باشد. و نیز فرض میکنیم که به همین قسم ۹۹۸ نمونه ۲ صد نفری دیگر را ازمکاتب مختلف بدست آورده و ۹۹۸ اوسط وانحراف معیاری مختلف راحاصل میکنیم. در ینصورت هرگاه اوسط حسابی وانحراف معیاری ۱۰۰۰ نمونهٔ صد نفری مختلف باهم مقایسه شوند تفاوتهای بین آنها دیده خواهد شد . حالا اگر فرض کنیم که اوسط عمومی تمام این ۱۰۰۰ اوسط ۱۰۲ فیصد باشد ما میتوانیم این اوسط عمومی نمونه هارا بحیث اوسط بهرهٔ ذکای تمام اطفال ده ساله مذکور در افغانستان قبول کنیم. چون نمی توان به تمام نفوس اطفال

---

*راجع به تعیین انحراف معیاری و اوسط حسابی توسط فورمول مراجعه کنید به کتاب اصول اساسی احصائیه مولفهٔ داونی وصمیث. ص ص ۳۲ - ۵۰

ده ساله امتحان ذکا را تطبیق کرد پس امکان ندارد که اوسط حقیقی نفوس مذکور بدست آید لهذا تخمین آن اوسط امکان پذیر است.

بصورت عموم مشکل است نمونه های مختلف را از یك نفوس بدست آورده و اوسط حسابی آنرا معلوم و بعد آنها را بیکدیگر مقایسه کنیم. درعمل فقط یك نمونه از نفوس تحت تحقیق اخذ می شود و نتائیج مطلوب از آن بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج مطلوب ازآن بدست می آید. دانستن اشتباه معیاری ما را از نتایج حاصله نمونهٔ مربوطه با خبر می سازد.

اشتباه معیاری قرار فورمول ذیل تعیین می شود: (۲، ۳، ۴، ۶)

$$\text{اشتباه معیاری} = \frac{\text{انحراف معیاری نمونه}}{\text{جذر تعداد نمونه}} \qquad (1)$$

مثلا اگر انحراف معیاری نمونهٔ حاصله ۵ باشد و تعداد بانمونه صد واحد شد در ینصورت داریم که:

$$\text{اشتباه معیاری} = \frac{۵}{\text{جذر } ۱۰۰} = \frac{۵}{۱۰} = ۰/۵$$

(جهت محاسبات بعدی فرض میکنیم که اوسط حسابی این نمونه ۷۰ باشد.)

اشتباه معیاری قابلیت اعتماد و اطمینان حقایق مربوطه را نشان میدهد. درحقیقت هر گاه اندازه اشتباه معیاری به مقایسه واحد های اندازه گیری شده کوچك باشد بهمان اندازه تفاوت بین نمونه های مختلفه از نفوس مربوطه کمتر بوده و در نتیجه اعتماد به نتایج حاصله نمونه بیشتر می شود.

اگر ما فورمول اشتباه معیاری فوق را باز رسی کنیم حقایق وخصوصیات مهمی راجع به اشتباه معیاری بدست خواهیم آورد. مثلا از فورمول بالا دیده می شود که اشتباه معیاری مستقیماً متناسب است به انحراف معیاری نمونه و معکوساً متناسب است به جذر تعداد نمونهٔ اخذ شده.

یا بعبارت دیگر هرقدر تعداد نمونه زیادتر باشد بهمان اندازه اشتباه معیاری کمتر است. البته این موضوع صحت دارد زیرا نتایجیکه از نمونه کلانتر بدست می آید موثق تر و با اعتماد تر از نتایجی است که از نمونه های کوچك بدست می آید.

تعبیر و تفسیر اشتباه معیاری

چون اشتباه معیاری بذات خود انحراف معیاری محسوب می شود بدان ملحوظ تعبیر و تفسیر آن نیز مشابه به تفسیر و تعبیر انحراف معیاری است: درمثال بحث گذشته اوسط حسابی نمونه ۱۰۰ نفری را ۷۰ فرض نمودیم و اشتباه معیاری این اوسط را دریافت کردیم واندازه آن مساوی بود به ۰/۵ در حقیقت راجع به اوسط

حسابی نفوس اصلی معلومات نداریم که چنداست ولی با داشتن اوسط حسابی نمونه . ۷ واشتباه معیاری ۵/. میتوان اوسط حسابی نفوس اصلی را تخمین نمود چنانچه تخمین نموده می توانیم که ازسه چانس دو چانس موجوداست که اگرنمونه ها بقدرنمونه صدنفری بالاانتخاب شوند اوسط حسابی شان از ۵/. ازاوسط حسابی نفوس اصلی تجاوز نخواهد کرد. واین ازسببی است که در منحنی نورمال (یاقوس طبیعی) اگر بقدر یك انحراف معیاری دردو طرف اوسط حسابی گرفته شود مساحتی را که این ساحه احتوا می کند مساوی ۶۸ فیصد کل میباشد. ازین لحاظ گفته می توانیم که به اعتماد ۶۸ فیصد بابه تخمین دوبه نسبت سه چانس اوسط حسابی نمونه مربوطه بقدر ۵/. (یك اشتباه معیاری) ازاوسط حسابی نفوس اصلی فرق خواهد داشت. به همین قسم و به اساس قوس طبیعی ۹۵ فیصد اعتماد وجود دارد که اوسط حسابی نمونه ۷. از اوسط نفوس اصلی بقدر دو اشتباه معیاری با (۲×۵/. = ۱۰) تفاوت دارد. اگرموضوع رابه اعتماد ۹۹ فیصد تعین کنیم به اساس قوس طبیعی می توان گفت که اوسط حسابی نمونه . ۷ از اوسط نفوس اصلی بقدر سه اشتباه معیاری با (۳×۵/. = ۱/۵) تفاوت دارد .

از بیانات بالا فهمیده می شود که هرقدر اشتباه معیاری کوچکترباشد بهمان اندازه اوسط حسابی نمونه به اوسط حسابی نفوس اصلی نزدیك تر ودرنتیجه نمونه حاصله مابیشتر قابل اعتماد می باشد. واین وقتی امکان پذیر است که تعداد یا اندازه نمونه منتخبه زیاد باشد .

امروز می توانیم تعداد نمونه مطلوب را بدون آنکه اشتباه معیاری را بدانیم به اعتماد ۹۵ الی ۹۹ فیصد تعیین کنیم. جدول ذیل که به اساس فورمول:

$$(5)\quad N=[x^2np[1-P]\div[d^2(N-1)+x^2p(1-p]$$

استوار است موضوع را بهتر توضیح می نماید .

دراینجا:

n ـ تعداد نمونه مطلوب

x2 ـ قیمت کا مربع برای آزادی یکدرجه و سویه اعتماد مطلوب

N ـ اندازه یا تعداد نفوس اصلی

p ـ تناسب نفوس اصلی که باید تخمین شود (۵/. اندازه اعظمی نمونه را میدهد)

d ـ درجه صحت (آیاچقدر اشتباه رادر نمونه گیری قبول کرده می توانیم)

بزرگترین اشتباهیرا که قبول می توانیم می باشد)

اداره تحقیقات ملی امریکامیزان اصغری رادر نمونه گیری بر مبنای فورمول فوق قبول کرده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

وآن اینست که کم از کم باید نمونه مطلوب به اعتماد ۹۰ فیصد صدق کند و بیش از پنج فیصد اشتباه در در جه صحت آن دخیل نباشد. یا بعبارت دیگر اگر تحقیقی راجع به نظریهٔ اشخاص در بارهٔ موضوع مخصوصی صورت گیرد درینحال باید از ده چانس نه چانس وجود داشته باشد که جوابات اشخاص مذکور بیش از پنج فیصد از جوابات واقعی تمام نفوس فرق نداشته باشد.

جدول ذیل به اساس درجه صحت و اعتماد اعظمی واصغری نمونه های مطلوب را نظریه نفوس مربوطه تخمین می نماید.

اندازه مناسب نمونه مطلوب برای درجهٔ اشتباه اعظمی واصغری ودرجات اعتماد ۹۵و۹۹ فیصد درحالیکه تناسب نفوس ۰،۵۰ فرض شده است.

تعداد نفوس اصلی	تعداد نمونه بدرجه اعظمی اشتباه		تعداد نمونه بدرجه اصغری اشتباه	
	به اعتماد ۹۰٪	به اعتماد ۹۹٪	به اعتماد ۹۰٪	به اعتماد ۹۹٪
۱۰۰	۷۳	۸۷	۹۹	۹۹
۲۰۰	۱۱۵	۱۵٤	۱۹٤	۱۹۸
٤۰۰	۱٦۱	۲۵۰	۳۷٤	۳۹۱
۵۰۰	۱۷٦	۲۸۵	٤٦٦	٤۸۵
۱۰۰۰	۲۱۳	۳۹۹	۸۷۱	۹٤۳
۱۰۰۰۰	۲٦۳	٦۲۲	٤۰۳۵	٦۲۳۹
۵۰۰۰۰	۲٦۹	٦۵۵	۵۹۵۹	۱۲٤۵٦
۱۰۰۰۰۰	۲۷۰	۲۵۹	٦۳۳٦	۱٤۲۲۹
۱۰۰۰۰۰۰	۲۷۱	٦٦۳	٦۷۲۰	۱٦۳۱۹
۲۰۰۰۰۰۰	۲۷۱	٦٦۳	٤۷٤۲	۱٦٤۵۳

اقتباس از : (به مآخذ اخیر (۷) مراجعه شود .

ازجدول بالا برمی آید که موضوع نمونه های کوچك وبزرگ بدرجه اشتباه ودرجه اعتماد دریك نمونه گیری مطلوب بستگی دارد نه به حدس وگمان.

نتایج: ازآنچه گفتیم برمی آید که هر نمونه برای اینکه صایب وقابل اعتماد باشد باید پیش از همه تعداد آن به اندازه معین وقابل اعتماد تعیین شده باشد. دوم در تعیین اعضای نمونه باید کوشش بعمل آید تا هریك ازافراد نفوس مربوطه فرصت مساوی راجهت انتخاب شدن داشته باشد. یا بعبارت دیگر نمونه خوبی ازنفوس اصلی نمایندگی کند. از تطبیق فورمول های احصائیوی برمی آید که کوچکی یا بزرگی تعداد نمونه بستگی به اسری دارد که چقدر اشتباه رادر نمونه خود قبول میکنیم و درجهٔ اعتماد آن چند است بصورت عموم ۹۰ فیصد اشتباحد اعظمی قبول شده است که از ان بیشتر رادر نمونه گیری قبول کرده

* تناسب نفوس به اندازهٔ ۰،۵۰ قیمت اعظمی نمونه را میدهد.

نمیتوانیم. وهم باید نمونه‌ها کم از کم به اعتماد ۹۰ فیصد قابل اطمینان باشد . د رغیراین شرایط حکم کرده‌می توانیم که نمونه حاصله ازنفوس اصلی بدرستی نمایندگی کرده نمی تواند. ونتایج حاصله ازآن قابل اطمینان نیست. ازجدول مربوط دیده می‌آید که هرقدر اشتباه کمترواعتماد بیشترباشد به همان اندازه تعداد نمونه بیشتر می باشد . عکس این موضوع نیزصدق میکند یعنی هرقدر که تعدادنمونه زیاد تر باشد بشرطیکه به اسلوب صحیح تعیین شده باشد بهمان اندازه اشتباه درنتیجه گیری ازان کمترود رجه اعتماد آن نیز بیشتر است.

مآخذ ومنابع

1— Cyert, R. M. & David son, H. J., Statistical sampling for accounting Information, Prentice Hall, New Jarsey, 1962, pp. 5-7 & p. 84.

2— Downie, N. M. & Heath, A. W., Basic Statistical Methods, Harper and Brothers N. Y. 1959 pp. 32-50.

3— Glass, G. V. & Stanley, J. C., Statistical Methods in Education & Psychology, Printice Hall, Jersey, 1970, pp. 212-243.

4— Goode, W.J., & Hatt, P. K., Methods in Social Reseach, Mc Graw-Hill, N.Y., 1952 pp. 209-223.

5— N.E.A. "Small Sample Techniques", NEA Research Bulletin, (vol. 38, No. 4, Dec. 1960, p.p. 99-105).

6— Young, P. V., & Schmid, C.F. Scientific Social Surveys and Research vey in Education, Washington D. C. 1965, p.p. 131-134.

7— NEA/R.D, Appendix to sampling and Statistics handbook for Sur- Prentice Hall. N.J. 1956, p.p. 301-311.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار جلال الدین صدیقی

آبادانی هاو بقایای آثار
عمرانی اززمان آل کرت هرات

قلمرو ملوک کرت هرات بر روی ویرانه هایی بنیان گذارده شده بود که پس از غلبهٔ چنگیزیان بوجود آمده بود. این ویرانی ها مخصوصا درشهر قشنگ وآبادان هرات واقعاً مورد توجه است. چه این شهر بکلی ویران شد وهرچه آبادی داشت نیست ونابود شده بود. بقول مولف تاریخنامه هرات نتیجه این غارتگریها وکشت وکشتارهای تاتاران این بود که در شهر هرات «نه مردم باقی ماندو نه گندم وني خورش» (۱) هر چه بود ببادفنارفت وهستی ها همه به نیستی گرائید.

ملوک کرت هرات از کوهپایه غور بفریاد این شهررسیدند وبتدبیر آن آزاد مردان وغمخواران به خاک میهن، این ویرانه دوباره آباد وخراسان بازرونق اصلی خود را تا حدی بدست آورد. ملوک کرت هرات در آبادانی و کارهای ساختمانی ونیز احیای آثار گذشته توجه والتفات خاصی مبذول داشتند چنانچه بعضی از این آثار تاکنون هم درشهر هرات مشهوداست واثرات آنها باقی مانده است. آثار وساختمانهای آندوره که بعدا تعمیر شده ویا بعضی ازآنها بنیان گذاری شده بود تا جایکه امکان داشته باشد در زیر معرفی میگردد.

گازرگاه:

گازرگاه یکی از نواحی پست که درهرات شهرت فراوان دارد. تاکنون هم زیارت گاه ومحل رفت آمد مردم این شهر بزرگ تاریخی میباشد. موقعیت جغرافیایی این منطقه چنین است:

درشمال شهر هرات باستان که کوه آن را زنجیر گاه گویند در دامن آن قریه سرسبز گازرگاه

۱ـ سیفی، تاریخنامه هرات، صفحه ۸۳، چاپ عکسی، انتشارات کتابخانه خیام، چاپ دوم ۱۳۵۲ تهران.

قرار دارد. سلسله کوه کازرگاه به کوه دیواندر می پیوندد. دیواندر به معنی جایگاه یدو آمده است. دیواندر دره های سرسبز وفیض بخشایی دارد که چشمه اوبه ازسینه آن می خیزد.

یاقوت در معجم البلدان کازرگاه راه کازیارگاه ضبط نموده گوید: کاز یارگاه بعدالالف زای وبای مثناة و الف وراء کوه و قریه یست به هرات از آنجمله مقبرهٔ شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبد الله الانصاری و جماعتی از اهل علم وزهد. برخی کازرگاه گویند. گازریان در انجا که چشمه یی بود ملبا س شویی میکردند.

جامی نیز درتعریف گازرگاه وتوصیف پیرهرات در یك بیت قصیده یی اشارت کرده است:

گازرگهی است تربت اوکا بر مغفرت، * در ساحتش سفید کند جامهٔ سیاه

کازرگاه نیز آمده که ظاهراً همین نام اصح باشد که در اینجا جنگ وکارزار صورت گرفته بعد ازان تخفیف یافته به‌شکل کازرگاه درآمده باشد.

مولف حبیب السیر نیز از کازرگاه یاد نموده می نویسد: «مزار بزرگوار خواجه عبدالله درکازرگاه است وصفاء آن منزل نزاهت صفات زیاده ازان است که بیان بنان پیرامن تفصیل آن تواندگشت». (۱)

شیخ عمویه از صوفیان عصر پیرهرات (قرن پنجم هجری معاصر آلپ ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملك) درکازرگاه مسجد جامع و رباطی بنا کرده بودو مریدان گردوی جمع می شدند. خواجه را نیز به‌ان شیخ ارادت کامل بود که در محضرش‌گاه میرفت.

در انتهای دره کازرگاه به فاصله یك فرسنگ جایی باشد که‌آنرا مردم‌بومی «تشت‌وافتا به» گویند. درپایان دره کوچه تنگی است چهار متروبه درازای پانزده متر، پنداری با قلم آهنی این دره را تراشیده اند، آب‌بسیاری که‌دران دره می‌ریزد آبشارهایی تشکیل میکند که‌درنتیجه این کوچه تنگ می ریزد که دیدنی است.

در بغل کوه تهی‌گاهی نیز وجود دارد، دهن آن به سنگ بر آورده شده و اینجا خانگاه خواجه عبدالله انصاری شناخته شده است. (۲) از تاریخنامه سیفی هروی‌دانسته‌می شود که امیرعزالدین عمر سرخنی جد ملوك کرت که در روزگار شاهان غوری سمت وزارت داشته‌غیراز سایر مدارس وربا طها که درهرات بنیادگذاشته‌بود درگازرگاه هم‌عمارت و مدرسه ساخته که‌تامدتی ان مدرسه وعمارت دراکناف واطراف ولایات سلطان مذکور(سلطان غیاث الدین غوری ۵۵-۵۵۸ ق)

۱- حبیب السیر. ج ۲. صفحه ۳۱۵. چاپ انتشارات کتابخانه خیام، چاپ ۱۳۳۳ ش.

۲- جغرافیای حافظ ابرو، چاپ بنیاد فرهنگ. ص ۸۹.، چاپ سال ۱۳۴۹.

معمور بوده است و بقول سیفی از مال حلال بی وبال خویشتن مساجد و مدارس ورباطات بنا افگند وازان جمله عمارات مدرسه مقام مبارك و مزار متبرك كازرگاه است كه مثل آن در هیچ بلاد از بلاد خراسان نیست. (۱)

قلعه خیسار:

شاهان كرت درعهد سلطنت وزمامداری شان توجه زیادی به آبادی واستحكام قلاع وحصارهای دست نیافتنی مبذول داشته اند. ازآن جمله قلعهٔ خیسار است كه یكی از قلاع معروف آن زمان بوده است ومعمولا محل بودوباش ملوك كرت هرات به شمار میرفته است.

در وقت امیرعزالدین عمر مرغنی این حصار از تیول ملك تاج الدین بود ودرسال ۶۶۷ ه.ق ملك شمس الدین محمد بن ابی بكر كرت درین قعله گوشه گیری اختیار نمود ودر سال ۶۸۰ ه ق ملك ركن الدین بعد از كشودن قندهار غالباً درین قعله ایام رامیگذراند. وی بعد از مرگ آباقا خان دراین قلعه تحصن گزید. ملك فخرالدین مدت هفت سال یعنی از سال ۶۸۶ ه ق تا ۷۹۳ ه.ق در زمان زندگی پدر خود درایی قلعه زندانی بود. ربیعی پوشنجی شاعر معروف نیزدراین قلعه تا سال ۷۰۲ ه ق. كه پایان زندگی اوست درزندان بودومثنوی كارنامه را در همین زندان حصار خیسار در شرح حال خود منظوم كرد. (۲)

سیفی هروي درتاریخنامه هرات دروصف استحكام وتسخیر ناپذیری این حصار بزرگ مینویسد كه چنگیز خان عدهٔ از كسان خود را برای فتح قلعه خیسار موظف ساخت اما آنان كه نزدیك قلعه شدند قلعه بی رادیدند درغایت محكمی وبلندی قال كوههای آهن نمای، جوانب اوبربلندی تندی ایوان كیوان وشرف برجهای قصر اوبرفوق فرقدان وسرسرطان ودخایر اورا تاسیعادیوم التنادو ظهور نفخ صورامكان سپری شدن نیست. هوای جانفزای دلربای صباآسای اواز بادشمال عنبربال خوشتر ست ومیاه كوثرچاه زمزم پناه اوازآب روح بخش چشمه حیوان بهتر (۳).

كوه خیسار سخت پرارتفاع وامتداد بوده كه اهالی قدیم غوراز راسیات جبال عالم بشمار میامده وروی یكی ازپوزه های بلند این كوه به ارتفاع تقریباً ۳۰۰ متر ازسطح زمین قلعه خیساربنا گردیده بود كه در استحكامات ومتانت در میان قلعه های معروف غور كمترنظیر داشت ودر

۱- تاریخنامه هرات، سیفی ص ۱۳۱.

۲- مجله آریانا، سال دوم. شماره ششم ص ۱۱.

۳- تاریخ نامه هرات سیفی، ص ۱۳۹.

تاریخ دودمان آل کرت حایز اهمیت وارزش زیاد است .(۱)

زمچی اسفزاری در روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات مینویسد : از قلاع منیع که بر جبال رفیع واقع است قلعه خیسار بود . که بمتانت وحصانت او هیچ جانشان نمیدهند وملوك کرت خراسان را باستظهار آن قلعه میداشتند وچنگیزخان که لشکرها به اطراف ممالك خراسان وهرشهروقلعه که بود بگرفت وبگشاد ، برین قلعه دست نیافت .(۲)

آقای کهزاد مورخ معاصر افغانستان طی مقاله یی در روز نامه معروف انیس چاپ کابل در باره قلعه خیسار چنین مینویسد :قلعه خیسار که اد بای غور بنام :(خونسار) و قیصارو عوام به اسم «قلعه دختر» هم یادمیکنند یکی از قلعه های نهایت حصین و مستحکم بلند غور است وبلندی زیاد آنرا نسبتاً ازخراب کاری های دست بشری محافظه کرد .ویگانه قلعه ایست که تا امروز آنقدر از حصارداخلی وخارجی آن شواهد باقی مانده که شکل استحکام وابهت زمان آبادی آنرا بخوبی میتوان تصور کرد.

خیسار بفاصله ۳۳ کیلو متری پرچمن واقع است و فاصله آن از تیوره یا (دیوره) اگر از راه «دورودی» وانه وراه یخن سفلی که ماحین مراجعت تعقیب نمودیم تخمین شود ۵۰ کیلومتر میشود. خیسار بصورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. درطبقات ناصری بصورت واضح از کدام قلعه ای به صفت واسم (خیسار) یاد نشده بلکه درجمله پنج بارهٔ کوه بلند وعالی غوریکی هم خیسار یا فج خیسار بشمار آمده است. این کوه را امروز «جهان قلعه» گویند ویکی از زیبا ترین و بلند ترین کوه های غور است که از حوالی نزد یك (زرنی) تا کوتل (لخت) انبساط دارد و میان دره سژگان و تولی و خیسار حایل میباشد.وبقایای قلعه قدیم روی یکی از پوزه های بلند آن موجوداست(۳). عبارت صاحب طبقات ناصری در باره کوه خیسار چنین است :پنجم فج خیسار است که طول وامتداد و رفعت او از حدوهم ودرك فهم وذهن بیرون است. درشهور سنه تسعین وخمسمائه بر بالای اویك قصر

۱-آریانا .شماره ۱۲ سورخ اول جدی سال ۱۳۳۶ .صفحه ۳۵

۲-زمچی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات .ج ۱ ص ۳۵۷، چاپ دانشگاه تهران باتصحیح وحواشی وتعلیقات سید محمد کاظم امام .

۳-طبقات ناصری، منهاج سراج .ج ۲ بخش تعلیقات . ص ۳۳۸-۳۳۹ .

از تنه درخت آبنوس یافتند زیادت از دوهزار من و کیفیت وضع ووقع آن هیچ کس درك نکرد (۱)
آقای حبیبی مورخ معاصر افغانستان در تحشیه برجلد دوم طبقات ناصری زیر عنوان خیسار چنین مینویسد: بقول یاقوت خیسار از بلاد سرحدی بین غزنه وهرات بود که بیهقی نیز در حوادث (۴۱۱ ه.ق) وقتیکه سلطان مسعود از هرات برغور میتازد منزل اولین را باشان و دومین راخیسار بقلم میدهد ودر جای دیگر آنرا در ردیف تولك می شمارد واصطخری آنرا بافاصله دو روزه راه از هرات ذکر میکند.

در مورد قلعه خیسار مورخ مزبور مینویسد که قلعه تاریخی خیسار اکنون مانند سایر بلاد وقلاع مستحکم غور ویران گردید. لیسترینج در اراضی خلافت شرقی آنرادر نقشه تاریخی خویش درشرق هرات بعد از باشان قرار میدهد که بین اوبه وهرات واقع میگردد.

اماآنچه برخی از ویسندگان موقعیت کوه خیسار را در سلسله جبال سمت غربی زرنی کنونی در محل جهان قلعه تخمین کرده اند نزد نویسنده سطور محل تأمل است زیرا در این صورت باید چندین منزل از هرات دورباشد که باقول جغرافیون ومورخان سابقه نقیض می افتد، مخفی نماند که اکنون هم قیصار که مصحف همان خیسار است در سلسله جبال فیروز کوه علیا واقع است. (۲).

قعله امان کوه:

قعله امان کوه بنام قلعه اشکلجه واشکلجو در دوره سلاطین کرت یکی از قلعه های دست نیافتنی وغیر قابل تسخیر بوده ودر چهار فرسخی جنوب غربی شهر هرات بنا یافته بود.

در تاریخنامه هرات از قعله امان کوه چنین نامبرده شده است "ملك فخرالدین بناء قلعه محروسه اسکلجه که او را امان کوه میخوانند، برد . . . (۳)

از عبارت صاحب تاریخنامه هرات در مورد خزاین وگنجینه های این قلعه چنین برمی آید که این قلعه از این نگاه اهمیت داشته است ودر آنجا ملوك کرت زرونقره وعدلی سیاه وجامه وساز نبرد (۴) فراوان نگهداری میکردند. در روضة الصفا چنین بیان شده است که قلعه امان کوه که

۱- دوره سال ۱۳۲۲ روزنامه انیس شماره ۲۶.

۲- طبقات ناصری، جوز جانی، چاپ کابل. ج اول. صفحه ۳۳۸- ۳۳۹.

۳- تاریخنامه هرات، سیفی. ص ۴۳۴. -۴ تاریخنامه هرات. سیفی ص ۴۳۷

به اسکلجه اشتها ر یافته وآن قلعه را ابا واجداد او(مقصود ملك فخرالدین کرت است)د رجلگا ه هرات بطرف مایل بغربی ساخته و پرداخته بودند مشحون بذخایر بسیار بود .(۱)حمد الله مستوفی گوید :بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه (اتشکده) بوده است آنرا (ارشد) گفته اندواین زمان قلعه (اشکلجه) میگویند (۲). این قعله بدست امیر تیمور گور کان کشوده شده بودو ویران گردید. این قلعه پناگاه ملوك کرت هرات بود،چنانچه ملك فخرالدین درتمام مدت انقلاب وشورش هرات در سال ۷۰۶ ه.ق تاروز مرگ خود در این قلعه بسر میبرد.

قلعه اختیار الدین:

قلعه اختیار الدین که اکنون بنام ارگ هرات مشهور است درسمت شمال شهر و درمرکز شهر هرات کهنه واقع است که چشم بینندگان را خیره میسازد وگذشته خیلی تاریخی دارد. این قلعه در دوران سلاله های سلطنتی بعدی همیشه تعمیر گردیده وبر استو اری و دوام و بقای آن افزوده شده است. اما درین اوآخر قبل از دوره جمهوری و یران گردید و اکنون آثار ویرانی در آن بخوبی مشهو داست.

قلعه اختیار الدین از بناهای ملك فخرا لدین کرت (۷۰۵-۷۰۶ ه. ق)است.

بارتولد میگوید: به عقیده تو ماشك شهر آرتا کوان(پایتخت قدیم محای)در جای ارگ هرات واقع بوده و بعد ها در زمان سلسله آل کرت قرن (۱۳-۱۴م) باسم اختیار الدین معروف گردید. در زمان حکومت ملك فخرالدین کرت دونفر بنام اختیار الدین معروف بودند: یکی اختیار الدین بیشه یا بیشه دیگری اختیار الدین محمد هارون که مورخ تار یخنامه هرات، سیفی هروی او را لیث وفاوغیث سخا میخواند و ملك فخرالدین در هنگام مر گ خود حفاظت قلعه امان کـوه را بمو جب وصیت نامه باو سپرد. این قلعه شاید باسم یکی ازین دو نفر مسمی شده و بعداً بهمین نام معروف گردیده باشد. (۳)

قلعه اختیار الدین خصوصاً در زمان فرمانروایی ملك فخرالدین کرت از آباد ترین حصارها بوده وبنابر استحکام و استواری که داشت خزانه عمومی والات وادوات جنگی ارزشمند وسایر مواد و ذخایر مهم دولتی در آنجا نگهداری میشده است.

مؤلف تاریخنامه هرات مینویسد که چون شهور سنه تسع وتسعین وستمایه(۶۹۹ ه. ق) درآمد

---

(۱) ر و ضة الصفاء ، ج۴ صفحه ۸۹۹ .

۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات زیر نویس صفحه ۸۲ اول .

۳ - مجله آریانا،سال دوم شماره ششم. صفحه ۱۱ .

دراین سال ملك مرحوم فخرالدوله والدین طاب ثراه بفرمود تا برج وبارو وخاك ریزو بند خندق شهر هرات راعمارت کردند و دیوار باروراببندودندوبرجهاراسقدار چارده گزبرافراشتندوازمیان دیوارباروو دیوار فیصل شش گز خاك برداشت وبدان خاك کریزارا تندگردانید. و برهر درب بندی بزرگ بست وتمامت رعایای هرات واسفزارو غور وغرجستان و آزاب و هراة رودوفوشنج وخره وکوسویه وباخرز را بعمارت برج وبارو وخندق مامور گردانید. (۱)

از متن تاریخنامه هرات چنین برمیاید که حصار اختیار الدین قبل از دوره زمامداری ملك فخرالدین کرت هم موجود بوده، وممکن است این حصار را ملك فخرالدین تعمیر و مرمت کرده باشد نه اینکه بنیاد آنرا گذاشته باشد.

صاحب مطلع السعدین مینویسد: قلعه اختیار الدین «قلعه ایست بر دیوار شمال شهر که در زمان ملوك کرت ملك فخر الدین ساخته به حصار اختیار الدین مشهور بوده ونوکر او محمد نام در این قلعه اسیر دانشمند راکه از امرأ معتبر خدا بنده اولجایتو سلطان بود قتل فرمود. (۲) مولف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات نیز از این حصار بزرگ وفنا ناپذیر نام برده مینویسد: «دیگر از مستغرباتِ بقاع ومستبدعات قلاع، قلعه محروسه معموره اختیار الدین است که درجانب شمال این بلده (هرات) جنت مثال سر باوج قلال قلاع افلاك کشیده و دندانهای شرفات بروجش که اکوتوال قلعه هفتم زبان یکی دارد. (۳)

در مورد خندق اطراف این حصار حصین، صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات چنین بیان میدارد: هیچ فکر دقیق غرقاب خندق عمیقش را پایاب نکرده وهیچ پادشاه شدید البطش عظیم القدر برفتح باب او کامیاب نگشته، بلندی باروی او بمرتبه که پاسبانش اگر بکنگره برآید از آسیب شهر فلك در خطر بود و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر در جنبش سبزه دمد از تعرض گاو زمین امان نیابد، ازپهنای خندقش عقاب نیك پرواز نتواند گذشت ومرغ بر کنگره اش اگر تواند رسید. از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست ،(۴)

درحصار اختیار الدین چاه هایی تعبیه شده بود که هرگاه سپاه محافظ برسپاه مهاجم درداخل قلعه

---

۱ - تاریخنامه هرات، سیفی ص ۴۴. (۲) عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین، ج اول. ص ۸۱۸، به تصحیح محمد شفیع، چاپخانه گیلانی، لاهور سال ۱۳۶۵ ق.

(۳) روضات الجناب فی اوصاف مدینه هرات. ج اول ص ۳۶- ۳۷

۴ - روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ج اول ص ۳۷.

بجنگ وستیز می پرداختند ،سپاه مهاجم رامیشد درین جا هها انکند وحصار را ازسقوط نجات داد. وزیر درخانه هعای این حصار بزرگ دریچه شیشه ای درست شده بود که ازیك جانب نور و روشنی بداخل اتاقها میتا بید واز سوی دیگر درهنگام خطر راه فرار برای ساکنین انها بشمار می آمد چه ازین طریق ساکنین میتوانستند ببام خانه راه یافته واز راههای سرموزی که درجوانب این حصار تعبیه شده بود پابفرار بگذارند واز هلاکت نجات یابند. (۱)

حصار ترشیز:

این حصار درعهد سلوك کرت یکی از حصارهای حصین وموضع رصین بوده وملوك کرت درآن اقامت داشتند وبه آبادی آن توجه مینمودند. اما از نوشته جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی برمیاید که این قلعه را اسماعیلیان ساخته باشند و شهر ترشیز در زمانهای قدیم جای خوب و دارای آب وهوای خیلی خوش وگوارا بوده است. چنانچه این شهر« بازار های معمور داشت وانبار خراسان محسوب میشد و کالاهای تجارتی ازانجا به فارس واصفهان واز فارس واصفهان به آنجا حمل میشد. ابن اثیر گوید: در سال ۵۲۰ هـ . ق وزیر سلطان سنجر سلجوقی ترشیز را محاصره وغارت کرد وازآن پس این شهر یکی ازبلاد اسماعیلیه گردید و شیخ الجبل یعنی رئیس اسماعیلیه برنقاط مهمی درحول و خوش ترشیز استیلاء یافت ودران جا چندین قلعه برای تسلط برنواحی مختلف قهستان بنا کرد.(۲)

شرف الدین علی یزدی در کتاب سفر نامه اش مینویسد :قلعه ترشیز حصنی بود، نامدار حصاری بغایت محکم واستوار در ولایت قهستان،بلندی باروی آن بمرتبه ای که پاسبانش اگر بر کنگره برآمدی از آسیب شیرفلك درخطر بودی وژرفی خندقش عقاب بیك پرواز نتوانستی گذشت ومرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید ازشدت حرارت نتوانستی نشست ومحافظان حصار درآن روزگار سدیدیان بودند که ملك غیاث الدین (پیر علی) آن قلعه را بسامیر علی سدیدی سپرده بود و بسا سدیدیان جماعتی غوریان بودند، ببهادری وحصار داری مشهورود رواقع ایشان طایفه ای بودند در شیوه شجاعت وبهادری بحد کمال و در دلاوری وپهلوانی بی شبه ومثال وقلعه از کفایت وتدابیر ایشان ازذخیره بسیار وازآلات حرب واسباب بیکار مالامال وگروهی انبوه در انجامتحصن شده

---

۱ ـ تاریخنامه هرات . سیفی ص ۴۹۳ .

۲ ـ استرنج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی ، چاپ تهران ص ۳۷۹ ،ترجمه محمود ـ عرفانی ،چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ ش .

مستعد وآماده قتال وجدال (۱) .

این حصار بزرگ نیز مانند حصار های دیگر در زمان امیر تیمور گورکان ویران گردید. لسترینج مینویسد: درپایان قرن هشتم ترشیز بسبب داشتن باروی بلند قلعه ای غیرقابل تسخیر حساب میشد .اما چون امیر تیمور در مقابل آن بار و ظاهر گردید وبوسیله نقب آنرا خراب کرد و شهر را متصرف شده بباد غارت داد وجز خرابه‌ای ازآن شهرباقی نماند .این واقعه درسال ۷۸۳ ه بوقوع پیوست وازآن پس اسم ترشیز از نقشه محو گردید .(۲)

کوشك مرغنی:

ازجمله عمارات امیر عزالدین عمر مرغنی که تا زمان حمله تیمور درشهر هرات باقی مانده بود کوشك عمر مرغنی است که در کنار نهر انجیل واقع بوده است ومولف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات درباره وروداد میر تیمور گورکان باین کوشك چنین مینویسد : لشکر صفدر صاحب قران پیش رفته بعضی از نزدیك کوشك مرغنی که حالا مسجد جامع ومدرسه و بقاع خیرات حضرت مملکت پناهی مقرب الحضرت السلطانی اعتضاد الدوله الخاقاني امیرنظام الدین علیشیر درآن موضوع احداث یافته از محلی که آب شهر درمی آمد درآمدند . (۳)

مسجد فلك الدین:

از مساجد معروف زمان ملوك کرت بود، خصوصاً در عهد ملك فخر الدین رونق تمام داشته ، بقول سیفی هروی محمددلداي درجوار مسجد فلك الدین از زن ومرد رعیت بازاری ساخت وآنرا بسوق السلطان مسمی گردانید وفرمود که اهل سوق قدیم بدین بازار ایند وبیع وشری برسر چهارسوی این سوق کنند . (۴) .

باغ زاغان:

از جمله باغهای معروف آن وقت یکی هم باغ زاغان بوده که در عهدشاهان کرت رونق و شکوه تمام داشت۱ . امیر تیمور گورکان در موقع حمله وتسخیر هرات درهمین باغ اقامت داشته .

---

۱ ـ مولانا شرف الدین علی یزدی،ظفر نامه،ج اول ص ۲۲۵، ۲۵۳، چاپ شرکت سهامی چاپ رنگین ،با هتمام محمد عباسی .

۲ ـ لسترینج جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی ،چاپ تهران ص ۳۸۰ .

۳ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج اول صفحه ۴.

۴ـ تاریخ نامه هرات ـ سیفی صفحه ۵۹۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیاث‌الدین پیرعلی آخرین ملک کرت رادر همین باغ ملاقات کرده آخرین تصمیمات خود رانسبت به شهر هرات از همین جا اجرا نمود.

باغ زاغان کوشکی داشته‌است که از آثار ملوك کرت بوده‌است. چون تیمور بر هرات حمله کرد، کوشک باغ زاغانرا محل نزول خود قرار داد. (۱)

سیفی هروی در تاریخنامه گوید: درجوار مسجد زاغان حایطی بوده بینال بفرمود که از خلق هرات هر که دران حایط بود اورا به جان امان باشد. (۲)

مرغزار کهدستان:

کهدستان را که سیفی هروی در تاریخنامه هرات قهدستان ثبت کرده است قریه مشهور میباشد طرف شرق هرات تقریباً ده فرسنگ. مرغزار کهدستان جای خرم و معمور بوده و شاید یکی از تفرج گاههای شاهان کرت بوده باشد. امیرتیمور گورکان بقول صاحب حبیب‌السیر در موقع هجوم به هرات بعد از سه روز اقامت درباغ زاغان ازآنجا به مرغزار کهدستان رفته و بتخریب حصاربیرون و اندرون‌شهر ونقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود وفرمود که دروازه های‌آهنین که القاب ملوك کرت بران منقور بود برگردونها بار کرده بشهر سبز بردند و انجا نصب کرد ند. (۳)

دیگ فلزی هفت جوش:

دیگ فلزی بزرگ هفت جوش و منقش که تاکنون در ایوان‌غربی مسجد جامع هرات روی پایه ها گذاشته شده‌از آثار ملوك کرت‌هرات است ودر زمان یکی از شاهان کرت قلندر نام‌فقاعی این دیگ را ساخته است. قطر آن یك‌و نیم‌مترو عمق آن دومتر است. این‌دیگ رابرای پر کردن شربت در ایام مبارك وقف مسجد جامع ساخته بودند. درحاشیه بیرونی‌دیگ اسم‌محمدبن‌محمد کرت نقر شده واین دو بیت درمدح پادشاه وقت. و تاریخ درست کردن آن درحواشی آن دیده میشود:

هزار سال جلالی بقای ملکش باد — شهور اوهمه اردی بهشت و فرور دین

بسال هفتصد و هفتادوشش بد از هجرت — که نقش بند حوادث نمودصورت این

این تاریخ مقارن است باسال درگذشت ملك فخرالدین محمد بن ملك شمس الدین محمدبن ملك رکن الدین ابی بکر کرت است. بنا براین چون دربهلوی نام ملك کرت هرات همواره اسم «محمد» افزود میشده‌است. ممکن است‌ساختن این‌دیگ کمی قبل ازدرگذشت

۱- رساله طریق قسمت آب تلب به تصحیح و تحشیه مایل هروی. صحفه ۲۶.

۲- تاریخنامه هرات. سیفی هروی. صفحه ۱۸۲.

۳- حبیب السیرج ۳جزو۳ صفحه ۳۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملك فخرا لدین محمد تمام شده باشد .

بهر حال آنچه واضح است اینست که این دیگ منقش وزیبا وبادوام تا کنون با قی مانده ود ست خو ادث روزگار نقصانی دران وارد نیاورده است. بنا بر این میتوان گفت که دیگ فلزی هفت جوش از آثار برازنده صنایع دیگ سازی بشمار میرفته و نبوغ و استعداد صنعت گران آن عصر را در خاطر هازنده میسازد. *

در بهای آهنین :

شهر هرات در زمان ملوك کرت هرات در بها ئی داشته مغرق ازفولا د و آ هن که اسا سی و القاب ملوك کرت را برانها نقر نموده بودند چون در جمله تیمور برج وباره شهر هرات را اشکر یغماگر و خانمان سوزاو خراب کردند به موجب حکم تیمو ر د ربهای آ هنین مزبور را کنند ند وبر گردونه ها بار کرده به شهر سبزبردندوتا زمان عبدالرزا ق سمر قندي مو لف مطلع السعد ین (سال ۸۸۰ ه.ق)این دربها در شهر سبزنصب بود. (۱)

سایر عمرانات آل کرت :

علاوه بر ساختمانهای خیریه وآثار عمرانی که در مباحث گذ شته مطرح شد ملوك کرت هرات هر کدام بنوبه خود ساختمانهایی انیز درشهر هاتعمیر وترمیم نمو ده اند که باذ کر نا م هر یك از این ملوك در این جااشاره شده واز کارهاي عمرانی شان غیر از بناهای که ذکرشد یادآوری بعمل میاید .

در زمان فرمانروائی ملك شمس الدین مهین بقول سیفی هروی بنای عالی در « باغی که برسرمیدان بو دبنا افگندند که بباغ حوض کوشك معروف گر دید» و نیز وی از ائمه و سادات و اشر اف و اهالی هرات تقاضا نمو دتا اندرو ن شهررا آباد ان نموده ونیز در محلات مساجدودر را اهها قنطرا ت (۲) ساخت ونیز برای انجام امور ساختمانی ملك شمس الدین مزبور یك مقدار هز ینه در اختیار مردم گذاشت. بقول سیفی ملك شمس الدین کرت چون از نزد اباقاخان به هرات مراجعت نمود بفرمود تاخلق درشهر در آیند وهر کس بجهت خود عمارتی کند، در جای دیگراز کتا بش سیفی مینویسد چون شهورسنه ست وستین وستمایه (۶۶۶ ه.ق) در آمد ملك اسلام شمس الحق والدین درین سال از

۱ـ مجله اریانا سال دوم شماره ششم اول نیر سا ل ۱۳۲۳ شمسی صفحه ۱۱۰

*بقرار گفته فقید مار یك فرانسوی در « کتاب منارجام» همانند این دیگ در سو رهٔ لینگراد نیز هست که گویا هردو را یك شخص سا خته باشد.

۲ـ تاریخنا مهٔ هرات. سیفی ص ۳۱۵ -

عراق به هرات امدو چهار ماه در هرات مقام کرد ودرین چهارماه بسیارجای از مواضع خیر چون مسجدو جسرورباطو حوض عمارت فرمود.(۱)

ملك شمس‌الدین علاوه بر کارهای آبادانی مذکور در شهر هرات کارخانه عالی بساخت ودر پیش این کارخانه بازاری عمارت کرد وسیفی این موضوع اشاره‌نموده مینویسد: از اطراف خراسان استادآن واره وبناآن ماهر حاضرگردانیدند وبه‌اندك روزگاری برطرف‌جنوبی شهر کارخانه عالی که امروز آثار آن لایح است، بساختند و در مقابل آن بازاری‌معمور گردانیدندتادرب فیروز آباد.(۲)

مختصراینکه در زمان فرمانروائی ملك شمس‌الدین مهین شهر هرات چنان ترقی وپیشرفت نمود که مردمان هرات برای پذیرائی ومهمانداری عساکرو همراهان شاهزاده براق توانستند چندین خروار ارد وشراب وسیوه و چند سر اسپ وگوسفند و چندین تاجامه وچندین‌وجوه‌نقد تهیه وتدارك نمایند.(۳)واین‌شهر در تجارت ومعاملات ودادوستد پیشقدم دیگرشهرهای‌خراسان‌گردید. واز طرف خراسان تجار روی‌آوردند و کاردخل ونفع شهرهرات رونق تمام گرفت (۴)

دردوران زمامداری ملك‌فخرالدین کرت نیزبه آبادی‌وعمران هرات‌توجه شد وبه قول‌تحریر تاریخ و صاف‌ملك‌فخرالدین به‌استوار ساختن باروی‌هرات‌مشغول‌شدوفرمودتاگرد اگردقصراونیزخندق کندند که‌چهل گزعرض‌آن بودوسی‌بایست‌بازورق‌ازان گذشت‌وشصت‌هزارمرد لشکري گرد کرد(۵) این‌ملك درساختن حصارجدید تمامت‌رعایاي هرات، اسفزار وغوروغرجستان وازآب و هرات رود وفوشنج‌وخره و کوسویه وباخرزرا بعمارت‌برج وباروخندق‌مامور گردانید ودرعهددولت خودشهررا چنان‌استوار گردانید که هیچ پادشاهی وشهر یاري راباالشکرهاي گران بمحاصره ازچشم‌درندیدند و نیزدرپاي حصارسیدانی ساخت‌پس‌بزرگ وباسم‌عیدگاه دیواري گرداودر کشید ودرپاي‌حصارفیروزي خانقاه عالی‌منقش‌برآورد . ونیزدرپاي‌حصاردارند رون شهردوخندق عظیم‌بکند وفیل‌بندي پس‌بزرگ بساخت‌ومسجد عبدالله‌عامر رابحال‌معموري بازآوردودر مقابل درب‌بر امان‌مسجدي که معروفست

۱- تاریخنامه هرات. سیفی ص ۲۲۸ .

۲- تحریر تاریخ وصاف چاپ بنیاد فرهنگ ایران .ص ۲۰۸.

۳- تاریخنامهٔ هرات ، ص ۳۴۰.

۴- همان اثر .

۵- تحریر تاریخ و صاف ، چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۰۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

به مسجد تره‌فروش آباد ان کرد و بازاري در پاي حصار بساخت (۱). ملك غياث الدين كرت نيز مانند اسلاف خود به امر آبادانی و ساختمان بناهاي خيريه توجه زيادي نمود . مولف تاريخنامه هرات سيفی هروي كه معاصر اين ملك بوده است مينويسد ملك غياث الدين كرت مسجد جامع شهر هرات بحال عمارت باز آورده و خود بنفسه باتمامت نواب و ارکان دولت و اعيان ولايت هرات پنجاه روز در مسجد جامع (۲) متوطن شده و دران سعی جميل و خير نامی باعتقاد صافی اجتهاد تمام وجد بليغ مبذول داشت و بفرمود تا هر موقع را كه خراب شده بود بهتر و كمتر از وضع اول بحال آبادانی بار آورد و بلطايف كتابت و دقايق صنعت آراسته گردانيد و اشكال غريب و نقوش بديع ساخته و پرداخته كرد . . . و در حصار بر طرف شمال بارگاهی كه منسوب است بداريساخت و بفرمود تا آنرا به نقوش و صور مزين گردانيدند و گوش هيچ مسافر در شرق و غرب جهان مانند آن نشنود . . . و نقاشان را مامور گردانيد كه طرف جدار غربی بارگاه را به نقوش عساكر پادشاهزاده جهان سلطان ابو سعيد منقش گردانند بعظمت هرچه تمامتر و بشكوه هرچه بيشتر و جانب شرقی را بجوش شاهزاده يسور مصور كنند اما عساكر شاهزاده يسور را منهزم و گرفتار و مقتول و مجروح بپردازند و شاهزاده يسور را پياده و غمگين و خايف و خاسر بر كشيد . . . ديگر در جوار خندق پاي حصار حمامی ساخت كه بوضع هيات آن در عراق و عراقين و شام و شامات ديده هيچ آفريده نديد و مال بيحد در پرداختن آن مصروف داشت . . . و در شرق حصار كوشك عالی بنا افگند و از پاي حصار تا سر چهارسوي بازاري بادوكار و آنسر اي بساخت و در بيرون شهر در جوار باغ سفيد خانقاهی بس عظيم برآورد و اسباب و آنچه كه مايحتاج خانقاه داري ميباشد

---

۱ — تاريخنامه هرات . سيفی صفحه ۴۴ .

۲ — حافظ ابرو درباره ساختمان بنای مسجد جامع چنين مينويسد از آثار سلطان غياث الدين محمد بن سام عمارت مسجد جامع هرات است و در تاريخ طبقات ميگويد كه سلطان غياث الدين بغزوي از غزاوات هند رفت و دران سفر بتخانه خراب كردند و سال بسيار ازان بتخانه بيرون آوردند . از جمله حريره زرين ساخته بودند و بحلقه و زنجير زرين در آن خانه معلق گردانيد . ان حلقه و زنجير و حريره را هيچ يك چهار پاي بقوت نمی برد برگردون بار كرد بفيروز كوه كه مقر سلطنت ايشان بود رسانيد و از پيش طاق مسجد جامع فيروز كوه بياويخت ناگاه سيلی آمد و ان مسجد خراب كرد و ان طاق بيفتاد ، سلطان غياث الدين ان طلاها را بهرات فرستاد و بدان وجه ان مسجد كه حالا در هرات است عمارت كردند . ابتداي عمارت در شهور سنه ست و تسعين و خمسمايه ۵۹۶ ه . ق بوده است . فيلم ۱۳۷۱ — ۳۷۳۳ نسخه عكسی محفوظ در بخش نسخه هاي خطي كتابخانه مركزي دانشگاه تهران .

ازخالص مال بی وبال خود برووقف کرد ودرطرف شمال مسجد تره فروش حوض عظیم وحجره بس ملکانه بساخت ودر غربی مسجد تره فروش خانقاهی وبردر او کاروان سرای بنا افگند... ودر هر بلده وبقعه وحصن که درتحت تصرف اوبود عمارتی فرمود. (۱)

ملک معزالدین حسین کرت نیز بنوبه خود در امورساختمان شهر هرات توجه وعلاقه نشان داد. وی شهر بندی درشهر هرات ساخته بود که بغایت و سیع بود چنانکه قطر او از سرپل جوی انجیل تا دربند شیخ خرم وازنواحی ملاسیان تا سرپل خیمه دو زان قریب بیک فرسنگ است واین شهربندان چنان بزرگ واستووار بوده است که ضبطو محافظت اومتعذر بوده است. (۲)

۱ــ تاریخنامه هرات. سیفی ص ۱۴۷ــ۷۴۸ تا ۷۵۰

۲ــ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات. ج اول ص ۸۲ .

طریق عشق

تا جایزی همی بشناسی زلایجوز — اندرطریق عشق مسلم نه ای هنوز

عاشق نباشد آنکه مراو راخبر بود — از سردی زمستان وزگرمی تموز

درکوی عشق راست نیایی چوتیروزه — تاپشت چون کمان نکنی روی همچوتوز

چون درمیان عشق چوشین اندرآمدی — خودعین وقاف باش همه ساله پشت کوز

گرسرداین رهی قدم ازجان کن و درای — ورعاجزی بر دره دین وره عجوز

سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده :استاد دکتور احمد آتش

از دایرة المعارف اسلام، جلد دهم

سنایی (۱۰۷۲-۱۱۳۱؟)

مترجم: پوهنمل دکتور رراعی

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنایی الغزنوی یکی از بزرگترین شاعران زبان دری و یکتن از موسسین مثنوی های تصوفی والهام دهندهٔ عطار و مولانا است .

۱ـ شرح حیات وی: منابعی که دربارهٔ زندگی سنایی معلوماتی ارائه داشته اند، ضد ونقیض و از حوصلهٔ نقد و بررسی مزید خارج است. معلوماتی که از آثار خود سنایی بدست آمده ،چون در باره تاریخ آندوره معلومات کافی ارائه نمیدارد ،بنابران تااندازه زیادی مبهم است. تحقیقات درین باره تا هنوز به نتیجه قاطعی نرسیده است (مراجعه شود: خلیلی الله خلیلی، احوال و آثار حکیم سنایی، کابل ،۱۳۱۰ـم. مصطفی، دیوان سنایی، تهران ، ۱۳۳۶ ،مقدمه ـ مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، تهران ، ۱۳۴۱ ،مقدمه ـ نظیر احمد ،مکاتیب سنایی ، رامپور ، ۱۹۶۲ از نشرات یونیورسٹی اسلامی علیگر، شماره ۳ ، مقدمه) .

نام سنایی ، طوریکه دربالا یادآوری گردید، ازطرف خودش نیز تذکر داده شده است (دیده شود: دیوان ، نشر مدرس رضوی ص ۳، حدیقه ،نشر مدرس رضوی، تهران ، ۱۳۲۹ ، ص ۷۱۷). بنابران شکل های دیگری که ازطرف این منابع داده شده ،اشتباهاتی است که دراثر استنساخ آثار بوجود آمده است. تنها در بعضی از اشعار سنایی ،نام وی به شکل حسن بوضاحت دیده میشود (مراجعه شود: دیوان ، نشر مدرس رضوی، ص ۵۴۰ ، سطر آخر، ۵۲۲/۷ ، فروزانفر، سخن و سخنوران، تهران ۱۳۱۸ ، ۱ ،ص ۲۶۷ ـ خلیلی ، آیین اثر ،ص ۶ ـ مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی، ص ۳). بنابر نوشته حمید قلندر در خیرالمجالس ، ۷۵۶ ه که از نصیرالدین چراغ دهلی نقل قول نموده، مجدود نام پدر سنایی بوده است . این روایت مانند روایات دیگرش (دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ص ۲۴۷) . کاملا به محیط قلندران عایدبوده وارزش تاریخی ندارد . سنایی گذشته از اینکه تخلص خود را ماخوذ از کلمهٔ سنا بمعنای تشعشع وروشنی(دیوان، ص ۳۴۴، ۶۰۷) بکاربرده، بعلاوه بمنظورستایش درتناسب اشعار،از نام الهی نیز استفاده کرده است(دیده شود: دیوان،ص ۱۱۵).

سنایی در اشعارش ،منسوب بودنش را به خانوادهٔ محترمی خاطرنشان میکند(دیده شود: دیوان ص، ۳۶۱، ۱۵، ۷۴۵). در نخستین مثنوی خود یعنی کارنامهٔ بلخ،سنایی خودرا از سلسله راد مردان و فرزند شخصی بنام آدم یادآور میشود. بقول جامی(دیده شود: نفحات الانس،ترجمهٔ لامعی ،استانبول، ۱۲۷۹ ،ص ۴۹۲) ،رضی الدین علی لالا از صوفی های مشهور غزنه،نواسه کاکای سنایی میباشد. تولد سنایی در غزنه محقق است(دیده شود :حدیقه،ص ۷۰۷، ۱۶ -۱۷ ، دیوان ،۵۲۸، ۶) . هرچند بعضی از منابع تولداورا در بلخ نیزنگاشته اند،مگر این سخن اتکایی به مأخذتاریخی ندارد . در باره سال تولد سنایی ،در کتاب مجمل فصیحی ،اثر فصیحی خوافی(نشر محمد فرخ ، مشهد ، ۱۳۴۰، ۲، ۱۴۴) وهم چنین درمنابع دیگری که ازین اثراستفاده برده اند،سال ۴۳۷ (۱۰۴۰-۱۰۴۶) بحیث سال تولد سنایی ارائه شده است . مگرسنایی حدیقه را که بسال ۵۲۷ (۱۱۲۹)آغاز نموده ،آنزمان ۶۰ سال داشته است ، که بنابراین قرینه باید بسال ۴۶۴ تولد شده باشد . کسانی که ختم حدیقه را بسال ۵۳۴ ووفات سنایی رادرشست ودوسالگی قبول کرده اند،تولدو یرا بسال ۴۷۳ میدانند (دیده شود: نظیراحمد، مکاتیب سنایی ،ص ۵ ، مدرس رضوی دیوان سنایی غزنوی ص ۱۴). چنین برمی آید که پدر سنایی در زمان ثقة الملك طاهر بن علی (وفات در ۵۰۰ - ۵۱۰)به اشارهٔ مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی ،ص ۹۷) وزیر مسعودسوم ،مأموریتی نزدوی داشته است. درکارنامهٔ بلخ که در سال ۴۹۵ نگاشته شده ، شاعر از کمك های وزیر موصوف یادآوری مینماید، و این خود نشان میدهد که وزیر موصوف تاآنزمان درقید حیات بوده است .

دربارهٔ دوره های کودکی وجوانی سنایی هیچگونه معلوماتی دردست نیست . ازینکه شاعر تحصیل منظم و اساسی دیده است، جای تردیدی نیست ،تاآنجا که این تحصیل اساسی و استعداد سرشار شاعریش ویرا در شمار شاعران دربار قرارداد . مگردربارهٔ سلطان ابراهیم(۴۵۱-۴۹۲) که در ین دوره حکمروایی داشت ،ازسنایی مدحیه یی دردست نیست . این وضع رادال بر ان دانسته اند ، که نظر به تغیربزرگ روحی که در صفحه یی اززندگی شاعر بوجود آمد ،ویرا بران داشت تااز سرودن مدیحه اباورزد وآنچه را که سروده است ،محوونابود نماید (دیده شود . خلیلی ،ص ۱۷) ،(مدرس رضوی ،ص ۳۸) . تنهامدرس رضوی وقوع این تغیر روحی شاعر رامدتها بعد یعنی دربلخ میداند . مطابق این حکایت (دیده شود :نفحات ،ص ۶۶۶ ،مدرس رضوی ،ص ۷۰)،سلطان ابراهیم(بقول نفحات محمود غزنوی !)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگامی که سفر هند را سازمان میداد ، سنایی قصیده یی بمدح او سرود و راه در بار را در پیش گرفت . در میان راه به مجذوبی بنام لایخوار برخورد و بنابر سخنان او، شاعر مدیحه سرایی را کنار گذاشت (در بارهٔ حکایتی که در مجالس العشاق ومنابع دیگر دیده شده است، مراجعه شود به: مدرس رضوی، ص ۷۱) سنایی درحالیکه تاآخرین دقایق زندگی خود مدایح زیادی سروده است (عین اثر دیده شود) بنابر عللی که تا هنوز بما معلوم نیست، شاعر با همه تلاش خود نتوانست مانند دستش مختاری غزنوی (وفات ۵۳۰) شاعر دربار قبول گردد . بعضی اشعاری که از ابتلای شاعر به فقر و ناتوانی حکایت میکند، امکان دارد با همین دورهٔ زندگی شاعر پیوندی داشته باشد. از آنجمله خانه اش از طرف عده یی از ناکسان تخریب گردید و از آنانی که انتظار محبت و دوستی داشت، زجر دید (دیوان، ص ۱۰۰ - ۵۲۱) درعین زمان از معاونت و کمک طبیبی بنام ابوالحسن علی بن محمد غزنوی نیز برخوردار بوده است (دیوان، ص ۱۲۵ وبخصوص، ص ص ۱۰ - ۹ - ۱۲۸). مدحیه یی که سنایی در وصف این طبیب سروده از بیماری روحی واقعی وی نمایندگی میکند (دیوان، ص ۳۵۵). چنانکه وجود شاعر را ملال، هوس ورخوت فرا گرفته وخود را مانند انسانی که در زنجیر اثرات تریاک قرار گرفته باشد، احساس میکرده و کوچکترین صدا، بزرگترین تاثیر را به وجود شاعر وارد می آورده است. تا آنجا که باسقیم بودن درغزنه، اندیشه اش گاهی به چین وزمانی هم به موصل پرواز میکرده است. تا آنکه بنابر توصیه این طبیب با بکار بردن مسهلی حافظه اش باز میگردد و شفا میشود (دیوان، ص ۳۵۷) .

این بیماری روحی هرچند در آن زمان از میان رفته هم باشد، تاثیر آن بدون تردید تا پایان حیات شاعر نیز باقی بوده است. آرزوی مرگ شاعر، که در کلام هیچ شاعری نمیتوان بدین شکل سراغ کرد، خود به اثبات این امر کافیست، (دیوان، ص ۳۷۱، حدیقه ص ۷۲۲، ۱۲ - ۱۳ وبخصوص ص ۷۲۳) . تضادهای را که در اندیشه وطرز دید شاعر مشاهده میشود، میتوان مرتبط با این وضع روحی شاعر ارزیابی نمود .

باروی کار آمدن مسعود سوم پسر سلطان ابراهیم (۴۹۲ - ۱۰۹۹). سنایی انسان رسیده یی بود وبا معاصرش مختاری که به دربار رابطه داشت و سنایی ویرا استاد خود میدانست، رابطهٔ دوستانه و بسیار نزدیکی بر قرار ساخته بود (دیوان، ۲۷۹، ۳، ۲۸۱)، در کار نامه سنایی در حالیکه شاعران دیگر را هجو کرده است، از مختاری بحیث شاعر جوان وارزشمند یاد میکند، (دیده شود: ح. فرخ، حکیم مختاری غزنوی، تهران، ۱۳۳۶، مقدمه، ص ۳۴) . مختاری در قصیده یی که به سلطان مسعود سوم تقدیم داشته (دیده شود: حکیم مختاری غزنوی، ص ۱۸۱)، سفارشی در بارهٔ سنایی نیز نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجهٔ این سفارش هرچند معلوم هم نباشد. بعد از اندک مدتی، از آمدن شاعر به بلخ در تحت شرایط دشوار حکایت میکند.

سنایی در کارنامه بلخ که آنرا بسال ۵۹۵ نگاشته است، هرچند مسعود سوم و وزیرش ثقة الملک طاهر بن علی را مدح هم کرده باشد، کدام رابطهٔ خاص دیگری با آنان نداشته است.

در سیاحت بلخ که صفحهٔ مهم زندگی شاعر را تشکیل میدهد، بنابر توصیهٔ پدرش، سنایی به اسعد هروی که در بلخ میزیست، مراجعه کرد و حمایت وی را کسب نمود. نظر به مدحیه یی که در صفحهٔ ۵۴۳ دیوان ضبط میباشد، سنایی ازین شخص خواست تا ویرا کودکی تصور نماید و بخدمت پسرش حسن بگمارد. بدین ترتیب سنایی بخدمت حسن که خود شاعر و علاقمند به شاعری بود، گرفته شد. چنانکه سنایی در دیوان (ص ۷۸۶) این شاعر جوان را می ستاید و اشعار ویرا همپایه اشعار عسجدی میداند و ویرا به ترتیب دیوانی تشویق میکند (ص ۷۸۸) بدین ترتیب سنایی که به زندگی آرامی پیوسته بود، واقامتش در بلخ نیز طولانی به نظر میرسید، علاوه بر مدایح، در بارهٔ موضوعاتی چون توحید، گذران بودن جهان، زهد، عزلت و هم چنین بر ضد دهریون اشعاری به شکل قصیده، که به بزرگی و شهرت وی افزود، سرود (دیوان به ترتیب: ص ص ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۳۸ و ۳۷۳). بنا بران بحثی که دربارهٔ تغییرات روحی شاعر گذشت و آنانی که وقوع این تغییر را در بلخ دانسته و از رفتن شاعر به بلخ و از بازگشت دو باره اش باین شهر یاد کرده اند، باید آنرا قضاوت ناحق دانست (دیده شود: مدرس رضوی، ص ۴۶) هرچند در دیوان (ص ۴۱۴) پارچه شعری که آرزوی ویرا به رفتن حج از بلخ ارائه میدارد، نیز وجود دارد. مگر ازینکه آرزویش تحقق نپذیرفت، واضح است، چه در غیر آن مانند خاقانی (دائرة المعارف اسلام، ۱۷، ب ۸۸، الف ۹۱) باید در جاهای متبرکه اشعاری میسرود و یا در آثار دیگر خود از ین سفر یاد آوری میکرد (دیده شود: دیوان ص ۶۰۸، شعر تسلی آمیز به شخصی که عزم حج نموده، مگر از راه برگشته است). بعضی منابع (دولتشاه، تذکرة الشعراء، نثر براون، ص ۹۵، نفحات با مقایسه خلیلی، ص ۱۴ و دوام آن مدرس رضوی، ص ۱۲۱) در باز گشت حج از دیدن شاعر باصوفی مشهور شیخ یوسف همدانی (وفات ۵۳۵ ه ـ ۱۱۴۰ ع) هم یاد نموده باشند در آثار خود سنایی کوچکترین اشارتی برین موضوع وجود ندارد. مگر آنچه که بالعموم مورد قبول است، سنایی بعد از اقامت طولانی در بلخ به سرخس مسافرت کرده است (مدرس رضوی، ص ۳۸).

مگر اینرا باید پذیرفت که شاعر درین میان بار دیگر به غزنه بازگشته و مدت درازی در ین شهر زیسته است، زیرا در دیوانش قصاید ی که در خلال این مدت و در غزنه باید سروده شده باشد، وجود دارد (دیده شود: ص ۳۴۱ و دوام آن، ۱۰۶۸ و دوام آن، ۶۸۲ و دوام آن، ۹۱، و دوام آن، ۲۰۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودوام آن، ۴۲۱ و دوام آن، ۱۰۹۵، ۱۱۶۷، ۶۴۱). درین میان سنایی، اشعار مسعود سعد (وفات ۵۱۵) راکه به غزنه آمده ودر کتابخانهٔ دربار بکار گماشته شده بود، جمع آوری نموده و ا زآن دیوانی ترتیب کرد (دیده شود: دیوان، ص. ۱۰۶) بیت نخستین ومقایسه آن (دیده شود: ا نسکلو پید ی اسلام، ۷۱۱، ب ۱۴۲ والف ۱۴۳) . هم چنین زمان دیگری که تاریخش بما معلوم نیست سنایی به بلخ باز گشته واز آنجا مجبورشده است که به سرخس برود. منابعی که ازین سفر هیچگونه معلوماتی نداده اند، علل این سفررا امکان دارد بتوان تا حدی بوسیلهٔ اشعار خودشاعرتوضیح کرد. طوریکه سنایی در کار نامهٔ بلخ بعضی از عالمان ریا کار وشاعران دروغین رابشکل مطایبه، هجو کرده است، طبیعی است که دشمنانی بخود کسب کرده بود. هجویهٔ مستهجنی که شاعر علیه اهالی شهر سروده بود (دیوان، ص ۱۰۵۶، نمبر ۳۲)، خشم وحساسیت مردم را دربرابر شاعر نیز میتوان حدس زد. بدین ترتیب، سنایی با بر گرداندن نظر قسمتی بزرگی ازمردم راعلیه خود، بایک حرکت دیگر، حامی اصیلش رانیز ازمحیط ریاضت وتقوی بیرون کرد. باتوضیح حیات زاهدانه ومنزویانه حامیش سگر با اشعار مستهجنی که چ گونه آنرا از دیوانش نیز خارج نکرده است (دیده شود: دیوان، ص ۳۸۲ -۳۷۸) برمی آید که عطوفت حامیش راکسب کرده واحوال نابسامان اورا ازنزدیک شاهد گردیده وبدین وسیله به بدگویی هایی پرداخته است. اسعد هروی با شنیدن این سخنان، تو سط پیروانش (بقول سنایی، بارندان فرو مایهٔ چون خودش) بشمول دستار تمام اشیای سنایی را گرفته واورا ازشهر برون رانده اند. شاعر نیز با مصایب، زحمات وحسرت واندیشهٔ بی پایان بلخ را ترک گفته وبسوی سرخس روانه شده است (دیوان، ص ۳۸۲ ودوام ان). وقوع این حادثه را در حدود سال ۵۰۵ ه ۱۱۱۲/۱۱۱۱ ع بااعتنا ی کامل میتوان یاد آوری کرد.

د ر زندگی سنایی، در آغاز مرحلهٔ جدیدی که آنرا باید دومین دورهٔ زندگی خراسان یاد کرد، در لحظا تیکه شاعر آرزوی مر ابطه به یکی از حکمر وایان بزرگ ویا وزیر انسلجو قی را داشت، تقرب و بر ابیک تن از قاضیان زمان مشاهده میکنیم.

ا ین شخص قاضی مشهور خراسان محمد بن منصور السر خسی است (دیده شود: راوندی، راحة الصدور، ترجمهٔ احمد آتش، ص. ۳، ۳۳۳، ۳۳۴). سنایی با دو ترکیب بند مطو ل (دید ه شود: دیوان، ص ۷۱۷-۷۳۳ و ۷۴۷-۷۶۰) بمدح قاضی موصوف پرداخته وا زوی تقا ضای خلعت کرده است. چنین برمی آید که قاضی موصوف نیزهرگونه آرزو ی شاعر را تأ مین کرد ه ا ست (قاضی موصوف نیز باپذیر فتن اینگونه آرزو ها مساعد بود، چنانکه قبلا نیز خانقا هی اعمارنموده ودرپهلوی آن کتابخانه ودوا خانه نیزساخته بود، که به فقرابصورت رایگان ادویه توزیع میگردید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

(دیده شود: دیوان، ص ۱۰۷۴) سنایی مثنوی سیر العباد را باین شخص اهدا نموده و در پایان مثنوی، بعقیدهٔ بعضی از منتقدین، مدحیهٔ طولانی ومبالغه آمیزی که ارزش اثر را پایان آورده، نیز افزوده است (فروزانفر، عین اثر، ۲۷۲، ۱ دوام آن).

سنائی بعداز سال ۵۰۵ تکرار بغزنه بازگشته وتاسال ۵۲۱ ازاینکه حامی بزرگی در سرخس نصیبش شده بود، در آن شهر باقی نمانده‌است، موصوف به‌هرات، نیشاپور و حتی به سرو رفته (دیده شود دیوانش ص ۴۰۱-۷۱۰) ودر مشهد تربت امام علی الرضا (رض) را زیارت نموده است (دیوان، ص ۴۵۱ ودوام آن). درین زمان شاعر از یک طرف به آنانی که اکثرشان قاضی بودند، مدایح سروده است، درین میان باید درهرات از یحیی بن سعید و پسرش فضل بن یحیی یادآور شد، (دیده شود: دیوان، ص ۳۹ ودوام آن، ۱۵۷ ودوام آن ۷۱۵ ودوام آن)، از طرف دیگر در موضوعات دینی و اخلاقی با احساسات نهایت عالی به سرودن اشعار پرداخته است (دیده شود: دیوان، ص ۱۰۵ ودوام آن، ۲۸۶ ودوام آن، ۳۰۷ ودوام آن و ۵۵۵ ودوام آن، ۶۰۴ ودوام آن، تمام اینها در سرخس سروده شده است، هم چنان ص ۴۰۷ ودوام آن، ۷۰۴ درنیشاپور نگاشته شده‌است.) در خلال این مدت بخت بد بازهم بدنبال شاعر درتلاش بوده است. بازی در سفر نیشاپور با یکی ازشاگردانش به کاروانسرای سرخس فرودمی آید، درینجا براثر تصادف سیلاب هنگفت ومال التجاره تاجر بزرگی به سرقت میرود (جهة تفصیل بیشتر دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۲۰۷، ۲۰۹ دوام آن، ۲۰۵-۲۰۹)، یکتن از آنانی که مورد شبهه قرار گرفته بود، سرقت را به شاگردسنایی نسبت میدهد. سنایی ازین جریان بی اندازه متاثر گشته وسرمایهایش را آتش اندوه فرا میگیرد، به هرات برمیگردد وتاجری که پول را بوسیله مکتوب خواسته بود، به هرات آمده وشاعر از وی معذرت میخواهد. در تحت شرایطی که سنایی بحالت نا امیدی قرار داشت، تصمیم بران گرفت که به عمر خیام که در آن زمان شهرت زیادی در نیشاپور داشت، نامه بنویسد ودربرابر این بهتان از وی استعانت جوید. (دربارهٔ متن کامل نامه دیده شود: نظیر احمد، مکاتیب سنایی، ص ۷۰-۷۷) این یگانه نامهٔ قدیمی است که دربارهٔ خیام تا هنوز در دست است. درین زمان ازسیاحت سنایی تا خوارزم نیز سخنانی در میان است (دیده شود: نقل از مجالس العشاق، مدرس رضوی، ص ۷۲) مگر جزییترین اشارتی که این سیاحت را تأیید کند، موجود نیست.

درآخرین سالهای که سنایی در خراسان می زیست، درمحیط های دیگر دری زبان نیز شهرت وشخصیت بزرگی کسب نموده بود. طوریکه از دیوانش برمی آید ص ۵۴۵ ودوام آن بسال ۵۱۸ عده یی از شاعران خراسان وفارس مدایحی بشکل قصیده، رباعی وقطعه برایش فرستادند. هم‌چنین در ربیع الاول همین سال قوام الدین درگزینی وزیر سلطان محمود از سلاجقه عراق (دیده شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

عباس اقبال ،وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، تهران ، ۱۳۳۸ انتشارات دانشگاه ، نمبر ۵۲۰ ، ص ۲۶۵ ودوام آن) حین عبور از سرخس آرزوی دیدن سنایی را نموده، مگر شاعر بازگاشتن نامه و شعری این دعوت را نپذیرفته و از آن معذرت خواسته است(دیده شود :دیوان ،ص ۱۲۳ ودوام آن،سکاتیب سنایی ،ص ۳۲-۴۰) همین وزیر در دومین سفر خود به سرخس بار دیگر آرزوی دیدن سنایی رانموده و اینبار نیز دعوتش ردشده است(دیده شود دیوان،ص ۵۶۱ ودوام آن). در حالیکه سنایی از منزوی‌بودن ودرگوشهٔ عزلت زیستن خود رانیز تصریح کرده ،بسال ۵۱۸ به معین الدین کاشانی وزیر سلطان‌سنجر (دیده شود عباس اقبال ،عین اثر ،ص۲۵۴-۲۶۰) مدحیه یی فرستاده است(دیوان،ص ۴۷۴ . قطعات مرثیه یی که سنایی در رثای معزی(متوفی میان سالهای ۵۱۸-۵۲۱)سروده است(عباس اقبال ،عین اثر،ص ۲۳۴-۲۴۲ ، ۳۶۱) ،درهمین زمان ودرخلال همین سالها باید گفته شده باشد (دیوان ،ص ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۹۹)

آنچه که در بالا از حوادث زندگی سنایی تذکار بعمل آمد ، بعد از آن جریانها دلیلی که بر اقامت سنایی در خراسان باشد ،وجود ندارد . بنابران میتوان پذیرفت که شاعر محققاً در حدود سال ۵۲۱ به غزنه بازگشته است . شاعر بعد از سپری نمودن‌مدت طولانی غربت‌وبدست آوردن حیثیت وشخصیت بزرگ دراثر اندیشه های عالی دینی، اخلاقی وادبی‌در دنیای‌اسلام. آرزو داشت تادقایق آخرین زندگیش را با آسودگی کامل در زادگاهش سپری نماید . مگر اسنادی که‌در دست است نشان میدهد که وضع غیر از آنچه که شاعر تصور کرده بود، جریان نموده است . البته با اتکا باین اسناد نمیتوان تصویر کامل ، منتظم‌ومنطقی زندگی سنایی رادر سالهای اخیر ترسیم نمود . باساس آنچه که منابع نگاشته‌اند(بطور مثال‌دولتشاه،ص۹۶)سنایی درغزنه کاملا بحالت انزوا میزیست وبا پاهای برهنه میگشت ودوستانش با دیدن این وضع همیشه اشک میریختند(مدرس‌رضوی،ص۷۴، هم چنین‌قزوینی از آثار البلادحکایتی‌به عین‌مفهوم ذکر کرده است .)هم چنین بنا به قول دولتشاه،بهرامشاه آرزو داشت،خواهرش را در عقد نکاح سنایی درآورد ،البته درحدیقه ابیاتی مرتبط باین حکایت نیز وجوددارد . هر چند ظاهراوقوع این حادثه قابل‌قبول به نظر می آید، مگر دور از واقعیت است زیرا سنایی در ین زمان کاملا بحالت کهولت‌قرار داشته و از ماه تمام چون هلال گشته ودنیا به‌نظرش تیره و تار بوده است (حدیقه ،ص ۷۱۹) .وحتی بهرامشاه باری هم سنایی را به حضور نپذیرفته است . با اینهم در دیوان شاعر بطورمثال ،۲۴، ۶۶، ۹۳، ۱۰۶و۱۳۶) ۲۱ قصیده در بارهٔ بهرامشاه وجود دارد مگر تعجب در ینجاست که هیچیک از ین اشعار کامل نیست. در ین اشعار درآنجاییکه نام حکمدار در میان آمده .سلسلهٔ ابیات قطع شده است،آنچه که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدمهٔ منشور حدیقه بر می آید(ص ۱۲) بهرامشاه رو زی (بعضی از منابع تاریخ آنرا ۵۲۹ نگاشته اند، دیده‌شود: مدرس رضوی، ص ۵۳) بمنظور درک احوال سنایی، بادیدن چشم باطن ازیکطرف، آرزوی دیدن اورا باچشم ظاهر نیز نموده ونگاشتن اسمش را درجدول خواص امر نموده است، مگرسنایی آنرا نپذیرفته ومرتبط بالقب بهرامشاه، آرزوی فرستادن حدیقه رابنام فخری نامه بوی نموده است (ص ۱۶) . بدین ترتیب رابطهٔ سنایی با بهرامشاه بشکل مبهمی قرار گرفته و مناسبات وی بیشتر با قاضی ها استحکام یافته است (دیده شود : دیوان ص ۲۱۶ ، ۴۲۱ ، حدیقه، ص ۶۱۹). درینجا باید از یکی ازدوستانش یاد آور شد که درجمع آوری وترتیب دیوان شاعرسهم با رز داشت ، این شخص خواجه عمیداحمد بن مسعود تیشه‌است . این شخص مرثیه یی در مرگ پدرسنایی سروده (دیوان ص ۲۳۵)وهم زمانیکه سنایی درغزنه نبوده ، ازین شهر برایش نامه فرستاده است (دیده شود مکاتیب ، ص ۱۸-۳۶ ، ومقایسه نظیر احمد ، ص ۱۳۰-۱۴۲). هم‌چنین این شخص جهة حفاظت و نجات سنایی ازسردی زمستان وازگرمی تابستان خانهٔ کوچکی نیزبه شاعر ساخته بود (حدیقه ص ص ۳۳ ، ۵۵ ، ۷۲۶ ، دیوان ، ص ۱۳). هم‌چنین وسایل تامین زندگی شاعر را که فلك ازعهدهٔ آن برون نیامده بود ، این شخص به‌عهده گرفت . بدین ترتیب شاعر که‌از آرامش وآسودگی نسبی برخوردار شده‌بود ، باید به‌جمع آوری وترتیب وتنظیم دیوان ویا کلیاتش دست یازیده باشد . در خلال این مدت شاعر قسمت زیادی از اشعاروحتی حدیقه‌را که قبلا نگاشته بود ، تکمیل کرده‌است. بقول شاعر « کوتاه نظر ان ونابینایانی که‌در ۳۶ رگ آنان ۳۶ خانهٔ شیطان وجود دارد (دیده شود مقدمه کلیات ، مدرس رضوی ، ص ۱۰۵)، مسوده های این اثر رابدست آورد واز روی حسادت آنرا مغایر عقاید اهل سنت دانسته وسنایی رانیز کافروملحد بشمارآوردند. هرچند سنایی باکمك یکتن از سادات غزنه بنام محمد بن طاهرالحسینی (دیده‌شود. مدرس رضوی، ۱۰۹) این مسوده هارااز دست حاسدان نجات‌داد ، باآنهم نتوانست تاثیر بدگویی اینان را از میان ببرد . روی این ملحوظ سنایی اثر خود راتوسط نامهٔ منظومی به‌برهان الدین ابوالحسن علی الغزنوی مشهور به‌بریا نگر که در بغداد میزیست، فرستاد « حدیقه، ص ۴۴ » واز علمای بغداد فتوی خواست (متن فتوی را که موثوقیت آن بطور کامل تعین نگردیده‌است، درپایان بعضی ازنسخه های حدیقه میتوان یافت.) دیده شود :

Sachau—Ethe, catal. of Persian... Mss in the Bodleian Liberary,, Nr. 528, 531; Ethe, Cat., I, 575, nr. 923).

درعین زمان نامه که به انتقادات جواب میگفت ، به بهرامشاه نیز فرستاد (دیده شود . مکاتیب ، ص ۱۲۱-۱۱۸) سنایی که درین زمان درمرحلهٔ آخرین پیری رسیده‌بود ، بیمارگشت ودیگر نیروی نگاشتن نامه راندانشت . باآنهم مقدمه حدیقه ویا کلیات خود رابه‌فضل الله بن طاهر الحسینی املا میگفت (. دیده‌شود. حدیقه ، ص ۲۶ ، مقدمه الزفاع ، مقایسه مدرس رضوی، ص ۱۰۹) در ین حال

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزی، تب شدیدی وجود شاعر رافراگرفته بعدازنمازعصر درناحیه‌نو آباد غزنی جان‌را به جان آفرین تسلیم کرد .

منابع ،سال وفات سنایی را ۵۹۹ م (مجمل فصیحی ،ج ۲،۲۰۴) ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۷۶ و ۵۹۰ نگاشته اند (دیده‌شود خلیلی ،احوال‌وآثار حکیم سنا یی، ص ۶۸ نظیراحمد ص۹) الرفاع که‌حادثات فوق رانیز حکایه کرده است ،تاریخ وفات سنا یی‌رادوشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ میداند. ازمیان این تاریخ ها آنچه که‌باید پذیرفته میشد ،بدون‌تردید قول‌الرفاع بود مگر بنابر ادعای عده یی‌ازمحققان ،قول الرفاع از چند جهةدرست نیست .

الفـ ۱ ،شعبان‌روز دوشنبه‌نیست، بلکه پنجشنبه است ،ب. در بعضی‌ازنسخه های‌طریق‌التحقیق سال‌تالیف آن ۵۲۸ ذکرشده است،ج. در بعضی‌ازنسخه های حدیقه ،آغاز آن‌سال ۵۲۵ وختم آن بسال ۵۳۴ قیدشده است . مدرس رضوی در چاپ خودش، (دیده شود. ص ۷۳۷ همین شکل را پذرفته است)بابر رسی‌تمام‌این تاریخ ها (به‌تفصیل دیده شود . مدرس رضوی،ص ۵۴-۵۳) آنچه که به‌نظر قابل قبول می آید وتاحدی مورد پذیرش محققان نیز قرار گرفته است،سال ۵۳۵ میباشد مدرس رضوی‌این تاریخ را پذیرفته است . مگر درین صورت بنابر وفات سنایی ،الرفاع که‌ازطرف سلطان‌به‌جمع آوری‌وترتیب آثار شاعر وازجمله‌حدیقه‌موظف گردیده ودر هر صورت به مدت کوتاهی این کار رابه پایان رسانید ،چگونه‌موصوف‌سال ۵۲۵ راارائه داشته ، که‌درین‌موضوع ایضاح ده‌سال فرق درمیان باقی می‌ماند ، که‌از نظر ما ارتکاب این خطاناممکن میباشد . علا وتاد لا یلی که برضد قول الرفاع بکارمیرود ،بخوبی میشودردگردد . الف. تاریخی‌را که‌الرفاع داده‌است،به‌استثنای ماه وسال ،اشتباه‌در روز ونام روز ممکن‌است دراثر بخاطر آوردن نادرست از طرف مولف ویا در نتیجه اشتباهاتی دراستنساخ اثر بوقوع پیوسته باشد ،ب . ازینکه‌طریق‌التحقیق‌اثرسنایی است ،جای تردیدی نیست ،باوجود آن بیتی که بصورت تاریخ درآخرآن نگاشته‌شده ،امکان دارد ، بعداً علاوه شده‌باشد ،ج . بیتی که بشکل تاریخ در پایان حدیقه افزوده شده، بر خلاف قول مدرس رضوی(ص. ۵۰) درقدیمترین ومعتبرترین(نسخه‌بطور مثال) کتابخانه ولی الدین افندی،نمبر ۲۶۲۷ استانبول ،دریکی‌ازقدیمتر ین نسخ کلیات سنایی ، که‌تاریخ‌استنساخ آن ۶۸۴ است،درسطر ما قبل صفحهٔ الف ۱۰۶) ۵۳۴ نی ،بلکه ۵۲۵ است،بنا براین یگانه‌تاریخي که‌میتوان‌بحیث‌سا ل وفات شاعرپذیرفت،همانا ۵۲۵ است .سنگ‌قدیمی مزارسنایی درغزنه درمحلی که زیارتگاه است ، تاهنوز محفوظ میباشد (دیده‌شود. خلیلی ،احوال‌وآثار حکیم سنایی،لوحه‌های، که بعد از صفحات ۲۴و۸۲ آمده وهم چنین ص ۷۰) ،مگرمتاسفانه درآن‌تاریخ دیده نمیشود .

II- **آثار شاعر**: ظاهراً چنین به نظر می آید، که دیوان سنایی جمع آوری شده وبعد آبه اثر تقاضای احمدبن مسعود تیشه از نو ترتیب، وتنظیم گردیده است(سکاتیب،ص ۳۰) . درین میان بلکه سنایی بشمول حدیقه ، کلیاتی نیز ترتیب کرده باشد ۰ در هرصورت، خواه حدیقه وخواه کلیات قبل از آنکه شکل کامل خود را بگیرد ،به سبب وفات سنایی ،دوستان و شاگردانش تا آنجاییکه در بدست آوردن مواد موفق شده اند ، حتی باتکمیل قسمت مقدمه ، نتیجه های جدید دیوان ،حدیقه وکلیات راترتیب کرده اند. فرق های مهمی که در محتوی وترتیب آثار شاعر دیده میشود ، ازین نگاه قابل ایضاح است . به اساس نمای خارجی کلیات سنایی ،آنچه که ازین ترتیب قدیمی نمایندگی میکند ونمونهٔ آنرا به هیچیك ازآثار شاعران دیگرنمیتوان سراغ کرد ،این نسخه های گرانبها را در اختیار داریم : ۱۰ نسخه نمبر ۱۶۷۲ ، کتابخانهٔ وهبي بغدادی ، که بسال ۵۵۲ درقونیه استنساخ شده است، ۲ـ نسخه کتابخانه ملی تهران که باوجود ناقص بودن، فهرست آن در دست است. این نسخه بنابر عقیده منزوی(دیده شود فهرست کتابخانه اهدایی.. ۰ مربوط به کتابخانه دانشگاه تهران ۱۳۲۰ ، انتشارات دانشگاه تهران، نمبر ۱۶۸ ص ۵۵ یادداشت ۵) بین سالهای ۵۱۲-۵۲۵ وبه عقیدهٔ مدرس رضوی(ص ۱۹۴) قبل ازسال ۵۸۲ استنساخ شده است (نسخه دیگری که فهرست آن به عین شکل میباشد، دیده شود : ریو، تکمله ،ص ۱۴۵ ،نمبر ۲۱۴)، ۳ نسخه اند یا آفس باتاریخ ۶۳۷ (جهة معلومات بیشتر درباره این نسخه که تااندازه زیادی ناقص است(دیده شود ،اته. کتلاگ، نمبر ۹۱۶ .ظاهرآ مانند نسخه ایست که قبلا یاد کردیم)، ۴ . بالاخره نسخه که بسال ۶۸۴ استنساخ شده وباوجود مکمل بودن آن بانسخ دیگر تطابق ندارد وتحت نمره ۶۲۸۲ در کتابخانه ولی الدین افندی دراستانبول قید است (دونسخه دیگر که شبیه هم است: کتابخانه فاتح ،نمبر ۳۷۳۴ و کتابخانه خالد افندی، نمرهٔ ۸۹۴ ،جهة آگاهی ازنسخ استانبول دیده شود :

H. Ritter, Philologica VIII, Der Islam, 1935. XXII, 102).

کلیات سنایی مشتمل بر این آثار است :

۱ـ دیوان. اثر بست که شامل قلندریات ،قصیده ،قطعه ، ترکیب بند ، ترجیع بند، غزل ورباعی میباشد. درنسخه های کلیات قدیم به اساس محتوی طبقه بندی شده اسب: بنا به قول دولتشاه (ص ۹۸) این دیوان حاوی ۳۰۰۰ بیت بوده (مدرس رضوی ،ص ۱۴۲) . فعلا دیوان چاپ مدرس رضوی که بااستفاده ازمهم ترین نسخ ترتیب گردیده است، شامل ۱۳۷۸۰ بیت میباشد. باآنهم درین دیوان ودر مقدمه کلیات سنایی چاپ مظاهر مصفا (دیده شود، مدرس رضوی، ص ۱۶۴) ازآنچه که سنایی شخصا یادآور شده است ، مقدار بیشتر شعر موجود میباشد . بطور مثال در کلیات سنایی بصورت مجموعی از موجودیت ۱۳۷ قصیده، ۲۰۶ غزل ۴۴ رباعی سخن گفته میشود ، درحالیکه در اثر مطبوع ، بیش از ۳۰۰ قصیده، ۴۰۸ غزل و ۵۳۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

رباعی موجوداست. درنسخه های هندوستان و لندن اشعاری که درنسخه مطبوع نیزبه نظرنمیخورد، موجودمیباشد (دیده شود، نظیراحمد، ص ۱۰ یاد داشت ۲) درهرحال مقداری که دولتشاه ازآن یادآور شده است، بایدقبول کرد که یانادرست ویا مبالغه آمیزاست . این اشعاراضافی که سنایی در آغازسروده بودوحینیکه کلیاتش را ترتیب میکرد، همانطوریکه میشودگفت یانزدش موجود نبوده ویااینکه بخاطرش نیامده همانگونه میتوان از نسبت دادن آن اشعار به سنا یی نیز سخن گفت .بنابران نشرانتقادی وعلمی دیوان سنایی که تمام این مسایل راحل کند، تاهنوز روی دست گرفته نشده است. آنچه که ازین اثر درنسخه های کلیات قدیمی نیزموجوداست وازنظرشرح حال شاعر ارزنده میباشد ،نخستین بارتوسط غلام جیلانی جلالی (مجموعه چهار کتاب نایاب، عشق نامه، عقل نامه، بهرام و بهروز، کارنامه بلخ ازمنشآت سنایی غزنوی بامقدمه وتصحیح ،غزنه ۱۳۳۲ شمسی) به طبع رسیده است. بعدا ازطرف مدرس رضوی نیزنشر شده است، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۴ شمسی، III، ۲۹۷-۳۶۶ . قبلا اثری تحت عنوان کارنامه عارف ربانی . . . سنایی (شیراز، ۱۳۱۸) نیزطبع شده است. هرچنداین اثر(مراجعه شود، سعید نفیسی، حواشی لباب، ص ۷۲۱) عشق نامه عم نامیده شده باشد (دیده شود، نمره ۶) باسنایی هیچگونه رابطه ندارد . کارنامه دراغت بمعانی «کتاب کار» است وپیروزی های شخصی راد راجرای کارهای مهم ارائه می داردمانند ، کارنامه ارد شیربابکان .دراین اثرنیز چون از کارنامه های عده یی ازبزرگان زمان بشکل استهزاآمیزی بحث شده است، بعضا این اثررا بنام مطایبه نامه نیزیاد کرده اند .

۳- سیرالعباد (ویاالعباد) الی المعاد: این اثر که شامل ۷۷ بیت میباشد، توسط سنایی درسرخس نگاشته شده وبه محمدبن منصور السرخسی اهدا گردیده است. این اثر که به وزن کارنامه سروده شد،

Abdul Muqtadir, Cat.. Bankipore, Kalkute, 1908, I, 29;
Semenov, Uzbekistan SSR, Fanlar Akademiyasining sark Kulyazmalari toplam, Tashkent, 1954 II, 25.

A. Munzavi قبلاتذکر دادهشد

Sultanov—Arasli, Elyaz malari katalogu, Baku, 1963. I, 142;
کتابخانه نور عثمانیه، نمره ۳۸۰۹ (قرن یازده هجری)، درقسمت نسخ عمده مطبوع دیوان مراجعه شود

به آثاری که دربالا یادآوری شدومدرس رضوی ،ص ۱۵۳ .

درقدیمترین نسخ کلیات موجود میباشد. اثر توسط سعید نفیسی بشکل نامطلوبی بطبع رسیده است، تهران ۱۳۱۶ شمسی. رضاقلی خان هدایت در اثر مشهورش ،مجمع الفصحاء(۱، ۲۶۲-۲۷۳)تمام این اثر را گرفته است : دربعضی نسخه ها که ازین اثر بنام کنزالرموزو کنوزالرموز نیز یادشده است، ازمراحل مختلف انتشار روح درداخل موجودات بحث میکند، ازین جاست که این اثر Divina Commedia اثر دانته را بخاطر می آورد و درواقع این اثر سنایی الهام بخشای دانته قرار گرفته است ،دیده شود:

R.A. Nicholson, A persian Forerunner of Dante (Jo urnal of the Bombay Bra nch of the RAS, new series 1943, XIX, I—5,

ترجمه د ری آن، یادگار، سال ۱ ،شماره ۴ ص ۴۸-۵۷). چنین معلوم میشود که باین اثرازطرف شخصی بنام اوحدالدین طبیبی رازی ضمیمه نگاشته شده (دیده شود، کتابخانه یو نیو رستي استانبول، 538 FY این نسخه منحصر بفرد ازطرف عباس اقبال نشرشده است، ذیل سیرالعباد ،مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳۴ شمسی ،سال ۲ ،شماره ۳ ،ص ۸-۱۶) هم چنین توسط طوساف نامعلومی بادقت نظرورقت فکر به اثرشرحی نگاشته شده است (نسخ خطی آن کتابخانه نظیف پاشا، نمره ۴۱۰، کتابخانه ایاصوفیه ،نمره ۳۲۴۱ ، ۳۰۸۴ دیده شود، ریتر ، عین اثر، ص ۴۰۱)

۴— حدیقة الحقیقه و طریقة الشریعه، ازینکه به بهر امشاه اهداگردیده است فخری نامه ویا کتاب الفخری نیز یادمیگر دد. اثربه بحر خفیف بوده وشامل ۱۰۰۰۰ (ده هزار) بیت میباشد. اثربحیث بزرگترین مثنوی تصوفی واخلاقی، از نخستین مثنوی های تصوفی درادبیات دری بشمارمیرود. مولانانظر به علاقه که باین اثرداشت ، موضوعات مهم آنرادرمثنوی گنجانیده (دیده شود. عبداللطیف العباسی. شرح حدیقه) ودرمثنوی ودر هرجای دیگرآ نرابنام الهی نامه یاد کرده است (افلاکی. مناقب العارفین. چاپ تحسین یازیجی. ص. ۲۲۲ - ۷۴۰) . اثر بصورت کلی شامل ده باب است و موضوعاتی از قبیل توحید، قرآن، نعت، عقل، فضیلت علم، نفس کل، انسان، مدح متنفذین دربار بهر امشاه، وبزرگان غزنه، راه سعادت و احوال شخص شاعر را احتوا میکند و در هر باب اندیشه ها بشکل حکایات توسعه یافته است .

سنایی درآخرین سالهای زندگیش به پایان رسانیدن این اثر کوشید، مگر بدون بدست آوردن این فرصت چشم ازجهان بست. در پایان اثر (دیده شود: چاپ مدرس رضوی تهران، ۱۳۲۹ شمسی ۸۱۸ و مقدمه، ص ۴۲) شاعر از کهولت سن شکایت نموده و از ناقص بودن اثر وآرزوی تمام نمودن خاطر نشان کرده است. سنایی درین اثر، طوریکه در بعضی از نسخ دیده شده ،مقدمهٔ منثوری نیز نگاشته بوده، که بعداً الرفاع آنرا ضم مقدمهٔ خود ساخته است. ازینکه اثر تا حدی بشکل ناقص باقی ماند، درمیان نسخه های خطی آن فرق های زیادی بمشاهده میرسد، مثلاً طوریکه در بالا

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن یاد شد،در نسخه مؤرخهٔ ۵۵۲ مربوط کتابخانهٔ وهبی بغدادی. همانطوریکه ملاحظه وجود ندارد. در نسخ دیگر نیز تفکیك آن بشکل ده باب نیز دیده نمیشود. در نسخه های که به‌ده‌باب تقسیم شده،در پایان باب هشتم(دیده شود: چاپ مدرس رضوی،ص ۶۴۲)از پایان یافتن اثر،اشارت هایی در میان است. این خصوصیت اثر از قدیم توجه را جلب نموده و عبداللطیف العباسی که با تحقیقات ثمربخش خود در مثنوی مولانا شخص شناخته شده در هندوستان میباشد(وفات ۱۰۴۸ ویا ۱۰۴۹،دیده شود: اته کتلاگ، I ۵۷۵)با اتکابه نسخه های قدیمی که از طرف شخصی از غزنه آورده شده، بسال ۱۰۳۸ یك شکلی از متن انتقادی آنرا آماده ساخته(دربارهٔ یکی ازین نسخه ها دیده شود :

کتابخانه یونیورستی استانبول ، Fy ۱۷۷۵) و بعداً شرحی نیز بر آن افزوده و آنرا الطایف الحدیقه(و یا الحدایق)نامیده است، که این شرح(مراجعه شود:اته، کتلاگ I. ۵۷۵ وعبدالمقتدر عین اثر،۱ ،ص ۲۵) بسال ۱۸۸۷ دولکنهو بچاپ رسیده است. اصل اثر که بااتکاء به قدیمترین نسخه های خطی تهیه شده، مگر در راه رفع ضرورت های علمی ناتوان بوده است، توسط مدرس رضوی بچاپ‌رسیده است. طبع دوم. تهران، ۱۳۲۹ شمسی(دربارهٔ‌چاپ‌ها و شرح های‌دیگر ،ر اجعه شود: مدرس رضوی،۸۴). منتخباتی از حدیقه نیز وجود دارد که هر کدام آن بدیگری شباهتی نمیرساند(دیده شود: کتابخانه یونیورستی استانبول ، Fy 538, 560b—554b, 1008 FY)

یکی ازین منتخبات بسیار معروف بوده و نسخه هایی بنام‌های منتخب حدیقه و یا انتخاب حدیقه موجود است(دیده شود:

کتابخانهٔ یونیورستی استانبول، FY 302, 498) . در بعضی از نسخه‌ها،این اثر به‌صوفی مشهور فریدالدین عطار نسبت داده میشود (بطور مثال دیده شود: عبدالمقتدر، عین اثر I۰ ، ص Sachau—Tthe, Cat. Bodl. I, 476, 24.) مدرس رضوی نیز (ص۸۹) روی این احتمال سخن گفته‌است، که گویا این اثر بصورت منتخبی از طرف سنایی ترتیب شده باشد.

مگر در منتخبات قبلی‌شخصی که این منتخب را ترتیب کرده،تخلص‌خود را بشکل واضحی داعی ذکر کرده است. که این شخص از صوفیان قرن ده بوده و بر مثنوی مولانا و گلشن رازشرح هایی نگاشته است، که به احتمال‌قوی این شخص همان نظام‌الدین محمود شیرازی‌است که بنام داعی شیرازی شهرت‌دارد (خیامپور،فرهنگ‌سخنوران،تهران، ۱۳۴۰ شمسی،ص ۲۰۲ ب ومنابعی که در آنجا ذکر شده است) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵ـ تحریمات (ویاتجربیات) القلم، مثنوی کوچکیست که بر وزن حدیقه بوده ود ارای ۲۰۲ بیت میباشد واز طرف مجتبی مینوی بچاپ رسیده است (فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۶ شمسی، V، 0—10).

۶ـ عشقنامه، مثنوی کوچکیست بروزن حدیقه و دارای ۵۷۶ بیت میباشد. این اثر نیز ازطرف غلام جیلانی جلالی، طوریکه در بالا نیز یاد آوری شد، بچاپ رسیده است (غزنه ۱۳۳۲ شمسی نمره ۲ دیده شود). دربن اثر عشق از نظر فلسفی وتصوفی تحلیل گردیده، که در قسمت های اول آن، طرز دید وتفکر شاعر وحتی انتخاب موضوع وبکار بردن تعبیرات آنرا میتوان در رساله فی ماهیت العشق ابن سینا مشاهده کرد (دیده شود: چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۵۳، بو نیورستی استانبول، ازنشرات فاکولته ادبیات، نمره ۵۵۲). دربخش آخر این اثر موضوع بیشتر ازهمه بشکل تصوفی ورواني ارزیابی گردیده است.

۷ـ عقل نامه، مثنویست در بحر خفیف و شامل ۹۵۲ بیت میباشد. این اثر نیز در غزنه بسال ۱۲۳۲ شمسی از طرف غلام جیلانی جلالی طبع شده است.

۸ـ سنایی آباد، در مقدمه کلیات الرفاع بشکل اثر جداگانهٔ به نظر میخورد. اته آنرا باعقل نامه عین اثر میداند (کتلاگ نمره ۹۲۷، ۹۱۴). مگر مدرس رضوی (ص ۸۷) ازآن بشکل یک اثر جداگانه ۵۹۶ بیتی بحث میکند.

۹ـ مکاتیب، نامه هایی است که توسط خود سنایی نگاشته شده ودر شرح حال شاعر ازآن به دفعات یاد گردیدو مجموعاً ۱۷ نامه میباشد. بصورت متشکل ویا پراگنده در اکثر نسخه های آثار شاعر دیده میشود. جهة معلومات مفصل وچاپ های جداگانه این مکاتیب، رجعه شود به: نظیر احمد ص ۲۱—۳۵.

گذشته از ینها از اثر دیگر سنایی بنام کنزالرموز نیز بحث میشود. این نام بعضاً به سیر العباد نیز داده شده است. (دیده شود: نمره ۳). درواقع این همان قصیدهٔ مطولی است که در دیوان شاعر (ص ۱۹۶—۲۰۴) موجود بوده وبنام کنوز الحکمه از طرف شاعران دیگر نیز تقلید گردیده است (دیده شود: جامی، ترجمهٔ لاسعی، ص ۶۶۸). یک تعداد آثار دیگر نیز که آنرا به سنایی نسبت میدهند موجوداست وآن عبارت ازینهاست:

۱ـ باغ ارم ویا بهرام وبهروز که بحیث اثر سنایی از طرف غلام جیلانی جلالی بچاپ رسیده است (غزنه ۱۳۳۲ شمسی)، دراصل اثر کمال الدین بنایی، است که تخلص حالی را بکار میبرد (۹۸۷ (Cat. Bodl., No. 987))، (متوفی ۹۱۸) تمام اثر بنام مؤلف اصلی آن کمال الدین بنایی در سال ۱۳۳۶ بشکل چاپ سنگی درتاشکند بطبع رسیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- غریب نامه (بعضاً قریب نامه) درنسخ قدیمی کلیات ازآن ذکری درمیان نیست. اسم آن نخستین بار درهفت اقلیم احمداسین رازی (چاپ . ج . فاضل، III ،ص ۵۱۴) دیده میشود. و در آن از نگاشتن اثر بنام شخصی موسوم به خواجه احمد که اصلا ازبلغاریا بوده در غزنه سکونت داشته اشارتی موجود است. مگرازینکه از ین اثر امروز هیچگونه اثری در میان نیست، محتملا یااشتباهی در هفت اقلیم رخ داده ویا پارچه شعر مطولی است که به مناسبت اهدای غریب نامه به آن شخص سروده شده است. تذکر این نکته لازم است، بیتی را که اته (Ethe) (کتلاگ نمره ۹۱۴/۳) از روی احتمال آغاز غریب نامه دانسته است، نخستین بیت بهرام وبهروز است که آنرا به سنایی نسبت سید هند (عبدالمقتدر، عین اثرI، ۲۰۰)

۳- طریق (ویاطریقت) الحقیق، در ذات خود که اثر بسیار ارزشمندو ادبی بشمار می آید و در پایان بعضی از نسخ آن سال تالیف آن ۵۲۸ ذکر شده است، بسال ۱۳۰۹ در تهران و بسال ۱۳۱۸ در شیراز بحیث اثر سنایی بچاپ رسیده است. هم چنین زا دالسالکین، اثر دیگری بنام سنایی بسال ۱۳۱۸ در بمبئی بچاپ رسیده است (مدرس رضوي، ص ۸۵، نظیر احمد، ص۱۹) همه مولفان سبك آنرا کاملا مغایر سبك سنایی دانسته اند. (بطور مثال دیده شود. فروزانفر، عین اثر I، ۲۷۲). با تمام اینها تنهام. قزوینی (دیده شود. چهار مقاله، حواشی، ص۱۳۵) حینیکه تاریخ وفات سنایی راتثبیت میکند، ازلزوم اثبات مربوط بودن این اثر به سنایی صحبت مینماید اگر به نسخ خطی اثر دیده شود، آنرا نمیتوان درهیچیك از کلیات مهم وقدیمی سنایی مشاهده کرد. نسخ موجود آن کاملا جدید است (درباره دونسخه که در انديا آفس موجوداست، دیده شود. اته (Ethe) کتلاگ، نمره ۹۱۴/۲ و ۹۲۶) یکی از نسخ این اثر (کتابخانه یونیورستی استانبول، نمره Fy ۶/۴۷۴، مورخه ۸۹۸ ه) به صوفی مشهور اوحدالدین منسوب است ونسخه دیگر کتابخانهٔ یونیورستی استانبول، نمره Fy ۴/۵۹۳، مورخهٔ ۸۹۰ ه) آغاز آن بنام مصباح الارواح و پایان آن بنام طریقت المحققین به احمد بن الحسن بن محمد النخجوانی که به جامی شهرت دارد، منسوب شده است. از آنجاییکه اثر بزرگ متصوف وشاعر مشهوری چون سنایی را نمیتوان به شخص گمنا سی نسبت داد، ودرمقابل آن اگر تصورشود که اثر ارزشمند شخص مشهوری را میتوان به شخص مشهور دیگر به آسانی منسوب کرد، طریق التحقیق را بطور قطع نمیتوان اثر سنایی دانست. این اثر که بدیگری معلوم نبوده، در هر صورت باید به احمد النخجوانی که در قرن نهم میزیسته، مربوط باشد.

III - **شخصیت، مقام شاعری و تاثیرات سنایی**: قبل ازآنکه در باره شخصیت سنایی تحلیل مختصری بعمل آوریم. درباره مذهب شاعر یعني اینکه پیرو اهل سنت بوده است ویاخیر، نظری

بیندازیم. زیرا قبل از تثبیت این موضوع ،د ر باره شخصیت واندیشه های‌وی حکم نمودن ، د رهر حالی‌خالی‌ازاشکا ل نیست‌زیرا آخرین‌اثر سنایی،یعنی حدیقةالحقیقه ، که د ر عین‌زمان یکي از شاهکار های زبان دری نیزبه شمار می‌آید ،معروض‌به اعتراضاتی شده بود ، که‌در بالااز آن بحث کردیم. هرچند به تفرعا ت موضوع نمیتوان داخل‌شد ،مگر این نکته را بایدر و شن کرد که انتقاداتی که‌درباره سنایی‌وارد شده است‌متکی به‌همین‌اثرشاعر است که‌گویا ازاعتقادات اهل‌سنت بدورشده است‌حتی قبلا از زمان سلطان‌محمو د که‌دولت غزنوی‌بصورت‌بسیار جدي طرفدار اهل‌سنت بود ازینکه سنایی با اندیشه های‌دیگر مخصوصاً مغایر عقاید اهل سنت متهم‌بود مقابل شدن‌وی باعکس‌العمل شدیدبسیار طبیعی‌بود ، مرتبط با این عکس العمل ها نا مه که شاعربه بهرامشا ه نگاشت(دیدهٔشودسکاتیب‌ص ۱۱۸-۱۲۱ جهة تفصیل موضوع‌مراجعه شو د به : نظیر احمد ص ۲۳۲-۲۴۵) بخصوص‌درین‌موضوع تماس گرفته‌ودرباره ارتباط مسلمانان به حضرت‌پیغمبروخانواده آن‌حضرت سخن‌گفته است. شاعر در حدیقه بعداز حضرت پیغمبر به اساس روش ا هـل سنت به ترتیب‌علو یت از حضرت ابوبکر رض (ص۲۲۶—۲۴۴)حضرت‌عمر رض(ص۲۳۴—۲۳۹) حضرت عثمـان رض(۲۳۹—۲۴۴)وحضـرت علـی رض مـدح کـرده است وبعـداز آن از حضرت حسن وحضرت‌حسین وواقعه کـربلا بحـث نمـوده است.از اینکـه درمـدح حضـرت علی رض،شاعر بشکل مبالغه آمیزی‌صحبت کرده،آنرا اشارتی‌به‌شیعی‌بودن‌وی کرده‌اند.مخصوصاً شاعر قبل‌ازینکه باین‌مدحیه‌بپردازد (حدیقه، ص۲۴۴) ،ازینکه‌مدایح خودرا،مطلق خوانده‌واز(آمدن حق‌واز میان رفتن باطل)سخن‌گفته ، بعداً ازطرف مؤلفان شیعی چنین‌ارزیابی شده است، که‌شاعربا آنکه معتقد به‌مذهب‌شیعه بوده، عقیده اصلی خود را پنـهـان داشته است (قبل از هر چیز این‌نکته را بایدبه خاطر سپرد که‌این بیت درنسخ خطی‌قدیمی حدیقه موجود نیست(دیده شود، یاد داشت پنجم) .باز هم بنابرعقیده این‌مؤلفان هرچند شاعر، امام ابو حنیفه‌رح وامام شافعی‌رح را مدح کرده(دیده شود: ص۲۷۰) این‌نیز به‌اساس تقیه بوده است .مگرسنایی‌آنجا که‌از عدالت حکمر وایان صحبت‌میکند،باتوصیف‌حضرت‌عمررض‌از درجه‌بسیار عالی وموقف بسیار بلندآن‌حضرت یاد آور میشود وحتی‌واضحاً آن‌حضرت‌را از جنتیان‌می‌شمارد(بطور‌مثال دیده‌شود: حدیقه،ص۴۴۵) توضیح‌اینگونه موارد به اساس تقیه بکلی ناممکن میباشد .آنچه که گفته آمد، کافی است که معتقد بو دن ویرا به‌مذهب‌اهل سنت‌به‌اثبات برساند.البته بعضاً انتقا داتی که‌از طرف معاصرانش (اهل غزنه)بوی‌وارد می آمد، به‌آسانی قابل‌توضیح است.سنایی برعلا وه دیوان درحد یقه نیز به عالمان دو روی،بی‌درایت‌و کریه‌المنظرحتی بعضاًبابکار بردن کلمات خشن‌تاخته است(دیده‌شود:

حدیقهٔ ،ص ۶۴۱). بعداً شاعران کم‌مایه رانخست بشکل عمومی وثانیاً باگرفتن نام آنان،ایشان را هجو کرده است (حدیقه،ص ۶۴۷). آنا نیکه خویشتن را دیندار ودرویش میدانستند ،نیز ازینگونه انتقا دات وتاختن های‌شاعر درامان نمانده اند(دیده شود، عین‌اثر،ص ۶۷۶). در برابر این‌وضع آنانی که به اینگونه انتقادات وتاخت وتاز ها روبرو بودند،طبیعی بود که میکو شیدند به تشبثاتی بپر دازند، اندیشه های سنایی را دیگر گونه تعبیر کنند وحتی و یرا به سخا لفت به ا هل سنت متهم نما یند .

باتمام اینها باید درنظر داشت که‌عدهٔ از نوسیندگان از پابند نبودن سنایی بمذهب اهل‌سنت سخن گفته اند. بطور مثال،عبدالجلیل رازی در اثر خود بنام النقض که در حدود سال ۵۶۰ نگاشته شده است (دیده شود: چاپ جلال الدین محدث،تهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۲۵۲)در بارهٔ سنایی توضیحاتی ازین قبیل دارد. قاضی‌نورالله شو ستری‌در اثر مشهور خود بنام مجالس‌المومنین (تهران، ۲ ،۷۷-۹۸) بحث بزر گی‌را به سنایی‌اختصاص داده ومزایای ویرا بر شمرده است. آخرین‌شخص مدرس ر ضوی (ص ۶۲- ۷۰ وبخصوص ص۶۷)می‌نویسد که‌سنایی درجوانی بدون ترد ید سنی و معتقدبه مذهب حنفی، بوده مگر در پیری تغییری به اندیشه وی‌بوجود آمده بود، اتکای‌نو یسنده به‌سخنان شاعر علیه«رأی»و«قیاس»است که‌درحدیقه از آن بحث کرده است (دیده‌شود: حدیقه،ص ۶۳۹). درحالیکه این اندیشه های‌سنایی هرگز مخالف اساسهای اهل‌سنت نیست .چنانکه بطور مثال عبدالله انصاری‌باآنکه بشدت‌علیه رأی وقیاس‌بود(دیده‌شود: احمدآتش، کتاب‌ذم‌الکلام‌واهله، اثر عبدا لله انصاری،مجلهٔ‌شرقیات ،۱۹۶۳، ۵ ،ص ۱۵وبخصوص ص۵۴) ، خودش‌پیرو اهل‌سنت وحنبلی میباشد .باز هم قصیده یی که از آن عدم تمایل ویرا به مذهب اهل سنت تعبیر میکنند واین قصیده در جواب سوالی که سلطان سنجردر باره مذهب‌نموده بود (دیده شود: مدرس‌رضوی ص ۶۸ ، د یوان، ص ۴۶۷)، سر و د ه شده، از نسبت‌نداشتن آن قصیده به‌سنایی قبلا یادآوری شده است . باتمام‌اینها میتوان استنتاج کرد که سنایی بدون هیچگونه تردیدی مذ هب ا هل سنت داشت وحنفی‌بود. البته او نیز مانند همه اهل سنت به حضرت پیغمبر ص و ا هل بیت آن حضرت احترام عمیق دا شت .

سنا یی نخست ا ز همه بادانش وسیع خود بحیث یکتن مامور دولت وشخص د ینی پر و رش یافت و با استعد اد سر شار شاعری که‌داشت،میخو است شاعر بزرگ مد یحه سر ای شود . مگر روی‌عللی که تا هنو ز تو ضیح نشده است، شا عر به موقف مطلوب خود قرار گرفته نتو ا نسته د طوریکه ا ز مد ایحش در حد یقه ودیوان بر می آید ،هرچند شاعر تا پایان حیات به موقف دوسین خود قرار داشته ،مگر باز هم نتو انسته است درقصر حکمدار ویا وز یری انتصاب گرد د و شاعر

(c) ketabton.com: The Digital Library

مد یحه سرای آید یالی باشد . این وضع بهترین توضیحی از نظر موجود بو دن تضاد های فکری در آثارش ،میباشد . سنایی تاآنجا که امکان یافته ، در بارهٔ آنانی که د ر تا مین ز ندگی شا عر نقشی داشته اند ،مانند همه شاعران مدیحه سرای، اشعاری سروده است . دربن مد ا یح خود سنایی چهرهٔیک مقلدنا کام فرخی ویا منو چهری را احراز کرده است .در عین حال شا عر تحت تا ثیر مسعو د سعد سلما ن قرار گرفته و د ر بارهٔ مدایحش تنهامیتواند از عین سخن استفاده کند . سنا یی د ر ین اشعار خود به شاعر معمولی وفقیری شباهت پیدا میکند.

سنایی در بخشی از اشعارش مخصو صاً در غز لها ،یکسلسله ماجراهارا بشکل عریا نی ما نند رو د کی، بسیار ساده مگر با ابیات بسیار قوی افاده میکند (دیده شود ،بطور مثال ، دیوان ، ص ۱۰۱۰) . تصاویر مجالس عیش ونوش که بشکل بسیار مکمل ودر خشان افاده گردیده ،درزمرهٔ ا ین اشعار قا بل ارائه میباشد . در قسمتی ازین اشعار عناصر دینی نیز آمیخته است . مانند، «در تشعشع قدح شراب دید ن حاجی مکه را از مدینه»(دیو ان ،ص ۱۰۱۲) ،بانوشیدن می مانند زاهدان در صحرای قدم سیر توانستن »(دیوان ،ص ۹۰۴)، از دیدن چشمان معشو ق «مست و کافر شدن» (دیو ان،ص۳۵۸)ومطالبی از ین قبیل . اینگونه بی اعتنایی هادر برابرنص وتلقیات دینی ،طور یکه در ادبیات ترک،در اشعار بکتاشي ها دیده‌میشودوبنام«قلندر یات»یاد میگردد ، در ادب دری نخستین بار توسط سنایی ارائه شده است(جهة توضیح دینی وتصوفی آن مراجعه شود:

Ritter, Das Meer des Se ele, Mensch, Welt und Gott in den Geschichten des Fariduddin Attar, Lei- den, 1555 S. 487—491.

در بارهٔ سنایی ،ص ۴۸۹ 489

در دیوان سنایی که اینگونه اشعار بمقدار کافی به نظر میخورد(دیده شود بطور مثال، ص۷۳، ۸۰ ،۱۰۸ ، مدرس رضوی با استناد بیکی از نسخ قدیمی،در آغاز اینگونه اشعار حرف ق را که مخفف قلندر یات‌میباشد ،گذاشته‌است)از یکطرف‌عصیا ن‌در برابر او امردینی وهم کنار گذاشتن شرم وحیا از مردم افاده شده است(ص۸۹)باین اسا س است که سنا یی می گو ید: قبله معشو ق میخا نه و ا حرا مش قما ر ا ست ، من نیز د ا خل ا ین مذ هبم » (د یوا ن ص ۹ ۹ ۵) هرچنداینگونه‌اشعار ظا هراً مخالف‌او امردینی به‌نظرمی آید درواقع یک‌شکل دیگر افادهٔ‌احساسات پاک وبی آلا یش دینی بشمار می آید. درهر صورت زمانیکه بحث در بارهٔ سنا یی‌باشد دربخشی ازین اشعار، امکان مشا هدهٔ ماجر اهای که سنایی خودش‌نیز در آن‌میان‌زیسته‌است، دیده‌میشود.

بالاخره در قسمتی از اشعار سنایی ،مو قتی بودن جهان ،ترک دنیا ،ارزش ندا د ن به متا ع

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنیایی وارزش عالی بشریت تشریح میگردد. در نسخ قدیمی دیوان اشعاری که بنام زهدیات درقسمت جداگانه جمع آوری شده (در چاپ مدرس رضوی در آغاز اینگونه اشعار با اتکابه نسخ مخفف (ز) گذاشته شده است) وتمام حدیقه درین بخش قابل مطالعه میباشد. اساسا شخصیت عالی و اوصاف بشری سنایی در ینگو نه اشعارتبارز میکندو د ر و ا قع سنایی در ین نوع اشعارنخستین شخصیت بررگ واز استادان ممتاز آن بشمارمیرود (بحیث نمونه از دیوان شاعرد یده شودص ۱۶-۴۸-۵۱-۵۷) درین مرحله سنایی بحیث شخصیت بزرگ دینی معلمی که از مظاهر روحی انسان میخواهد جامعه را اصلاح کندو سرشدی که ازتمام قصور ونارسایی ها منزه است قرارگرفته است.

درروح خود شعله های عشق الهی راسی پروردوهر کسی رادرپرتوآن دعوت میکند. درین زمان شاعر همه گونه نارسایی های انسانی وانواع حرص وآز بشری وحیوانی رابباد انتقاد میگیرد و بشریت رادرراه راستینی که خودش نیزرهسپارآنست رهنمایی مینماید. مدایحی نیز که شاعردرین مرحله اززندگی خود سروده (بطورمثال دیده شود حدیقه ص ۵۴۱-۵۷۱ برای بهرامشاه) بیشترا زهمه باصمیمیت و محبت خاص وباروحیه بزرگ انسانی به ممدوح خود نصایحی عرضه میدارد.

سنایی دراشعاری که باین حالات روحی خود سروده ازنظرادبی استادی بزرگی نشان داده است. عواطف دینی ومسایل نهایت دقیق تصوفی رابا افاده های مکمل وسو جزودرعین زمان بااحساسات خاص شرح کرده است. مگردرین زمان نیز مانندمولانا ازبکاربردن کلمات تند خودداری نکرده است. (بطورمثال دیده شودحدیقه ص ۶۳۷ - ۶۶۲ - ۶۶۳) تاآنزمان موضوعات تصوفی که توسط خواجه عبدالله انصاری وتااندازه یی هم به وسیله ابوسعیدابی الخیرواحمد جامی درشعر گنجانیده شده بود سنایی درواقع باسهارت ونیروی خاص موفق شدتمام این مفاهیم تصوفی را کاملا بشکل شعرافاده نماید. زیبایی اینگونه اشعارطوریکه شاعرخود بیان داشته (دیده شود حدیقه ص ۷۱۵) بالاتر از هرگونه معیاری قرارگرفته وسخن در خلال اینگونه اشعاربکمال رسیده است. حتی این سخن که سنایی باقلب پرازنور، دامن زمانه را ازآن مملو ساخته است (حدیقه ص ۷۱۶) بدون شبهه قابل قبول میباشد. نخستین شاعری که در ادب دری منظومه بزرگی بشکل مثنوی در موضوعات تصوفی ایجاد کرد سنایی باحدیقه اش میباشد.

درین حال طوریکه علی دشتی نیز بابینش وسیع وتحلیل عمیق خود تثبیت نموده است (دیده شود قلمروسعدی، تهران ۱۳۳۹ شمسی ص ۱۵۴-۱۷۳) درحیات سنایی دودوره که هرکدام ازهم متفاوت میباشد تصورشده است که نادرست بودن این تصور توضیح شده بود. دراشعارسنایی بدون ارتباط به زمان سبک وشیوه های که درنتیجه تکامل بوجود نیامده میتوان برخورد که این خود هسته کارچهار شاعر دیگرشده است ودرتمام آثار این چهارشاعر اشعاری ازنظر وزن وقافیه چون اشعارسنایی واقتباساتی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخنان سنایی وحتی ازمنظومه های وی به نظرسیرسد. این چهار شاعر عبارتنداز عطار، مولانا، سعدی وحافظ. طبیعی است که اندیشه ها در خلال اشعار این چهارشاعر بیشتر درخشان گردیده وافاده مفاهیم نیزروشنتر ومشخصترشده است. عطار ومولانا درگنجانیدن اندیشه های تصوفی وعرفانی درشعرچه شکل مثنوی ویا غزل ویا قصیده وهم درنگاشتن قلندریات راه سنایی را پیموده وازوی استفاده زیادی کرده اند. اساساً مولانا باصمیمیت کامل این بیت راگفته بود

عطار روح بود و سنایی دو چشم او　　ما ازپی سنایی و عطار آمدیم

روش افادهٔ عواطف واحساسات عاشقانه، بازبان محاوره و بدون تکلف درکلام سعدی اساساً ازسنایی آغاز میگردد. سنایی غزلسرا، درواقع سعدی جوانیست که سلاست وروانی و پختگی او بدرجهٔ کمال نرسیده است (علی دشتی، عین اثرص ۱۵۴). از ین نگاه، میتوان تا این اندازه شباهت میان این دو شاعر مشاهده کرد.

این بینش سنایی که «کفرودین درراه خداوند درتلاش است» (حدیقه)، وازوسعت نظرواندیشهٔ عالی شاعر نمایندگی میکند وحتی ازمحیط تصوفیش نیزقدمی فراتر است، پیوند حافظ را باوی استحکام بخشیده است. واگردیوان حافظ ازین نگاه موردارزیابی قراربگیرد به آسانی ادراک میگردد که شاعر ازسنایی چه چیزهای گرفته است (دیده شود. علی دشتی، عین اثر، ص ۱۶۱).

درارائه موقف وتاثیرات سنایی درادب دری، ایضاحاتی که در بالاداده شد، امکان دارد کافی باشد. البته وقایع دیگری نیز میتواند مرتبط با احوال وافکار شاعر بیان گردد. بطور مثال خاقانی که ازخویشتن بسیار راضی است، همانطوریکه سنایی را بسیار توصیف وتقدیر میکند، در بخش ازاشعار خود و درتحفة العراقین، تاثیراتی را که ازسنایی گرفته، بخوبی تبارز داده است.

هم چنین شاعر بزرگ وتوانا، نظامی، باقبول منزلت عالی سنایی در شعر، درابداع مخزن الاسرار خویش، حدیقه سنایی را ملاک کار خویش قرار داده است. هم چنین خسرو بلخی وجامی هروی (دیده شود: ماده های مربوط به انسکلوپیدی اسلام) بصورت کاملاجدی، آثارسنایی را مطالعه نموده و از اشعار وی تقلید ها بی کرده اند. گذشته ازین استادان بزرگ که. هرکدام به نحوی از سنایی اثر پذیرفته اند، یک تعداد شاعران دیگری نیز تحت تاثیر اندیشه های سنایی قرارگرفته اند. درینجا میتوان از اوحدی مراغی (وفات ۷۳۸)، سلمان ساوجی وقاآنی (وفات ۱۲۷۰) که قصایدش حتی همپایهٔ سنایی است، یادآور شد (جهة معلومات مفصل تر درین باره مراجعه شود به خلیلی، احوال وآثار حکیم سنایی، ص ص ۱۱۶-۱۲۷، مدرس رضوی، ص ۵۴). این حقایق تاثیر بسیار بزرگ وعمیق اندیشه و موقف ادبی سنایی را، حتی در دوره های معاصر، بحیث شاعر تو انا درادب دری به اثبات میرساند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مآخذ: علاوه بر آنچه در متن ذکر شده، از این مآخذ نیز استفاده بعمل آمده است:

۱ـ نظامی عروضی، چهار مقاله (چاپ محمد معین)، تهران، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۴۴ و حواشی محمد قزوینی، ص ۱۲۸، ۱۳۷-۲۲۶

۲ـ عوفی، لباب الالباب (چاپ سعید نفیسی)، تهران، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۴۴۸- و متن، ص ۷۲۲ و حواشی.

۳ـ خواند میر، حبیب السیر (تهران ۱۳۳۳ ش) II، ص ۳۹۹.

۴ـ احمد امین رازی، هفت اقلیم (چاپ جواد فاضل) تهران، ۱، ص ۳۰۷.

۵ـ رآ تشکده (بمبی ۱۲۹۹)، ص ۱۰۸-۱۱۸.

۶ـ رضاقلی خان هدایت، ریاض العارفین (تهران ۱۳۱۶ ش)، ص ۳۳۳.

E. Berthels. Grundlinien der Entwicklungeschichte des sufishsen Lehrgedichts in Persian (Islamica, 1927, H. Ethe, G1PH. II, 282.

۸ـ ترجمهٔ دری آن، رضازاده شفق، تهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۱۵۱ - ۱۵۳)

۹ـ E.G. Browne, A Literary History of Persia, from Firdawsi to sadi (London, 1920), P. 317—322.

۱۰ـ شبلی نعمانی (ترجمه فخر داعی گیلانی)، شعر العجم (تهران، ۱۳۱۶ ش) جلد اول ص ۱۵۵-۱۶۶.

۱۱ـ E. Berthels, Avicenna i Persidskaya Literatura. (Izvestiya Ak. Nauk, 19 38, 94.

۱۲ـ J. Rypka. Iranische Lite raturgeschichte (Leipzig, 1959), 179, 225,. همچنین فهرست

۱۳ـ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (تهران، ۱۳۳۹ ش)، II، ص ۵۰۲، ۵۸۶

۱۴ـ E. Berthels, istorya Per sidsko—tacikskoy Literaturi (Moskova, 1960), 402—455. و فهرست

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند عبدالحی حبیبی

دیوان بیدل بخط او ؟

نزد کتابدار کتابخانهٔ پوهنتون کراچی بسا نسخ خطی دیده‌ام که در اوقات تقسیم هندو پاکستان از هند به پاکستان آمده و کتب خطی خود را هم بدینجا انتقال داده بود .

وی یکی از مولفان زبان اردو و شخص کتاب‌شناس است که اکثر کتابها را از کتب خانهٔ نواب امیرخان افغان مؤسس ریاست تونك هند جنوبی (معاصر احمدشاه بابا و تیمورشاه) بدست آورده که از جمله دو دیوان بسیار نادر و کمیاب پښتو سروده سری خان گگیانی و معز الله مهمند را قبلا از و برای اکادیمی پښتوی پشاور خریده اند که از روی آن بچاپ رسیده است .

دیوان میرزا عبدالقادر بیدل هم یکی ازین نسخ است که در همان کتابخانه محفوظ بود و کتابدار موصوف آنرا با خود بکراچی آورد و تا حدود ۱۳۴۲ ش هم در ملك او بود .

خط این نسخه نیمه شکست خوب و اکثر آن غیر منقوط است که شخصی نا آشنا باسبك بیدل آنرا بزحمت تواند خواند . برورق اول صفحه الف آن نوشته ها و مواهیر ذیل دارد :

«۱» مسودهٔ دیوان قدیم و جدید

فقیر بیدل

یادآوری : سطر اول بخط متن معلوم می‌شود ولی جای کلمات «فقیر بیدل» قدری سیاه است و از آن معلوم می شود که عبارتی را محو کرده و بجای آن این کلمات را نوشته اند . بنابران کلمات «فقیر بیدل» قدری مشکوك بنظر می آید .

«۲» - دیوان مسودهٔ خاص بقلم مصنف خریده معرفت دیوان ۱۲۵ داخل شد ۱۲۷۹ .

مهر رای همت ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳ سنه ۵ «این مهر بعصر حیات بیدل تعلق دارد» .

«۳» - دیوان میرزا بیدل گذرانیده شد محمد بر هانعلی خان، مقدمه شهر رمضان ۱۲۰۶

«۴» عرض مکرر دیده شد . مهر مهاراجه سکیت رای، ۱۲۰۳ .

درینجا بقول مالك کتاب مهر کتب خانهٔ تونك بوده که بریده شده »

«۵»ـ کلیات دیوان میرزا بیدل . بقلم خاص مصنف .

«دومهر محمدشاه پادشا ، غازی»

این مهر هاسنه ندارد . ومحمد شاه بن خجسته اختر از ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ شاه دهلی بود که بیدل سه سال شاهی او رادرک کرده است .

این مطالب برصفحهٔ الف ورق اول نوشته شده است که برصفحه ب ورق دوم آن مقدمهٔ منثور است وبه بسمله آغاز گردیده که در سطر بعد آن «لراقمه» بخط قرمز داردوبعداز آن گوید :

«حمد مبدعی که تردد انفاس اعیان کیف و کم ، موقوف تحریکیست ازسرانگشت ارادت او . . . .»

هرصفحهٔ این کتاب ۵ سطر وجداول طلائی داردوبرحاشیهٔ اول هر صفحه ۴ بیت نوشته شده که همه این حصه دیوان خط شکست بی نقطه وتاآخر بیك سلیقه است ودرآخر آن بهمین خط نوشته شده :

«دهم شهر رمضان المبارك سنه ۱۱۰۸ یکهزار ویکصد و هشت هجرت نبی صلی الله علیه و آله در بلدهٔ شاهجهان آباد به تحریر انجامید. الحمدلله .»

درتمام متن کتاب فقط همین تاریخ موجود است ولی ذکری و اشارتی نیست که نویسندهٔ متن خود بیدل باشد .

مقدمهٔ منثور کتاب ۸ صفحه است .ودیوان غزل ۸۴۶ صفحه دارد، که درآخر آن دواز ده صفحه بخط خفی شکست نقطه دارد (برخلاف دیوان غزل)،اضافاتی از اشعار متفرقه دارد ، که تمام صفحات این مجموعه (۸۶۶)است .

کاغذ کتاب خیلی خوب ولك کشمیری خاکی است وتمام صفحات واوراق دیوان بحالت خوب مانده، کلمات والفاظ آن خراب و ضایع نشده، که تعداد اشعار آن قرار ذیل است:

دیوان غزل وقصاید ورباعیات ۲۲۸۴۲ بیت

درآخر دیوان حصهٔ اضافی متفرقات ۷۹۶ بیت.

اضافه تربرحاشیه ثانوی بخط متن منقوط وغیر منقوط شکست ۲۷۶۶ بیت .

مجموعهٔ کل ابیات دیوان ۲۶۰۴ بیت است.از غزل وقصیده ورباعی ومتفرقات.

چنین به نظر می آید که بعد از ۱۱۰۸ ق که متن دیوان نوشته شده ، همین ۳۵۶۲ بیت حاشیهٔ ثانوی براصل افزوده شده است وغالباً نویسنده آن همان نویسندهٔ متن بوده است.

این نسخه با خصایص مذکوره ،مخطوطهٔ معتبر کتابخانهٔ شاهی دهلی بنظر می آید ، ولی درمتن اشاره یی به کتابت خود بیدل ندارد ،فقط برعنوان مقدمه بخط سرخ (لراقمه)موجوداست. و بروزق اول آن ازطرف مالکان متعدد آن نوشته شده که بقلم مصنف یعنی بیدل باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی این دعوی تنها کفایت نمیکند که ما این نسخه را بخط خود بیدل بشماریم، تا وقتیکه یک قرینهٔ خارجی وبرهانی دیگربران موجود نباشد .

تاجائی که نویسندهٔ این سطور اصل خط بیدل را در لاهور وهم پیش مرحوم گویا اعتمادی دیده بودم ،ظاهراً شباهتی بین آن واین موجود است،وما میدانیم که بیدل درحیات خودمجموعهٔ اشعار خود را فراهم آورده وبخط خود نوشته بود ، که بشهادت نواب درگاه قلی خان معاصر بیدل این دیوان بخط خود وی در دهلی کهنه درعرس بیدل خوانده می شد(بنگرید کتاب مرقع دهلی ص ۱۰) ولی اگر این کتاب بخط خود بیدل ثابت آید، همان نسخهٔ عرس بیدل نخواهد بود، زیرا این دیوان در اوقات وفات بیدل ۱۱۳۳ ق مربوط به کتب خانهٔ شاهی محمدشاه بود، وامکان ندارد، که در دسترس عرس خوانان مزار وی افتاده باشد ،وهم برین دیوان همان رباعی بیدل که صاحب مرقع دهلی ذکر کرده وبر دیوان عرس خوانان مزار بیدل نوشته شده بود، دیده نمیشود .

بهر صورت این نسخه برای شیفتگان آثار ابو المعانی بیدل مغتنم است ، ومقابلهٔ آن با آثار چاپ شدهٔ وی در کابل وتاشکند وبمبئی درطبع انتقادی سودمند خواهد بود، ومن این یاد داشت را برای آن بطبع می سپارم ،تا بیدل دوستان ملتفت گردندو اگر کسی براحوال وافکار پدر معانی (بیدل) کار انتقادی مطابق معاییر امروزهٔ علمی میکند ،این نسخه را فراموش ننماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوکتور سید مخدوم رهین

فرهنگ مضاف و منسوب در متون نظم دری از آغاز تا پایان قرن پنجم هجری

مضاف‌ومنسوب برچیزی‌اطلاق می شود که به کسی ،جائی ویاشیئی اضافه ویامنسوب شده باشد، به نحوی که این انتساب شهرت یافته ومورد تمثل وزبانزد قرار گرفته‌باشد ،و یاترکیب اضافی مذکور کنایه از چیز دیگر باشد .

با اندک توجهی به‌متون‌ادبی ویازبان محاوره مضاف‌ومنسوب های‌بیشمار میتوان‌یافت‌مانند روانی آب وبوی‌گل وقامت سرو وصدهامضاف و منسوب دیگر که‌اختصاص‌آن‌هادشوار وشاید هم ناممکن است .

در زبان دری تاکنون اثری‌مستقل در باب‌مضاف‌ومنسوب پرداخته نه‌شده،این‌فندق در کتاب تاریخ بیهق فصلی‌بنام‌مضاف ومنسوب‌آورده ودرآن از پیداوار معروف‌چند شهر سخن رانده است، درحالی که مضافات ومنسوبات به‌شهر ها صرف بحثی‌ازمبحث مضاف‌و منسوب را تشکیل‌میدهند.

در زبان عربی اثر مهمی که‌در زمینهٔ مضاف ومنسوب نگاشته شده کتاب ثمار القلوب فی‌المضاف والمنسوب(۱) تألیف دانشمند بزرگ خراسانی ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالبی (متوفی ۴۲۹ ه)است.مضاف‌و منسوب‌هائی که در کتاب ثمار القلوب گرد آورده‌شده بصورت

---

(۱) متأخرین عرب با الهام از کتاب ثمار القلوب کتب ورسالاتی درین زمینه نوشته اند مانند «ما یعول علیه فی المنسوب والمضاف الیه» تألیف‌امین بن فضل‌الله المحبی،عماد البلاغه تألیف عبدالرؤف المناوی،نفحات المقلوب :مجله مشرق ۱۹۰-۵۳۳-۷-۱۰ والتذییل المرغوب من ثمار القلوب .

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوعی ترتیب یافته شصت ویک باب را تشکیل میدهد و اگر بخواهیم مجموع آنها را در یک چهار چوب وسیع تر تقسیم بندی کنیم، به چند دسته تقسیم میشوند: مضاف ومنسوب های مربوط به آئین مقدس اسلام مانند آنچه به خداوند وانبیاء وفرشتگان ویاران رسول اکرم (ص) نسبت داده شده، مضاف ومنسوب های مربوط رجال جاهلی عرب، مضاف ومنسوب های مربوط به رجال دورهٔ اسلامی اعم از خلفاء، درباریان، علماوشعراء، مضاف ومنسوب های مربوط به فرهنگ بومی و زندگی باد یه نشینی وعشیره ای عرب، مضاف و منسوب هایی که تحت تاثیر فرهنگ آریانا ودیگر سرزمین های آریایی نشین درمیان اعراب به وجود آمده، مانند سیرت اردشیر، عدل نوشیروان، آتش مجوس، قبهٔ اردشیر و ویژگی شهر های این گسترهٔ پهناور فرهنگی ونژادی مانند جامهٔ مرو، کاغذ سمرقند، کشمش هرات، برودری، شکر اهواز، طبع اهواز سردی همدان، هوای جرجان، فلوس بخارا، گلاب جور، افاعی سجستان وسرو کشمر که بنا بقول ثعالبی در درازی وبلندی وسرسبزی درختی مثل آن وجود نداشته ودرزیبائی وحسن مشهور آفاق واز مفاخر سرزمین خراسان بود وتا یک فرسخ سایه می افگند.

برخی از کنایات واستعارات واضافه های تشبیهی نیز جزء مضاف ومنسوب ها ذکر شده است مانند شعار الصالحین که کنایه از فقر است وسرادق النار که در بارهٔ آن می گوید: از استعارات مذکور در قرآن است وفصیح تر از آن نیست، خداوند (ج) می فرماید: «انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها» و بردالشباب، قمیص الشمس، ردا الشمس، رضا الکأس، نار الحرب، نارالشر، نار الشوق و غیره.

مضاف ومنسوب های مربوط به پیداوار وفرآورده های شهرها بخش دیگر از ین کتاب را تشکیل میدهد. بخش دیگر درباره مضاف و منسوب های ویژه جا نوران است. قسمت دیگر اختصاص به مضاف ومنسوب های متفرقه دارد.

فهرست مندرجات کتاب ثما را لقلوب بدین شرح است:

مضافات بنام خداوند (ج): مثل اهل الله، بیت الله، رسول الله وغیره.

مضافات ومنسوبات به پیامبران: وصی آدم، شهرة آدم، سفینة نوح وغیره.

مضافات ومنسوبات به فرشتگان وجن و شیاطین: خط الملئکه. طاووس الملئکه

مضافات ومنسوبات به قرون اولی: احلام عاد، ریح عاد، صاعقة ثمود.

مضافات ومنسوبات به یاران پیغمبر وتابعین: سیرة العمرین، قمیص عثمان و فضائل علی.

در ذکر رجال عرب در جاهلیت و اسلام که هریک در چیزی سورد تمثل بوده اند مانند حاتم طی کلیب و ائل، مجنون بنی عامر وغیره. در آنچه مضاف و منسوب

است به قبایل عرب : ائلاف قریش، تیه بنی‌مخزوم خطباء ایاد و غیره .

در آنچه به کسان گوناگون مضاف ومنسوب میشود: حکمة لقمان، رأی سطیح بخل مادر .

در آنچه به عرب‌منسوب است: تیجان العرب، اغربة العرب وصناجة العرب.

مضانات و منسوبات به اسلام و مسلمین: سهم الاسلام، بیضه‌الاسلام، نطاق الاسلام، جناح المسلمین.

در آنچه مضاف ومنسوب است به‌قاریان‌ودانشمندان: خریطه شهر، فقه ابی حنیفه، جامع سفیان.

در آنچه مضاف و منسوب است به پیروان مذاهب و اصحاب هوی ، ابن‌الحرجی نجدة الخارجی ، اکل الصوفی.

در آنچه مضاف و منسوب به پادشاهان جاهلیت وخلفای اسلام است: مثل: سیرت اردشیر، رمی بهرام، ایوان کسری، حسن الامین .

در آنچه مضاف و منسوب به نویسندگان‌وفرماندهان و وزیران دورهٔ عباسی است مانند: بلاغة عبدالحمید، یتیمة بن المقفع ، دهن ابی‌ایوب .

در آنچه مضاف و منسوب است به طبقه‌شعراء: حلهٔ امرء القیس، یوم عبید، حکم لبید.

در آنچه مضاف ومنسوب است به‌صاحبان پیشه‌ها : رایهٔ بیطار ، راحه‌صباغ ، کلب القصاب.

در بارهٔ پدران‌ومادرانی که نزائیده اند وپسران‌ودخترانی که زاده‌نشده اند وآن‌درچها رفصل‌است:

فصل اول دربارهٔ پدران مانند: ابوالضفا، ابوسره ، ابویحی و غیره .

فصل دوم دربارهٔ مادران مانند: ام‌الکتاب، ام القری ، ام‌النجوم و غیره

فصل سوم دربارهٔ پسران‌مانندابن المأ ، ابن اللمالی، ابن ذکاء.

فصل چهارم دربارهٔ دختران مانند: ابنة الجبل، ابنة الکرم، بنت المنیه .

دربارهٔ دارندگان‌سردوزن(فی الاذواء والذوات) مانند اذواءالیمن ، ذو الاوتاد، ذوالقرنین ذوات النطاقین ، ذات‌الخمار .

در باب زنان و مردانی که یا خود مضاف و منسوب اند یا مضاف الیه و منسوب الیه قرار گرفته اند، مثل بنات طارق که در حسن و شرف مورد تمثل اند و حمالة الحطب که در خسران مورد تمثل است وعجائز جنه و زوانی الهند .

در آنچه منسوب به زنان است: نخلة مریم ، کیدالنساء، شؤم البسوس.

در اندام‌های جانوران و آنچه بدان مضاف‌و منسوب می شود و از آن‌استعاره میگردد مانند رأس المال، رأس العصاء، وجه النهار .

در باب شترو آنچه بدان‌مضاف‌ومنسوب شود ویا خود مضاف ومنسوب قرار گیرد. حنین الابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

یو م الجمل، نا قة صالح .

در باب اسپ و قاطر مانند: نواصی الخیل، شبدیز کسری، بغلة ابی دلامه.

در باب خر: حمارابی الهزیل، ظمأ الحمار .

در باب گاو و گوسفند: بقرة بنی اسرائیل، لسان الثور، شاة سعید .

در باب شیر: نکهة الاسد، راکب الا سد .

در باب گرگ: ذئب اهبان، ذئب الغضاء .

در باب سگ: کلبة حومل، کلاب النار .

در باب سایر وحش ودد: مانند جلد النمر، روغان الثعلب، قبح القرد .

در باب موش و گر به: سسنور عبدالله، فأرة العرم .

در باب سو سمار و ظربان و خار پشت و خر چنگ: ضب الکدیه، فسوالظربا ن ، خشونة القنفذ انامل السرطان.

در باب مار و کژدم: حیة الوادی، افاعی سجستان .

در باب سایر حشرات و خزندگان مانند بیت العنکبوت، جناح النمله .

در باب شتر مرغ مانند: بیض النعام، شراد النعام وغیر ه.

در باب پرندگان: عتاق الطیر سخالب الطیر و غیر ه .

در باب کبو تر: حما مة نوح، طوق الحمامه و غیر ه.

در باب سایر انواع پرندگا ن: دیک العرش، سماحه الدیک، کذب الفاخته وغیر ه.

در باب مگس و پشه: جرءاءة الذباب، لعاب النحل، تفح البعوض و غیر ه.

درباب زمین وآنچه بدان اضافه شود: امانة الارض ، کتمان الارض وغیره .

د رباب منازل وبناها وجاي ها: دارابی سفیان، منارة الا سکندریه و غیر ه .

د رآنچه به شهر ها واماکن اضافه شود از فنو ن گونان: خراج مصر، زجاج شا م .

درآنچه به شهر ها مضاف ومنسوب است از اعر اض: طاعة اهل شام، طرب الزنج، حمی خیبر.

درباب کوه ها، سنگ ها: ثقل احد، نقش الحجر، حجرالمغنا طیس.

دربارهٔ آب وآنچه بدان اضافه شود: ماء زمزم، ماءالوجه و غیر ه .

درباب آتش: نار ابراهیم، نارموسی، نارالشبا ب.

درباب درخت ورستنی ها: نخلة مریم، سدرة المنتهی، عیون النرجس و غیر ه .

درباب جامه و پوشاك: دیباجة الوجه، بردالشباب، طیلسان ابن حر ب .

درباب خوراك وآنچه بدان مربوط است . طعام ید، فالوذج السوق وجز آ ن

(c) ketabton.com: The Digital Library

درباب نوشیدنی وآنچه بدان مربوط وباآن ذکرشود : بردالشراب ،سکرالشباب، بغض الخمار.

درباب جنگ افزار ها وآنچه بدان ماند: سیف علی ،صمصامة عمرو ،سیوف الخوارج .

درباب زیور وآنچه بدان ماند: قرطه‌ماریه،حلقه خاتم ،واسطة القلاده

درباب شب هاي مضافه :لیل المحب ،لیلة النابغه ،لیلة الخلافه .

درباب زمان‌هاو اوقات.عام الحزن،نسیم السحر، قمرالشتأ .

درباب آثارعلوی .شمس‌العصر،مرالسحاب،انفاس الریاح .

درباب ادب‌وآنچه بدان متعلق است: ادب‌النفس، غذاء الروح .

درفنون‌گوناگون‌به‌ترتیب حروف‌الفبا: انفاس‌الحبیب،بکاء السرور.

ترهات‌البساس،ثقل‌الفیل،جهل‌الصبی،حمی‌الروح ،خدعه‌الصبی‌وغیره .

روش ثعالبی دربیان این‌مضاف ومنسوب هاچنان‌است که‌نخست زیرهریک‌از عناوین فوق‌الذکر مضاف ومنسوب‌های‌مربوط رامی‌آورد‌سپس‌تحت‌عنوان استشهاد به بیان وجه‌انتساب و اضافت هر یک می‌پردازد .

اما‌مضاف ومنسوب های‌گرد آوری شده دو‌بن فرهنگ ازستون‌نظم دری‌تا پایان قرن‌پنجم هجری استخراج وباوجه انتساب‌واضافت بیان شده است .

زبان دري تاقرن ششم هجري اختصاص به‌سرزمین خراسان دارد وگویندگان و شاعران آن نیز بیشترازخراسان‌وپروردهٔ دربارهای‌آن‌سامان‌اند،بنابران بیشترمضاف‌ومنسوب‌های این دوره نیز رنگ خراسانی دارد ومنشأ پیدایش آنها زندگی و روابط وعرف اهل خراسان است .

مضاف ومنسوبهائی که پیداوار وفرآورده های شهر های گوناگون را چه در داخل خراسان ویا سرزمین های دیگر احتوا می کند،درحقیقت‌مراکزسوداگری‌وصادرات،واردات‌وروابط داد وستد خراسانیان را درآن عصر با سرزمین های مجاور وحتی نواحی دوردست ارائه‌میدهد .

در موارد ی مضاف ومنسوب ها شرایط خاص اقلیمی ونکات جالبی از خصایص زندگی مردم را باز می نماید .

ثعالبی میگوید که اعراب درسخن خویش برای‌هرچیزخوب ونیکو وگرانقدر آب را استعاره می کنندمانند:ماء الوجه ،ماءالشباب ،ماء السیف،ماءالحیاةوماءالنعیم وجز آن، واین‌خود‌نشانهٔ کمبود آب در دیار عرب و وجود بیابان های خشک و بی آب و علف است که آب را درچشم ایشان عزیز و مهم ساخته . همچنانکه‌نرخ پیاز و نرخ لوبیا و ترهٔ بقال در شعرناصر خسرو فراوانی‌وکم بها بودن پیاز ولوبیا وتره را در سرزمین خراسان که منطقهٔ

کشاورزی وحاصل خیز بوده‌است می نماید:

نیستی آگه چگویم مر ترا جز این همانک عامه گوید نیستی آگه زنرخ لوبیا

دیوان ۲۵

صبر کن برسخن‌سر دش زیرا کان دیو نیست آگاه هنوز ای پسرا ز نرخ پیاز

دیوان ۲۰۳

آن را که به‌بیهو ده سخن شاد شودجانش بفروش بیک دسته خس وترهٔ بقال

دیوان ۲۴۶

استعمال بیش از ۱۲۰ مورد تیغ وشمشیر وخنجر وآهن هندی در شعر این دوره آیا مبین آن نیست که اهل خراسان مردمان جنگجو وسلحشور ونبرد آزما بوده اند وبکار رفتن بیش از ۶۲ مورد دیبای روم وده ها مورد پرنیان رومی وپرند رومی ، حریر رومی، ستبرق رومی ، سندس رومی، فرش رومی قالی رومی، قرطه رومی، حریر چینی ، دیبای چینی، پرند چینی ، سقلاطون چینی ، سندس چینی ، پرنیان‌چینی ، حلهٔ چینی، جامهٔ چینی و قبای چینی و موارد متعدد مشک تاتاری، مشک تبت، مشک چینی، مشک ختن ، مشک خرخیز ، مشک طرازوا مثال آنها بازگویندهٔ این نکته نیست که خراسانیان که سرزمین آبادان وپر نعمت و زندگی مرفه داشته اند ، دوست دار تجمل وشیک پوشی واستعمال انواع عطر ها وآرایش بوده اند ؟

از میان مضاف ومنسوب های این‌فرهنگ بخشی مربوط به اساطیر وحماسهٔ ملی و اعتقادات ومراسم باستانی مردمان ماست‌مانند: شجاعت رستم، درفش کاویان، چشم اسفندیار، آتش زردشت ، جشن نوروز ، جشن مهرگان وغیره.

بخشی دیگر از مضاف ومنسوب ها مربوط به حوادث‌تاریخی وقهرمانان پیش از اسلام ماست مانند دست بهمن ، کتف اندازی شاپور ، عدل نوشیروان، شادی‌روزگار بهرام گور وما نند آن.

بخشی دیگر زائیدهٔ حوادث‌داخلی‌خراسان ورجال وقهرمانان وروابط مردم آن سامان در پنج قرن اول دورهٔ اسلامی است‌مانند شیر بامیان ، شارغرجستان ، انگشت‌از هرطبع رودکی ، خسادم ترک ، شکوه وجلال دولت محمود، کفایت خواجه احمد حسن میمندی و غیره . بخشی ارتباط به آئین مقدس اسلام و ادیان سامی دارد و از طریق کتب وروایات دینی درمیان مردم شایع و مشهورشده است مانند طوفان نوح ، آتش ابراهیم، اشتر صالح ، دم‌عیسی ، عدل عمر ، علم علی وغیره .

عقاید وفرهنگ اقوام دیگروسر زمین های‌غیراسلامی‌نیزدر قسمتی‌از ین‌مضاف‌و منسوب‌ها پیدا است ، مثل : صلیب رومیان، کلیسای روم، لباس رهبان، برهمن هند، بت برهمن ، اشکال‌اقلیدس،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشکال مجسطی ، حکمت یونان وغیره .

نتیجهٔ تماس با اعراب وآگاهی اهل فضل ودانایان خراسان از روایات وامثال بومی عرب که عامهٔ اهل خراسان هیچگونهٔ معرفتی با آن نداشته اند مضاف ومنسوب های خاصی را از تازی وارد زبان دری کرده است که صرف نزد عربی دانان شهرت داشته، مانند : برنگشتن قارظان عنزی ،عشق دعدو رباب ،غمدان صنعا،تبع یمن ، بینائی زرقا وغیره . همین طور مضاف و منسوب های مربوط به رجال وشاعران تازی مانند حرب حارث بن ظالم،جود نعمان،حلم احنف، جود و شجاعت معن زائده وامثال آن .

بخش بسیار مهمی راهم پیداوارونر آورده هاوخصایص شهر هاوکشورها تشکیل می دهند .

کنایه هاوکنیت هائی که وجهی خاص دارند قسمت دیگر از این مضاف ومنسوب هاست صاحبان مشاغل و پیشه ور ان مضاف ومنسوب های و یژه یی دار ندمانند: طبلهٔ عطار ، کلبهٔ بزاز، تخت گوهر فروش و غیره .

مضاف ومنسوب های علمی بخش دیگری راتشکیل می دهند مانند: اصطلاحات علم نجوم چون شیرآسمان،فلك قمر،چنگ ناهیدونام نواهای موسیقی .

در مورد مضاف ومنسوب های مربوط به جانوران بخشی که به نظرمیر سید دارای اهمیت بیشتر است.ذکر شد مانند اندوه بو تیمار،نعیق غراب، غراب بین و جز اینها .

انواع دیگری ازمضاف ومنسوب هاست که شکل فرعی دارد و بقول صاحب آنندراج (ج ۱ ص ۹۹) می توان آنهارا اضافه ونسبتی بنابر عظمت شأن حساب کردمانند تاج کسری،سندطوس، تاج اسکندر وغیره که تاحد ممکن درضبط این نوع مضاف ومنسوب ها نیزسعی بعمل آمد .

مضاف ومنسوب های مربوط به عناصر طبیعی وجغرافی مانندوقارورز انت کوه هاوهرآبی رودخانه هاوانواع باد هانیزشامل این فرهنگ است .

بخش دیگر رامضاف ومنسوب های متفرقه تشکیل میدهند .

گاهی اگرمنسوب به اشخاص فقط یك موردنیزبوده است رعایت احتیاط را،ذکر شده است.

قسمت زیادی ازین مضاف ومنسوب ها در دوره های بعدی نیز زبانز دومورد تمثل شاعران بوده است . با پیدایش سبك تازه در دوره های بعد برخی ازمضاف ومنسوب ها نیز دستخوش تحول شد،چنانکه عشق محمود و ایاز در ادب صوفیه صورت رنگین تری بخودگرفت وهدهد سلیمان در چشم عرفاء موقف تازه ای یافت.برخی ازین مضاف و منسوب ها در ادوار بعدی فراموش شده و یا استعمال آنها بسیار محدودگشته است. چنانکه با سپری شدن

عصر ایجاد حماسه های ملی وروزگاری که مراسم و اعیاد باستانی در دربارها و اجتماع بزرگان خراسان مرسوم بود و بویژه پس از هجوم چنگیز با نوحشی وکشتارهای دسته جمعی در خراسان و فتوروا نحطاط فرهنگی درآن دیار مضاف و منسوب های مربوط به تاریخ کهن و ادب حماسی و روایات ملی یا کاملا متروک شد و یا استعمال آنها محدود پذیرفت. مضاف ومنسوب ها دراین فرهنگ به ترتیب الفبائی جزء دوم (مضاف الیه ومنسوب الیه) تالیف شده وبرای سهولت کار فهرستی نیز ازآنها به ترتیب الفبائی جزء اول درآخر افزوده شده است. از اشخاص واماکنی که چند مضاف و منسوب دارند نخست معرفی مختصری بعمل آمده ، تا خواننده بداند که شخص منسوب الیه که بوده ویا شهر و کشور منسوب الیه در کجا واقع بوده است. اما کن واشخاصیکه یکبار یا دو مضاف ومنسوب دارند معرفی آنها در ذیل یکی از مضاف ومنسوب ها صورت گرفته وآن دیگر به این یکی ارجاع داده شده است .

سخن عشق

هر که در راه عشق صادق نیست جز مرائی وجز منافق نیست
آنکه در راه عشق خاموش است نکته گویست اگرچه ناطق نیست
نکته مرد فکرت است و نظر واندر آن نکته جز دقایق نیست
آه سرد و سرشك وگونهٔ زرد هرسه در عشق جز حقایق نیست
هر که مست از شراب عشق بود احتسابش مکن که فاسق نیست
توبه از عاشقان امید مدار عشق وتوبه به هم موافق نیست
دل به عشق است زنده درتن مرد زنده دل نیست هر که عاشق نیست
ورسنائی نه عاشق است بگو سخنش باطلست ولایق نیست .

سنایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال م.ن نگهت سعیدی

ترجمه های آثار حکایتی دری

قسمت سوم

۲۲ـشبستان نکات وگلستان لغات (درنسخه های لندن وپاریس «شبستان نکات» وگاهی به عنوان «شبستان خیال» هم یاد شده) مجموعه یی از داستانها وحکایتها و فکاهیها به شعر و نثر، اثر محمد بن یحیی سیبک خراسانی .«فصل اول آن توسط هرمان اته ترجمه ودرلایپزیگ در سال ۱۸۶۸ نشر شده است.» (۱)

۲۳ـطوطینامه، نوشتهٔ ضیاء الدین نخشبی (متوفی ۷۵۱ھ.، ۱۳۵۰م.)

«نخشبی نویسندهٔ زیاد نویس وولودی بود که از معلوماتش در بارهٔ زبانهای هندي درترجمهٔ آثار هندی به دری استفاده کرد .اثر معروف او همین کتاب است که در هند و ستان و آسیای مرکزی بسیار شهرت دارد، ودر اروپا نیز تا اندازه یی شناخته شده است .»(۲)

این داستان به‌قول ویلهلم پرچ (در مقاله یی که پسانتر ذکر آن می آید ودرفهرست نسخه های خطی دری در کتابخانهٔ شاهی برلین)به‌قول هرمان اته (در«فهرست نسخه های خطی دری ، پشتو، ترکی وهندوستانی » کتابخانهٔ بودلین) وبه‌قول برتلس (در « دایرة المعارف اسلام» ج ۴) درسال ۵۷۳ھ.(۱۳۳۰م.) وبراساس داستان قدیمتر سنسکریت که سوکاسپتاتی Suka Saptati (هفتاد قصهٔ طوطی که توسط د.گالانوس D. Galanos قسماً به یونانی (آتن ۱۸۵۱) ترجمه شد) خلاصهٔ جدیدتری از آن است (۳) نگارش یافت . نخشبی در مقدمهٔ کتاب میگوید که یک تن از

---

(۱) دایرة المعارف اسلام ج ۲ (۲) ایضاً ج ۴

(۳) گذشته از سوکاسپتاتی کتاب هندی دیگری به زبان تامیل Tamil در همین گونه طرح به عنوان همساونساتی Hamsa Vinsati (بیست قصهٔ قاز) وباعین هدف ومقصود طوطینامه- سرگرم داشتن زن عاشق پیشه یی در خانه تا برگشتن شوهرش ـ وجود دارد. (کلوستن، مقدمهٔ بختیارنامه حاشیهٔ ۳۴ص ـ ۴۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشوقان ترجمهٔ دری قدیمی این کتاب رابه وی نشان داد واو راتشویق کرد که آن را باردیگر بنویسد زیرا که زبان ترجمهٔ قدیمتر بسیار ساده وعاری از آرایشهای سخن بوده است.(۱) نخشبی به کار آغاز کرد وبا حذفها وزیاداتی، کتابی در ۵۲ فصل که هرفصل «شب» نامیده میشود به وجود آورد وبرخی از حکایتها را که باسذاق او برابر وکاملادلچسپ نبودبه حکایتهای بهتر ودلچسپتری عوض کرد.»(۲) این داستان مانند کلیله ودمنه، سندباد نامه وبختیارنامه در شکل یک داستان به حیث چارچوب وحکایتهای کوچک در داخل آن به صورت «قصه در قصه» است. «مشخصهٔ طوطینامهٔ نخشبی زبان بسیار دقیق وظریف وکثرت تشبیهات واستعارات است وچنین به نظرمیرسد که این طرز بیان برای نسلهای بعدی بسیار دشوار یا نامانوس بوده زیرا به امر اکبر پادشاه مغلی هند ابو الفضل مبارک آن را به زبان آسانتری دو باره نوشت.»(۳). یک نسخهٔ خطی تحریر ابوالفضل در موزیم بریتانیا به شمارهٔ «ضمیمه ۱۰۵۸۹» موجود است که تاریخ کتابت ندارد. در جولای ۱۸۳۶ خریده شده، ترجمهٔ اردو در زیر سطرهای دری نگارش یافته است.

تحریر وتلخیص طوطینامه توسط محمد قادری (یا طبق فهرست کتابخانهٔ «مکتب مطالعات شرقی وافریقایی» پوهنتون لندن: محمد خداوند قادری) در اواسط قرن هفدهم میلادی درسی وپنج فصل به قول ویلهلم پرچ «طوطینامهٔ نخشبی را کاملا تحت انشعاع قرار داد» وبه قول کلوستن «این تلخیص بسیار زشت وناشیانه صورت گرفته ... وی باحذف برخی از داستانها وتبدیل شیوهٔ نگارش پسندیده وزیبای نخشبی به طرز بیان بی لطف وبی ملاحت وناشیوغیرفصیح خویش به شهرت ادبی نخشبی صدمه بی زیاد وارد کرده است.»(۴) «از تحریر قادری ترجمه ها بی زیاد به هندی (توسط آواری وغواصی) بنگالی (توسط منشی کاندی کارانا) ترکی (توسط عبدالله افندی چاپ بولاق ۱۲۵۴ وقسطنطنیه ۱۲۵۶ هـ) وبه زبان تاتاری درقازان صورت گرفت. تحریر منظوم دری آن به وسیلهٔ حمید لاهوری انجام یافت. تحریر دیگری از آن که باچاپهای سنگی ارزان قیمتی نشر شده «چل طوطی» نام دارد ومتن یکی از آنها به کوشش وژوکوفسکی در سن پترزبورگ درسال ۱۹۰۱ انتشار یافته است.»(۵)

ترجمهٔ انگلیسی تحریر قادری به دست فرانسس گلادوین در هندوستان انجام یافت. چاپ

---

(۱) قول نخشبی در آخر این مبحث آورده شده است (۲) دایرت المعارف اسلام ج ۴

(۳) دایرة المعارف اسلام ج ۴

(۴) مقدمه بختیارنامه حاشیهٔ صفحهٔ ۴۳

(۵) دایرة المعارف اسلام ج ۴

نخست متن دری وترجمهٔ انگلیسی آن به گفتهٔ هرمان اته در سال ۱۸۰۰ وبه گفتهٔ ماهیار نوا بی در بیلیوگرافی ایران ،در سال ۱۷۹۲ در کلکته وچاپ دوم آن در لندن در سال ۱۸۰۱ و چاپ سوم آن باتجدید نظر توسط C. Luchooman در مدراس در سال ۱۸۳۲ صورت پذیرفت .

طوطینامهٔ قادری توسط کارل یا کوب لود ویگ ایکن به المانی ترجمه شد و در سال ۱۸۲۲ در شتوتگارت انتشار یافت . این چاپ مقاله یی در بارهٔ نخشبی وترجمه یی از نمونه های طوطینامهٔ وی را به قلم ج. گ .ل. کوزگارتن (۱) در بر دارد .

«تحریر قادري در آغاز سده نز دهم توسط سید حیدر بخش به عنوان«تو تا کهانی» به زبان هند وستانی ترجمه شده است.»(۲)

این ترجمهٔ هندوستانی یا اردوی طوطینامه ،به کوشش دونکن فاربزدر لندن در سال ۱۸۵۲ به چاپ رسید.

«تحریر ترکی آن توسط ل. روزن به المانی ترجمه شد ودر سال ۱۸۵۸ در لایپزیگ منتشر گردید .»(۳)

طوطینامهٔ نخشبی پس ازآنکه ب. جرانز درسال ۱۷۹۲ ترجمهٔ آزادانگلیسی دوازده فصل آنرا نشر کرد، در اروپا شناخته شده است. این ترجمه، مقدمهٔ نه صفحه یی و چنین عنوان دارد: ضیاء الدین نخشبی، حکایتهای طوطی . ترجمه به انگلیسی ازروی نسخهٔ خطی فارسی به عنوان طوطینامه توسط یك معلم زبانهای فارسی ،عربی ،عبری،سریانی، کلدانی، یونانی، لاتین، اتالیایی ،فرانسوی وانگلیسی، لندن ، ۱۷۹۲ .

«متن دری شب هشتم طوطینامه و ترجمهٔ المانی آن توسط ه. بروکهاوس در لایپزیگ درسال ۱۸۴۳ ، دوبار طبع شد . » (۴)

تیو دور بنفی در (گ گ ا ، GGA) صفحهٔ ۵۲۹ سال ۱۸۵۸ راجع به طوطینامهٔ نخشبی و و یلهلم پرچ به عنوان «دربارهٔ طوطینامهٔ نخشبی » در (مجلهٔ تحقیقات ومطالعات شرقشناسی المان ZDMG

---

(۱) طبق فهرست کتابخانه مکتب مطالعات شرقی وافریقا یی ودایرت المعارف اسلام ج ۴ نام این شخص J. G. L. Kosegarten است.

(۲) هرمان اته واد وارد ز اخا و :فهرست نسخه های دری ،پښتو، ترکی وهندوستانی در کتابخانهٔ بودلین اکسفورد، ۱۸۸۹

(۳) دایرت المعارف اسلام ج۴

(۴) دایرة المعارف اسلام ،ج۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

دورهٔ بیست و یکم ، لایپزیگ ۱۸۶۷ ،ص‌ص ۵۰۰- ۵۵۱) مقاله هایی نگاشته اند.

«اگر چه یك نسخهٔ خطی ترجمهٔ فرانسوی آن د ر میوزیخ هست ولی تا کنون ترجمهٔ کامل طوطینامهٔ نخشبی صورت نگرفته است.» (۱)ی. برتلس (۲) معرفی کنندهٔ طوطینامهٔ نخشبی درجلد چارم دائرة المعارف اسلام،این داستان‌رابه‌روسی ترجمه کرده‌که تاسال۱۹۳۴ - سال چاپ جلد چارم د ا یر ة المعارف اسلا م ـ به شکل نسخه خطی بو ده است.

«دیگرآ ثا ر نخشبی ، شهرت طوطینا مهٔ وی ر ا نتوا نست کسب کند و لی ا ین آ ثا ر با قی ما نده ا ست : د استان گلریز ،جز ئیا ت و کلیات (چل نا سوس نیز نا میده میشو د) لذت النساء (تحر یردری کو کاساسترا Koka-sastra که‌در بار ه‌حالات مختلف‌زن نوشته شده)، سلك‌السلو ك (اقو ا ل صو فیان) ، نصا یح ومواعظ ،عشرهٔ مبشره. تمام آ ثار منثور نخشبی، دارای قطعا تی‌از اشعار او ست که‌نشان میدهد شاعر ممتازی نیز بو ده است.»(۳)

باید نکته د یگری رانیز به‌این‌مبحث افزود: درسال ۱۳۵۲ش. کتابی‌به عنوان «طوطینامه ـ جواهر الاسمار» نوشتهٔ عما دبن ،حمد النعری، به‌اهتمام شمس‌الدین آل‌احمد(انتشارات‌بنیادفرهنگ ایران)، از روی یگانه نسخهٔ خطی متعلق به «کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی» که کتابت‌آن درقرن هشتم دانسته شده انتشار یافت .

از مقدمهٔ کتاب‌بر می‌آید که جواهر الاسمار د ر زمان علاءالد ین محمد خلجی پادشا ه هند (۶۹۵- ۷۱۵ ه.) ودر اواخر سلطنتش (۷۱۳- ۷۱۵) نوشته‌شده‌است. نویسنده‌خودش را «مترجم این اسمار» خوانده (ص ۱) ود ر دو جای‌چنین گفته است :«این‌جریدهٔ مترجمه را بروجه‌خدمتی‌به جهت خزانهٔ کتب حضرت خلافت نگاشت .»)ص۱۳)«خواست...دفتری‌ازهندوي ترجمه کند ... (ص ۱۶): در همین صفحه چنین نگاشته است: «القصه بدین نیت دفاتر هندوان رانظر میکر دم و حکایات واسمار ایشان میدیدم .دل ضعیف درهیچ کتابی قرار نمیگرفت و جان نحیف هیچ کدام را خوش نمیکرد .اگر بدایت یکی‌را محکم وبا بنیاد مییافتم نهایتش‌سست‌ومختل مینمود واگر انجام یکی مطلوب‌و مرغوب میبود در آغازش دل‌نمی‌آسود تا د رطلب وجستجوی بسیاروتفحص وتگاپوی بیشمار ، دفتری یافتم که مطلعش رشك دفاتر ا سمار بود و بر ترتیبی نیکو تألیف کر ده مشتمل بر هفتاد و دوفسانه‌ازز بان طوطی‌اختراع نموده‌بودند.»ودر صفحه های ۱۷—۱۸ این‌طور میخوانیم:

---

(۱) دائرة المعا رف اسلام ،ج ۴ .

(۲) یفگانی اندریویچ برتلس یابرتلس پدر ،اندری یفگانو ویچ برتلس یا برتلس‌پسر.

(۳) دایر ة المعارف اسلام ج ۴.

« القصه بندهٔ کمینه چون به هزت طبع و علوخاطر در آن هفتادو دو فسانه تأمل کر د وفواتح و خواتم آن را بنگریست حالی ظاهرش نبك مینمود .میخواست تا همان رابه عبارت فارسی لباس دهد و گردن و گوش اورا به لآلی استعارت بیار اید .فاساچون نیکونگاه کردم ودرغواص ، به عین تجربت تن وانداش را بدید، ازدر رحکم و غرر کلم خالی یافتم وازجواهرفوایدو گوهرنصایح عاری دید. و آنچه دروی فسانهٔ خلاصه و لطیف بود آن همه از « کلیله و دمنهٔ » فارسی و « سندبا د» بوده است و آنها خود د ر محل خویش هستند ودر غایت شهرت اند، ودیگر افسانه ها نیك سمج ونا خوش بو د که لایق و د ر خور ملوك نباشد ،علی الخصوص به حضرت پادشاه چگونه توان برد ؟ مگرچند فسانه که ا ندك مایه بهتر بود، آن ر ا در تحت تحریر آورده شدو دیگرافسا نه های غر یب و بدیع و نو باوه وعجیب از کتب هنود و از مواضع د یگر جمع کرده آمد ،وبیشتری از « کلیله و دمنهٔ » هندوی که آ ن را درترجمهٔ فارسی نیاورده اند ،تحریر افتاد. و قالب نشانها و کالبد داستانها هم برآن منوال ،بلکه از آن بهتر ، مؤکد گشت.و زر عبارت راهم برمثال بوته یی که ایشان تخریج کرده بودند پخته ترو خالصتر از آن در آن بوته ریخته شد.و طلسمات طوطی و لطایف او که به انو اع طرق واصناف حیل عروس بازرگان را بازگردانیده بودو ازرفتن بر معشوق باز داشته،نوشته آمد. وسجموع این افسانه هارا از بزرگ وخورد و د رازو کوتاه پنجاه و دوتقریر افتادو این ترجمه را « جواهر الاسمار » نام نهاد. »

نخشبی پس از حمدونعت ،درمقدمه طوطینامه چنین میگو ید(۱)

« کیفیت ترکیب این حکایات و کمیت ترتیب این روایات و نهادن نام حکایات الدر ایات .

حا کی این حکا یات و راوی این روا یات یعنی ضیاء نخشبی غفرالله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه چنین گوید که درهنگام خوش وایام د لکش ووقت خرمی وعهد بیغمی [که] (۲) دولتی است سنی ونعمتی است سنی، اگربا کش ایام مساعدت کندت وا وقات مسامحت نماید آن راملك بی بدل باید پنداشت وسلطنت بی عوض باید انگاشت که تیراز کمان جسته و وقت ازدست رفته راقا بلیت عود نیست وصلاحیت ردنه:

نخشبی وقت راغنیمت دان گوهروقت در بها نا ید (۳)

---

(۱) ازدونسخه ، خطی طوطینامه به شماره ۵۴۷۱۹ خ ۱۲۹ و شماره ۱۲۱۱۳۴ خ ۳۹۹ متعلق به کتابخانهٔ پوهنتون کابل .

(۲) کلمه « که» درهردونسخه نیست وسهو کاتبان نسخه ها ست .

(۳) به جای این مصراع ، درنسخه دیگر ، «بازآیدبه دست یانایدبه» ذکراست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی ازاوقات خوش و هنگام شباب حکایت میکرد (۱) بزرگی بابنده گفت که دراین وقت کتابی مشتمل بر پنجاه ودو حکایت، بزرگی ازعبارت به عبارتی دیگر برده وازاصطلاح هندی (۲) در (۳) زبان پارسی (۴) آورده اما اشهب مقال ذر مضمار اطالت دوانیده و سخن رادر درازی به اقصی الغایت رسانیده و قاعده ترتیب ذوقی و قانون ترکیب شوقی راا صلا مراعات نکرده و آغاز داستان و انجام حکایت از جای برداشته و فرودگذاشت معرفت اهل بلاغت بروزگماشته و معالی اهل دانش را معطل داشته چنان که قاری ازمقصود راحت بازنیما ندوسامع رامطلوب استراحت فوت میشود . اگرتواین اصل راکه ازاصول کتب هندی (۵) است به عبارت موجز واستعارت مسلسل، به ترتیب لایق وترکیب فایق بنویسی برقاری وسامع اومنت بی نهایت کرده باشی...

حکم آن بزرگ را که دل محکوم اوست، انقیاد کرده شدو امراو را که جان این ضعیف مأموراوست اقبال نموده آمد..... پنجاه ودو حکایت به عبارت خوب واستعارت مرغوب و امثال ونظایر جدید نوشت وحکایتی که بی ضبط وبی ربط بود آن راضبوط ومربوط کرده شدو مطلع هریك راتزئین داده شدو حکایاتی چند که سامع از وذوق بگیرد (۶) به جای او حکایت دیگر تحریر افتاد . » پس از یك بیت خلاصه داستان راآورده ومقدمه را به انجام رسانده .

ازمقایسهٔ دومقدمه این نتیجه به دست می آید که نخشبی کتاب طوطینامهٔ خودرا از روی کتاب «طوطینامه- جواهرالاسمار» باتعدیل وتغییر جزئی نقل کرده است زیرا:

نخست تاریخ نگارش «طوطینامه- جواهرالاسمار» (بین سالهای ۷۱۳—۷۱۵) ۱۶ یا ۱۷ سال بیشتر ازتاریخ نگارش طوطینامه نخشبی (سال ۷۳۰) است .

دوم، تاکنون از تحریر دری قدیمتر طوطینامه پیش از آغاز قرن هشتم هجری که نخشبی آن را دوباره نوشته باشد اطلاعی در دست نیست .

آنسان که در دایرة المعارف اسلام ذکرشده طوطینامه نخشبی ازروی «ترجمه دری قدیمی» وبه سبب آن «زبان ترجمه قدیمتر بسیارساده وعاری ازآرایشهای سخن بوده است» به میان نیامده و این مورد مثل تحریر های قرن ششم هجری کلیله ودمنه، سندبادنامه و بختیارنامه نیست .

---

(۱) « حکایت میکرد » در هردونسخه هست ولی زاید به نظرمیرسد .

(۲) درنسخه دیگر : « هندوی » .

(۳) درنسخه دیگر : « به » .

(۴) درنسخه دیگر : « فارسی »

(۵) درنسخه دیگر : « هند وی »

(۶) درهردونسخه همین طوراست، جمله نابه سامان ومشوش به نظرمیرسد .

سوم، عمادبن محمد النعری هدف وطرز کار ومنبع وما خذخودرا به‌صراحت بیان کرده‌وبه« هفتاد و دوفسانه» که‌نزدیک‌به صورت‌اصلی سنسکریت« هفتاد قصه‌طوطی» است. اشاره‌نموده‌وعلت‌تلخیص کتاب‌رابه پنجاه‌ودو افسانه‌وتقریر نمزتوضیح کرده‌است. ولی‌ضیاء نخشبی‌نه‌ازآن« بزرگی » که‌مشوق اودرپدیدآمدن طوطی‌نامه اش‌بوده‌نام‌برده است‌ونه‌ازمترجم‌ونویسنده‌اصلی کتاب. اگر ازهر کدام‌آنها نام‌میبرد آشکار میگردید که از کدام‌منبع نقل‌واقتباس کرده است .

چارم، نخشبی‌مانند عماد ازپنجاه‌ودو حکایت‌سخن رانده است .

پنجم، نخشبی‌پیش ازذکر(کتابی مشتمل برپنجاه ودوحکایت) «عبارت دراین‌وقت»را ذکر کرده‌است‌نه اوقات‌قدیم یاقدیمتررا. نخشبی‌دراین نقل‌واقتباس به‌عوض‌حق‌شناسی وسپاسگزاری از مترجم‌ونویسندهٔ متقدم، متأسفانه او رانخست از زبان آن«بزرگ» مشوق خویش‌و سپس شخص خودش سوردایرادو اعتراض بیجاو نارواقرارداده‌و از سزایای‌اثر او یکسره چشم پوشیده است.

۲۴ـ قابوسنامه، نگارش عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، درسال ۴۷۵ هجری مطابق ۳-۱۰۸۲ میلادی.

(ترجمهٔ فرانسوی‌قابوسنامه‌توسط. کری A. Querry (Consul de France a Trebizonde) درسال ۱۸۸۶ در پاریس‌انتشار یافت.

۲) چارلز ریو در فهرست نسخه های خطی ترکی؛ص ۱۱۶ دربارهٔ سه ترجمهٔ ترکی‌قابوسنامه سخن رانده است.(۱)

۳) یک تعداد از حکایتهای قابوسنامه درضمن دستور زبان‌فارسی تألیف دونکن فاربز منتشر شده است.(۲)

۴)نصیحت نامه‌معروف به قابوسنامه، تألیف کیکاووس‌بن‌اسکندر بن قابوس بن‌وشمگیر ،متن دری بایادداشتهای انتقادی،تدوبن روبن لیوی‌استاد فارسی در پوهنتون کمبریج،لندن: سلسله انتشارات گیب-لوزاک وشرکاء، ۱۹۵۱ .

۵) ترجمهٔ انگلیسی به‌عنوان: آیینه یی برای‌شهزادگان «قابوسنامه» اثر کیکاووس بن‌اسکندر شهزادهٔ گرگان باسقدمه توسط روبن لیوی،لندن ۱۹۵۱ .

---

(۱) تاریخ ادبی فارسی،ادوارد براون، ج ۲ص ۲۷۶ .

(۲) ایضاً ص ۲۷۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : پوهنیار محمد علم

گوشه هایی از فرهنگ
عامیانه کلاشوم نورستان

اول- مقدمه :

نورستان به ولایت لغمان و کنرها مربوط است و در بین ۳۵- ۳۶درجه، ۳۰ دقیقه عرض‌البلد شمالی و ۷۱ - ۷۰درجه ۳۰ دقیقه طول البلد شرقی موقعیت دارد.

مساحه تقریبی آن ۵۰۰۰ میل مربع میباشد.طرف جنوب شرق نورستان وادی کنرهاوچترال و به سمت غرب‌آن نجراب‌وپنجشیرواقع شده.جانب شمال‌آن‌سلسله جبال هندوکش‌ومنطقه‌بدخشان ومنجان موقعیت دارد(اکبر شور ماچ ۱۹۷۱) .

منطقهٔ نورستان از دره های متعدد، تنگ‌وپیچاپیچ تشکیل شده‌است .

این دره ها به یک سلسله‌وادي ها منتهی میگردند که قسمت بزرگ آن را سطوح مرتفع، دره هایی سرسبز و جنگلهای‌انبوه تشکیل میدهند.مردم‌نورستان از قرن ها باین سو در بین دره‌ها اسرار حیات میکنند .

ساحهٔ نورستان طوریکه تذکار بعمل امد کاملاً کوهستانی است وبر مرا وده با مردم همجوار

۱- اصطلاح کلاشوم (Kalashum)، کلاشه - (Kalasha)، کلاشه- الا (Kalasha—ala) وکلاش (Kalash)با همدیگر اشتباه نشوند . کلاشوم یک اصطلاحی‌است که‌به محیط جغرافیائی مردم کلاشه (درهٔو ایگل نورستان) گفته‌میشود. و اصطلاح کلاشه بر خود مردم درهٔ وایگل نورستان کسانیکه دررو ستاهای‌این دره‌زندگی میکنندو به‌زبان کلاشه - الا(زبان وایگلی)تکلم میکنند اطلاق میگردد.اما کلاش به قبله یی که در شمال غرب چترال باعرف و عنعنات سابق زندگی دارند گفته میشود. نگارنده اصطلاح کلاشوم را عوض‌درهٔوایگل«وکلاشهٔ -الا»را عوض زبان وایگلی استعمال میکند . همانطور مردم آنجا بکار می برند.

را برای اهالی انجا دشوار ساخته است. ازین جهت باشندگان این منطقه در طول تاریخ دربن دره‌ها و دامنه های کوه با فرهنگ متجانس، بومی ودست ناخوردهٔ شان باقی ماندند. این وضع تا قرن ۱۹ دوام کرد. در قرن ۱۹ امیر عبدالرحمن خان پادشاه آنوقت افغانستان با لشکر کشی این منطقه را تحت قلمرو خود در آورد. ومردم نورستان که به یک سلسله ارباب الانواع مانند ایمرا (Ymra, Imra) بزرگتر بن اله و خالق کائنات، گیش (ges) خدای جنگ، سادروم (Sadrum) خدای آب و هوا مخصوصاً باران، اندر (Ender) خدای مشروب و انگور، داسنی (Dasani) خدای حاصلات، نگهدار زنان با رد ارو خدای زیبائی، دي (De) خدای تعیین کننده سر نوشت وغیره عقیده داشتند.

امیر آنوقت افغانستان عقاید فوق مردم نورستان را ملغی قرار داده ودر عوض دین مبارک اسلام را به تمام نورستان پخش و خصومت فرهنگی و مذهبی را که قرن هامیان مردم این منطقه و مردم همجوار بود از بین برد. واخوت ووحدت اسلامی را میان آنان قائم نمود (برای معلومات بیشتر رجوع شود Robertson 1896، Morgenstierne 1933، عبد الرحمن ۱۹۱۳، وحسن Duprec' 1968 1970).

متناسب به شرائط طبیعی و جغرافیائی محیط کوهستانی این منطقه نظام مالداری برای امرار معیشت مردم مساعدتر بوده است. ازین جهت نظام مالداری اساس زندگی مردم این منطقه را تشکیل میدهد. در نظام مالداری مردم حیوانات اهلی را برای ادامه زندگی خویش بکار میگیرند. و حیوانات اهلی به عنوان غذای سور دضرورت ووسیلهٔ حمل ونقل استعمال میشود (Otherbein 1969, 16). در پهلوی مالداری، باوجود یکه زمین زراعتی بسیار کم میباشد، زراعت هم رائج است. توسط حاصلات زراعتی، حیوانی وپیداوارطبیعی ضرورت حیاتی مردم مرفوع میگردد (برای معلومات اقتصادی رجوع شود به معتمدی ۱۹۵۶، غرزی، یوسف نورستانی ۱۹۷۳ و Strand, 1975). درحصهٔ تقسیمات کار میتوان گفت که پیشه مالداری، تولید مواد حیوانی مخصوصاً تولید لبنیات کاملا بدوش مردان بوده و زنان امور زراعت، تهیه غله ها تهیه غذای روزمره رابعهده دارند. ازنگاه اقتصاد این منطقه هر خانواده هستهٔ متکی بخود استوار میباشد.

یک خانواده هستوی بطور متوسط ۲—۶ راس گاو . ۲—۶۰ راس بز چند راس گوسفند، چند درخت چارمغزو یک قعطه زمین در دامن کوه دارند.

درنورستان مانند دیگر نقاط افغانستان فاصله اقتصادی بین مردم که درطبقات اجتماعی راکه بوجود می اورد زیاد دیده نمي توانیم.

درنورستان مجموعاً پنج زبان مستقل که هر زبان دارای چندین لهجه میباشد تشخیص

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیده است پیش از Morgenstierne تمام زبان هاي‌نورستان و زبان های همجوار آن‌درطبقه بندی در یک گروهی که بنام‌دارد یک(Dardic) یاد میشد شامل میسا ختند. وموقف داردیک هم در طبقه بندی‌زبان های‌هندو اروپائی شرقی بطورواضح معلوم‌نبود. بعضی دانشمندان‌داردیک را به دسته زبان های هندی‌و بعضی بـه دسته زبان های ایرانی‌مربوط میسا ختند. (1965 Voegelins: و Kachru :1969) مقاله‌سال 1961 Morgenstierne زبان های[1] ین منطقه را ازنگاه فونولوجی و مورفولوجی تاریخی تحلیل نموده‌طبقه بندی و موقف شان را ازنو تعین نمود. وی پنج زبان نورستان رادر یک‌دسته قرار داده و بنام دسته زبان‌های‌نورستانی یاد نمود و متباقی زبان های این منطقه را بنام دارد یک یاد کرد. همچنان موقف دسته زبان‌های نورستانی رایک‌شاخه‌جداگانه که‌دربین‌شاخه اندیک‌وایرنیک موقیعت‌دارد تعیین‌نمود. این طبقه بندی زبان‌های نورستان و داردیک هنوزهم نزد بعضی دانشمندان معلوم نبود. تا که درسال ۱۹۷۳ دانشمند امریکائی بنام Strand طبقه‌بندی و موقف زبان های نورستانی و داردیک‌را که‌توسط Morgenstierne صورت گرفته بوددر پرتو تجارب‌وتحقیق‌شان در نورستان، مفصل‌تر واضح نمود. طوریکه تذکار بعمل آمد که پنج زبان مستقل در نورستان تشخیص گردیده است. که مختصراً به شرح موقعیت هر زبان می پردازیم:

۱ - کته وري Kata-Veri(با شگلی Bashgali):

این زبان درشرق‌وغرب‌نورستان‌تکلم‌میگردد. درلهجات‌غربی رامگل Ramgel کلوم (Kulum) کتوی (Ketivi) و پائیوک Paiuk شامل‌میباشند. ودرلهجات‌شرقی کامیوري (Kamviri) لمرت ویري (Lamertviri) ومومم Mum-viri شامل‌میباشند. این زبان‌توسط Strands Morgenstirene وقاضی غلام مولا مفصلا مورد تحقیق قرارگرفته است. Strand مدت هژده ماه‌در نورستان شرقی جهت تحقیق این زبان سپری نمود.

۲- واسی واري (Wasi-Weri)، پارسونی (Parsuni)، ویرون (Veron):

این زبان درقسمت شمال غرب نورستان رائج است که سه لهجه درآن تشخیص گردیده است که عبارت اند از واسیووري قسمت شمالی، وایسواري قسمت مرکزی و لهجه وایسواري قسمت جنوبی. Buddruss استاد پوهنتون Mainz جرمنی زبان‌وفولکلور این منطقه رامفصلا تحقیق نموده‌است.

۳-وی‌الا (Wai-ala) زبان وایگلی، کلاشه - الا (Kalasha-ala): این زبان درقسمت مرکزی نورستان تکلم میگردد. و بصورت عموم دولهجه درآن می یابیم. قسمت شمالی کلاشوم که‌بنام لهجهٔ وارجن (Varjan) یاد میشود. وقسمت جنوبی‌آن لهجهٔ چیما- نیشای (Chema—Nishei)

بادمیشود. Morgenstierne این زبان راتحت مطالعه قرار داده است.

۴ - تریگامی (Tregami):

این زبان درقسمت جنوب نورستان رواج داشته و سه لهجه گیمیری (Gemiri)، کتاری (Katari) و داوي (Dave) دارد.

۵ - اشکونی (Ashkuni):

این زبان درقسمت جنوب غرب نورستان تکلم میگردد. ودرین زبان سه لهجه قابل تشخیص میباشد. لهجه اول آن بنام اشکورو وري (Ashuru-veri) که درساحهٔ کولاتاع (Koloto)، تیتن (Titin) وباژایگل (Bajaigal) متداول میباشد. ولهجه دیگر آن در ساحهٔ واما (Wama) تکلم میشود که سارو وري (Saru—Veri) یاواسائی (Wamai) نام دارد. لهجه سومی آن بنام گرام سارا وري (Gramsara-veri) یاد میشود که دربین واما وتیتن متداول است.

نورستان باموجودیت زبان های متفاوت و فرهنگ متجانس دران ساحهٔ جغرافیائی نسبتاً کوچک از چندین سال به اینطرف توجه دانشمندان داخلی و خارجی را بخود معطوف کرده است. درین اواخر نوشته هاي پراگنده به کلتور نورستان درمنابع مختلف به نظر میرسد. که درمعرفی بیشتر زبان، فولکلور و طرز های کلتوری و اجتماعی نورستان تا اندازه یی روشنی می اندازد.

G. Robertson اولین محقق انگلیسی بود که چندمقاله ویک کتاب بنام Kafires of the Hindu-kush درسال 1896 به طبع رسانید.

محتویات این کتاب راجع به فرهنگ شرقی نورستان که نویسنده مدت یکسال را درآن منطقه سپری نمود به شکل قبیله شناسی تشریح وتوضیح نموده است که به جنبه های مختلف حیات کلتوری مردم تماس گرفته است. اما نویسندهٔ موصوف متاسفانه به دیگر مناطق نورستان مانند بارون، اشلون و کلاشوم صرف تماس بسمار جزوي گرفته است و بس. با آنهم این کتاب کلاسیک را برتسن از زمره کتاب های باارزش دربارهٔ فرهنگ وتاریخ فرهنگی نورستان محسوب میگردد. ناگفته نباید گذاشت که این کتاب راه تحقیق را برای محققین بعدی باز نمود.

مطالعات علمی نورستان را بعد+ زرا برتسن دانشمند شهیر پروفسور (Morgenstierne) که از ناروي میباشد. انجام داد.

Morgenstierna کرسی ریاست سیمینار بین المللی کلتور هندوکش منعقده (Moes Gard دنمارک سال ۱۹۷۰ رانیز بدوش داشت. اصلا وی زبان شناس است وعمري رابه مطالعه راجع کشور عزیزما

بسر برده ولی نه تنها به‌مسایل مربوط به نورستان علاقمند بود بلکه بطور کل به تمام‌زبان هاو مظاهر فرهنگی افغانستان علاقهٔ علمی داشته ودارد.مورگنسترن درسال۱۹۳۹ با کمک و لطف سپه سالار غازی‌شاه‌محمود خان‌مرحوم صدراعظم آنوقت به درهٔ کلاشوم نورستان جهت مطالعه وتحقیق سفر کرد .البته وی اولین دانشمند اروپائی بود که به این‌جا سفر کرد.نتیجهٔ تحقیق‌وی کتابی بسنام The waigali Languageدرسال 1954 ومونوگراف جداگانه‌ئی هم‌در بارهٔ هریک از زبان هایی دیگر نورستان بود .این کتاب سودمندعلاوه برمطالعهٔ تحلیلی‌این زبان موادی دارد که راساً به زبان کلاشه ـ الا ثبت شده که ارزش ثقهٔ‌علمی دارد .

وفرهنگ آن دیار به‌نحوشایسته ئی در آن انعکاس یافته است .

همچنان این دانشمند فهرست لغات زبان کلاشه ـ الا را که به منزله نخستین فرهنگ آن زبان است درینجا گنجانیده است .

علاوتا این‌محقق فاضل نام ارباب انواع ،موهومات‌وقهرمان هاي‌محلی رافهرست‌نموده است .بعضی از داستان های مربوطبه این ارباب الانواع وغیره اثار هامیانه که فرهنگ نورستان ازین‌نگاه‌غنی‌میباشدبه‌حیث کلتور معنوی‌ارجمندی‌بما باقی مانده‌است‌وامروز هم‌تداول‌عام دارد.
داستان سرائی به انواع مختلف آن، ضرب المثل گوئی ورجز خوانی درمجالس و مراسم مختلف به عنوان‌سرگرمی ومشغولیت مردم هنوز درنورستان رائج است. این داستان های متفاوت کلتور ومذهبی باستانی (قبل از 1896)ورابطه انسان با محیط فزیکی و اجتماعی ودیگر گوشه هایی مختلف فرهنگی مردم را انعکاس میدهد .یک عده مردم هم به روایت و سرودن موضوعات فولکلوریک‌مهارت کامل دارند.

نکاتی که‌درینجا گنجانیده شده اکثراً منطقه نورستان مرکزي کلاشوم (درهٔ ـ وایگل)ومناطق همجوار نزدیک آن‌میباشد .منطقه کلاشوم‌را نظربه تاریخ محلی ،لهجهٔ زبان، تقسیمات منطقه (مخصوصاً چراگاها) روش ساختن پنیر به دوبخش‌تقسیم‌شده اند(۱)اول‌وارجن

---

(۱) درکلاشوم نورستان بصورت عموم‌دوقسم پنیر ساخته میشود.قسمت شمال کلاشوم وارجن، پنیر رابه‌شکل مدور که‌تقریباً از چهار تاهشت‌انچ ضخیم میباشده میسازند که این پنیر بنام‌کیلا (Kela)یادمیشودومردم‌شان هم‌بنام کیلا ـ کاره (Kela—kara) یعنی کسانیکه در حصهٔ ساختن همین نوع پنیر ماهر باشند ـقسمت‌جنوب کلاشوم که‌بنام چیما ـ نیشای وپنیر شان بنام آموش (Amoosh) که به شکل دائروی ساخته میشود ومردمیکه این نوع پنیر میسازندبنام آمووش ـ کاره (moosh-kara) یاد می‌شوند، یعنی کسانیکه‌به این‌نوع پنیر مهارت دارند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(Var—jan) (کهلا کاره Kela-kara) که قسمت شمال این منطقه قرار دارد و روستا های ذیل در آن شامل میباشند: وام دیش وایگل (Varamdes — Waigal) بیرام دیش وایگل (Beramdesh—waigal) ژنجیگل Zhanjigal امیش دیش (Amesh-desh) جامچ (Jamach) واتازه (Ataza) (که اخیرا اباد و قابل سکونت شده است) قریهٔ وارم دیش وایگل از نگاه تاریخ محلی اولین جای سردم وار جن میباشد که اجداد آنان مطابق به تاریخ محلی از ولیگل (Vali gal) که در شرق کلاشوم موقعیت دارد به اینجا آمده اند. (۱).

دوم: چیما نیشای Chema-Nishey یا اموش کاره (Amoosh—Kara):

این منطقه در جنوب کلاشوم موقعیت دارد و روستاهای ذیل در آن شامل میباشد: نیشگرام (Nisheigromy)، کیگل (Kegal)، اکون (Akun)، مولدیش (Muldesh) وانت (Vant) واکلا (Akala) یا اسلام آباد. اجداد اولی این مردم از یک جای بنام نکره (Nakara) که در غرب نورستان موقعیت دارد آمده اند.

نفوس کلاشوم ده هزار نفر تخمین شده است که نظر به شرائط دشوار فیزیکی و به نسبت نداشتن سهولت از نگاه صحی نفوس این منطقه بسیار کم تکثر میکند.

حالا به گوشه هایی از فرهنگ عامیانه کلاشوم که با زماندهٔ عنعنات و کلتور باستانی این منطقه میباشد می پردازیم. فرهنگ عامیانه ساحهٔ وسیع را احتوا میکند. ازین جهت برای مطالعه به شکل ذیل دسته بندی شده است.

۱- در سرودها اشعار محلی اساطیر و داستانهای فولکلوریک کلاشوم عوض نام های اصلی روستاها نام دیگری نیز استعمال میشود. این نام ها با همدیگر اشتباه نشوند. هریکی از ین نام نظر به یک خاصیت برجسته به محل و مردم داده شده است. مثلا برای قریه نیشگرام نام موگول استان (Mogol-astan) یا گیری موگول (Gere-Mogol) به معنی جنگجویان به تعداد زیاد) برای جامج گروم دولی استان Grum-duli—astan جائیکه غله جات فراوان مخصوصا گندم زیاد می روید) چیمی بالیم استان Balim-astan جائیکه علف زیاد می روید و این علف حیوانات را نیرومند میسازند، امش دیش، اراسمتان Eramastan، ژنجیگل شورام استان (Svuram-astan) برای وایگل - وای استان Wai—astan و غیره.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول : ـ فرهنگ شفاهی مانند اساطیر،ضرب المثل ها، سرود ها، چیستان ومعما ها ، نام ها، داستانهای کوتاه وغیره.

دوم: فرهنگ نیمه شفاهی .مانند خرافات،مراسم،موسیقی محلی ،رقص های محلی،بازی های محلی و غیره.

سوم: فرهنگ غیر شفاهی : مانند اشارات،هنر های دستی لباس وغذا وغیره .

«باقیدارد»

گلشن

ای رخ تو بها رو گلشن من　　همچو جانست عشق در تن من
راست چون زلف تو بود تاریك　　بی رخ تو جهان روشن من
همچو خورشید وماه در تابد　　حسن تو روز وشب ز روزن من
دست تو طوق گردن دگری　　غم عشق تو طوق گردن من
ماه را راه گم شود بر چرخ　　هرشبی از خروش وشیون من
گر تو یك ره جمال بنمائی　　برزند با بهشت بر زن من
خاك پایت برم چو سرمه بکار　　گرچه داری بیاد خرمن من
رنجه کن پای خویش وکوته کن　　دست جور بلا ز دامن من
راد مردی کنی بدرنبری　　بنهی بار خلق بر تن من
چون درآئی زدر بهم بر پای　　برهان لاله زار سوسن من

تاسنائی ترا همی گوید
ای رخ تو بهار وگلشن من

سنائی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته پوهندوی عبدالقیوم قویم

تحقیق مقایسی در داستانهای رستم وزال و گوراوغلی

بخش دوم

رستم و اوس

۳- آلات وادوات جنگی والبسه در هردو داستان :

پهلوانان داستانهای ملی وروایات حماسی و افسانوی در مبارزه باسخاصمان ومعاندان، از آلات مختلف جنگی استفاده میکردند. بطور عموم آلات جنگی پهلوانان آریانای باستانی وازآنجمله رستم دستان واخلافش ،عبارت بوده است ازشمشیر ،گرز،خنجر،نیزه،سنان،پیکان،سپر ، کمندوامثال آن. این قبیل سلاحها وادوات جنگی که در داستانهای حماسی دری ازآنها تذکر رفته است ، سابقهٔ طولانی دارد ودر آثار زبانهای باختری کهن ومیانه (زبان اوستایی و پهلوانیک یا پهلوی اشکانی) و نیز زبانهای پارسی کهن ومیانه (فرس باستانی وپارسیک یا پهلوی ساسانی) و بعضی از آنها ذکرشده است. چنانکه قراز اظهار پور داود ، در کتاب یسنا درشی درو(darshi dru-سلاح شدیدوسخت)، سلاحی بوده است که از چوب گز ساخته میشد. جزء اول این کلمه بشکل darsh(بمعنی جرات کردن و جسارت ورزیدن)و darsham(بمعنی شدید وتند) در کتیبهٔ بیستون از آثارفرس باستانی نیز آمده است.(۱) یاازسپر(۲)، ژوبین(۳) ،تیر(۴)وشمشیر (۵) ودراثر حماسی ایاتکار زریران سخن

---

۱ - پور داود ، یسنا ، چاپ دوم ، تهران . ۱۳۴ ، ج ۱ ، حاشیه ص ۱۳۶ .

۲ - ملک الشعراء بهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ، بکوشش محمد گلبن ، چاپ سرکز نشر سپهر ، تهران، ۱۳۴۷ ، ص ۶۲

۳ - ایضاً

۴ - ایضاً ص ۶۳ ، ۵ - ایضاً

رفته است . بهمین منوال در داستانهای حماسی وپهلوانی زبان پارسیک ا ز ا ینگو نه سلا حها و ادوات جنگی نام برده شده است .

شاهنامهٔ فر دوسی که قسمتی از آن به شرح کار روا ییهای رستم وا سلاف وا خلا ف او ، اختصاص دارد ، از آلات وسلاحهای جنگنی که این پهلوان به استعمال آنها دست بر ده است ، یاد آور میشود . ابیات ذیل را بحیث شواهد دراین با ب نقل می کنیم :

زمین کرد ه بد سر خ رستم به‌جنگ　　یکی گر زهٔ گا و پیکر به چنگ
بر و ز نبر د آ ن یل ا ر جمند　　به شمشیر و خنجر به‌گر ز و کمند (۱)
همی ر فت رستم چو پیل د ژ م　　کمندی به با زو در ون شصت خم
همه نیز ه و تیغ با رآ و ر د　　سر ان را گر اند ر کنار آ و رد(۲)
نیا مد به گو شت به هر ا نجمن　　کمند و کما ن گو پیلتن(۳)

بعضی از این سلاح ها وآلات جنگی‌در داستان گورا وغلی‌نیز دیده‌میشود، اما برخی ازآلاتی که در این داستان ذکر شده‌است در داستان رستم از آن اثری‌نیست از قبیل تفنگ ،تیاق(چوبی به‌طول در حدود دویا دونیم متر) وسوته Sota یک نوع چوپ‌دستی،احتمالا کو تاهتر ازتیاق. کلمه های تیاق وسوته نمودار آنست که‌داستان گورا وغلی بایک ز ندگی چوپانی‌وبیابانی پیوند می دارد. کلمهٔ تفنگ که‌درین داستان بکار رفته ، اگر توسط راو یان متأخر وگورا وغلی گو یا ن وارد داستان نشده باشد ، نشان د هندهٔ آنست که‌داستان مذکورا سابقهٔ بسیار طولانی ندارد . ا ز آلات جنگی مشترک در داستان گور اوغلی و رستم ، کمان ، کمند وحتی فلا خن میباشد. کمند اساساً یکی از ابزار های قبیله های صحرانشین وگله دار بوده‌است.بنابر تذکر هرو دوتس ،درسال ۴۷۹ ق . م . ، درمیان آریا ییان رواج داشته ودر نقش های ساسانی نزدیک تخت جمشیدجزو ساز وبرگ کامل یک سوار نقش شده‌است . پهلوانان‌آریانا‌باسهارتی که‌داشتند، گاهی بایک‌حرکت وشتاب دشمن ر ابخم کمند اسیر می کردند (۴). باید متذکر شد که طبری کمند را از سلا حهای ترکی میداند .(۵) لیکن این نظر رابدون تحقیق مز ید وارائه‌دلایل مقنع نمیتوان‌صایب انگاشت زیرا د رشا هنا مه (چا پ د بیر سیا قی ج ۱)« کمند کیا نی» آ مده است . اگر قول طبری‌را مو رد تأمل ند ا نیم ، شا ید ا ین سلا ح ا ز آغا ز نخستین جنگ آ ر یا ییان و تو ر ا نیا ن

---

۱ ـ فردوسی ، شا هنامه ، چا پ محمدد بیر سیا قی ، ج ۱ ص ۲۷۰ .
۲ ـ ا یضاً ص ۳۰۸　　۳ ـ ا یضاً
۴ ـ نولد که، حما سه ملی ایران ص، ۱۰۴ .　　۵ ـ طبري ج۱، ص ۲۳۰ .

وارد آریانا شده ومورد استفاده وکاربرد پهلوانان آریایی قرار گرفته باشد . در غیر آن سخن او تحقق نمیتواند پذیرفت . بجای گرز که درداستان رستم ذکر آن رفته است، درداستان گور اوغلی ،از تیاق وسوته استفاده بعمل آمده است .این دو معمولا از چوب ساخته میشده است. و در بعضی جایها چوپانان وگله‌بانان برای دفع گزند د د و دام فعلا نیز از آن استفاده می کنند.

البته یکه پهلوانان داستانهای پهلوانی آریانا و بخصوص رستم جهان پهلوان در مواقع رزم به تن می کرد عبارت از جوشن ،خفتان، ببر بیان، کمربند و امثال آن میباشد . حتی رخش رستم پوشش ضد اسلحه میداشت . پهلوانان داستان گور اوغلی واز جمله اوز گزر در وقت محاربه ازلباسهای جنگی مخصوص کار میگرفتند . این لباسها به مقتضای عصر و زمان پهلوانان قصهٔ گور اوغلی ، خیلی ساده است وآن شامل تکه های ضخیم پشمی بجای خفتان وجوشن وفوته fota بجای کمر بند و نیز موزه وشوالك (نوعی پطلون پخته بی‌یا پشمی) و تیلپك(telpak کلاهی ازپشم یا پوست) بجای خود xod آمده است .

طرز لشکر کشی ومراسم رزم درین داستانها کاملا همسان نیست .واین اختلاف‌ناشی از رسم و رواج زمانهای مختلف میباشد . در آریانای باستانی هنگامیکه نبردی بوقوع می پیوست ،فرمانروا به حکمروایان‌محلی ومرزبانان‌دستورمی‌داد تاسپاه‌را تجهیز کنند(۱) گاهی غیر از سپاه ،عامه‌مردم نیز برای مقابله با اجانب‌و مخاصمان فرا خوانده می شدند . چنانکه در «یادگار زریران» می‌خوانیم که‌وقتیکه ارجاسپ تورانی عزم جنگ با گشتاسپ‌را می‌نماید، گشتاسپ دستور می‌دهد که‌مردم بجز از ۰و بدان برای جنگ آمادگی بگیرند (۲) .

فرمانروایان آریانا دیوانی داشتند که‌نام پهلوانان‌وافراد سپاه به‌گفته‌فردوسی‌نام «مهان‌و کهان» در دفاتر مخصوص آن ثبت میشدوهنگام‌تجهیزلشکر پهلوانان وافراد سپاه‌را از روی‌آن احضار وروانهٔ کارزار می کردند . پس ازآنکه لشکر ازهرسو جمع می‌شد فرمانروا،فرماندهی سپاه را به‌عهده می گرفت ویااینکه کدام‌افسر مقتدر را به این‌وظیفه می گماشت (۳) .لیکن در داستان گور اوغلی ترتیب جمع‌آوری‌سپاه بدین‌نهج نیست امادرجنگها که‌معمولا جنگ خونین‌بایکدیگر

۱— هزارهٔ فردوسی ص ۱۸۴ .

۲— متنهای پهلوی‌بادیباچه یی‌ازساهیارنوایی ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ملك الشعراء بهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ،ص ۱۳

۳— هزارهٔ فردوسی ص ۱۸۴ .

سی‌بود فرماندهی قشون گوراوغلی به عهده اوس گذاشته میشد . در هر دو داستان سوا ره نظام وجود دارد واسپ درنبرد هانقش مهم‌را انجام میداد .در داستان های رستم وگوراوغلی جنگ تن‌به‌تن و کشتی گرفتن یکی‌از اصول عمده رزم آوری بشمار میرود .مثال برجسته این‌نوع جنگ را، رزم رستم‌وسهراب وجنگ اوس وپهلوانان‌هم ردیفش بادیوهای که‌در بسا مواقع مانعی در کارآنها ایجادمی کردندتشکیل میدهد . یکی‌ازخصوصیات مشترك درداستانهای رستم و اوس اینست که قهرمانان هردو داستان بخصوص قهرمان‌اصلی یعنی‌رستم واوس درجنگهای‌تن‌به تن خودرابه طرف مقابل وحریف نبرد خویش‌معرفی می کردند .

۴ـ توصیف، تخیل و مبالغه درهردو داستان :

اساسا درتمام داستانهای پهلوانی توصیف تخیل‌و حتی مبالغه از اجزای مهم بشمار میرود. زیرا داستان پرداز وراوی‌داستان به‌سدد این مسایل قهرمانان داستان‌را به‌مدارج عالی شجاعت و زورمندی‌می‌رساند و یلی را «رستم داستان»می‌سازد .

باید یاد آورد شد که‌توصیف درواقع نوعی از تصویر است وآن در حقیقت‌عبارت از نقاشی وتابلوسازی میباشد که‌شاعر داستان پرداز یاراوی‌قصه به یاری تخیل و اندیشه وقادبه مجسم نمودن مشهودات ومحسوسات طبیعی وجسمانی مانند مظاهر مختلف طبیعت ومجالس بزم‌ومعارك رزم واشال‌آن‌می‌پردازد .در حقیقت تاریخ پیدایش وصف‌در ادبیات(مکتوب‌و نامکتوب)به زمان ارتباط می‌برد که شاعری یا نویسنده بی یاراویی به سرودن بشعر، نوشتن داستان وگفتن افسانه برای‌نخستین بار دست برد . آنا، یکه جنبهٔ توصیفی دارد از راه تصویر وبیان تخیل ،تأثیر عاطفی را برمی انگیزد.شاعر یا راوی قصه، با ایجادتصویر های گوناگون میتواند بر خواننده یا شنونده تأثیر وارد کند و ذهن‌وی‌را برای درك‌داستان آماده سازد. این خصوصیت‌را هم در داستان رستم و هم در قصهٔ گوراوغلی و نیز در سرگذشت اوس به کمال وضوح میتوان پیدا کرد.در این داستان ها،توصیف،تنها از اعمال قهرمانی و زورآزمایی وپیروزی پهلوانان نیست،بلکه از محیط ومحول‌آنان، از ماه ،فصول،گل، سبزه، کوه،صحرا،جنگل، دریا و زیبارویان و امثال آنها نیز هست. برای توضیح بیشتر مثال های ذیل را درین موارد، از شاهنامه نقل می کنیم:

در بارهٔ البرزکوه که سیمرغ در آن آشیان داشت:

یکی کوه دیدم سر اندر سحاب — سپهر بست‌گویی زخارا بر آب
برو بر نشیمن چو کاخ بلند — ز هر سو بر و بسته راه گزند

رفتن رستم بکوه‌سپند :

... شب تیره و تیغ رخشان شده — زمین همچو لعل بدخشان‌شده(۱)

۱ـ فردوسی، شاهنامه ، چاپ محمد د بیرسیاقی، ج ۱ص ۲۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز بس دارو گیر وزبس موج خون تو گفتی شفق زآسمان شد نگون...

هر قسمتی از شاهنامهٔ فردوسی و یا آثار سنتوریکه به موضوع زال و رستم و یا اخلاف وی ارتباط دارد، حتماً، توصیف و تخیل در آن موجود است. در هر جاییکه توصیف با تخیل توأم باشد بر سخن گیرایی بیشتر بخشیده و بر زیبایی کلام افزوده است. شواهد ذیل از شاهنامه، برای تأیید این مدعا نقل می گردد:

جنگ رستم با افراسیاب :

بد و گفت زال، ای پسر گوشدار یکه امروز با خویشتن هوشدار
که آن ترک در جنگ نزاید هماست دم آهنج و در کینه ابر بلاست
درفشش سیاهست و خفتان سیاه زآهنش ساعد و زآهن کلاه
همه روی آهن گرفته به زر درفشی سیه بسته بر خود به بر
بیک جای ساکن نباشد به جنگ چنین است آیین پور پشنگ
نهنگ او ز دریا بر آرد بدم ز هشتاد رش نیست بالاش کم
از او خویشتن را نگه دار سخت که مردی دلیرست و بیدار بخت
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب (۱)

گرفتار شدن اولاد بدست رستم:

...شب تیره چون روی زنگی سیاه ستاره نه پیدا نه تابنده ماه
تو خورشید گفتی به بند اندرست ستاره به خم کمند اندرست (۲)

آمدن تهمینه به نزد رستم:

... یکی بنده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست
پس پرده اندر یکی ماه روی چو خورشید تابان پراز رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند
دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
دو برگ گلش سوسن مي سرشت دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بنا گوش تابنده خورشید وار فرو هشته زو حلقهٔ گوشوار
لبان از طبرزد زبان از شکر دهانش مکلل به دو گهر

۱ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ سیاقی، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲ـ ایضاً ص ۳۰۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ستاره نهان کرده زیر عقیق　　توگفتی و را از همه آمد رفیق
روانش خرد بود وتن جان پاک　　توگفتی که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیردل خیره ماند　　برو بر جهان آفرین را بخواند (۱)

بدین ترتیب موارد زیادی هست حاکی از توصیف اعمال قهرمانی و یا احوال و اوضاع متعلق به این پهلوان که نقل همهٔ آن بدون تردید سخن را به درازا میکشاند. در این شکی نیست که اکثر این توصیفها که از تخیل شاعر منشأ میگیرد عاری از مبالغه نیست. اگر به خطا نه رفته باشیم گاهی این مبالغه بر گیرایی شعر و بیان موضوع تأثیر خوب می بخشد. ازموارد یکه بیشتر مبالغه آمیز به نظر میآید توانایی وقوت رستم است که بیش از حد قوای بشری گفته شده است. بتأسی از همین قوت است که جهان پهلوان درختی را بی‌زحمت از زمین میکندو این درخت وشکار در دست او مانند یک پر وزن ندارد:

... چوآتش‌پراگنده شد پیلتن　　درختی بمجست از دربابزن
یکی نره گوری بزد بر درخت　　که درچنگ او پر مرغی نسخت (۲)

از رهگذر همین قوت رستم است که هر چیز یکه به چنگ وی میافتد وبرآن فشار واردمیکند بی درنگ خرد میشود واز کار باز میماند. مثلا رستم طوری دست مردمازندرانی را می فشارد که وی از اسپ بر زمین می افتد. (۳) سنگی راکه هفت پهلوان دیگرنه میتوانند از جای تکان دهند او به تنهایی به دور می اندازد و باگذاشتن پای برسنگ آنرا خرد می کند. (۴)
این وضع سبب اذیت او میشد، از خداوند خواست که مقداری از وزن او کاهش یابد. خوراك او نیز متناسب با این جسم قوی او بود. در کودکی دهدایه اوراشیر میداد (۵) وچون اندکی بزرگ شد، باندازه

۱—فردوسی شاهنامه چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۱ ص ۳۸۸
۲—ایضاً ص ۳۸۵
۳- بدان خنده اندر بیفشرد چنگ　　ببردش رگ از دست و از روی رنگ
نشد زور از آن مرد زورآزمای　　زبالای اسپ اندر آمد به پای
۴- چنین گفت رستم بدان هفت گرد　　که روی زمین را بیابید سپرد
که گر سنگ را او بسر برشدی　　همی هرد و پایش به دو، در شدی
۵- به رستم همی داد دایه شیر　　که نیروی مرد است و مرما به شیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پنج مرد غذا میخورد (۱) به همین ترتیب راجع به رستم در شهنامه توصیف هایی آمده است که بدون شك در لباس مبالغه میباشد. (۲)

در داستان گور اوغلی نیز توصیف زیاد است. توصیف از اعمال پهلوانان از قیرو بانحو حیرت آوری از تنومندی و پرو بر زا و زگزر، از خو برویان در بار گور اوغلی، از پسران و دختران اوس خان، از پریان کوه قاف، از مظاهر مختلف طبیعت و امثال آن. چون داستان گور اوغلی در افغانستان بصورت شفاهی گفته میشود بنابران در صحنه سازی ها و توصیف ها نحوهٔ تخیل وذوق گور اوغلی گوی دخیل است. وی برای جلب توجه شنونده وصف های عجیبی را در مورد قهرمانان داستان بیان میدارد، به روی هم توصیف و تخیل در داستانهای گور اوغلی همانند داستان رستم چه در شاهنامه و چه در آثار دیگر مبالغه آمیز میباشد.

یکی از مواردی که میتوان بحیث مثال یاد آور شد داستان «میلهٔ دشت طلایی» است. در این داستان درباره «اغه جنس» Aghajinos) زن گور اوغلی توصیفهایی آمده است که حاکی از چگونگی ارایش کردن او به نحوی مبالغه آمیز میباشد و آن طوری است که مشاطه ها او را در آیینه خانه مخصوص که صرف از برای آرایش اولوازم مورد ضرورت در آن تعبیه گردیده است آرایش می کنند. لوازمیکه برای آرایش بکار برده میشود کاملاً محلی میباشد و متناسب است با وضع عصر زندگی گور اوغلی و یا اینکه ذوق گور اوغلی گوی که متاثر از ظواهر زندگی عصر خودش میباشد بعضی از آنها را در این داستان وارد کرده است.

همین قسم صحنه های توصیفی متعدد از قبیل اسپ دوانی و بزکشی اوس خان که سردم از دیدن آن انگشت حیرت به دندان می گزیدند، قابل یاد آوری است. و نیز توصیف خالدانه دختر احمد خان سامای گور او غلی که وصف زیبایی او به نحوی مبالغه آمیز در داستان میله دشت طلایی آمده است.

در جاهای که این توصیف به سرحد مبالغه و اغراق کشانیده میشود یکی هم توصیف از «قیر» گور اوغلی میباشد. بحیث مثال وقتیکه گور اوغلی به سواری قیر برای نجات ینگه اش از چنگ ایل قره یکی از خوانین روائه دیار او میشود قیر از یك سوبه سوی دیگر در یامی جهد و چون پرنده یی از فراز دیوار قصد ایل قره پرواز می کند. همچنان در داستان اوس خان و یادگرفتن علم کشمیر آمده است که جادوگران اوس خان را باقوهٔ جادو به گونه گون صورت می آزارند و بهر جا آواره اش می کنند، اما وی به مدد دختری که این پهلوان چندی در خانه اش بود و باش داشت و او و پدرش در ساحری ساهر بودند نجات می یابد و نظایر این مشابهها -

---

۱ـ بدی پنج مرده مرا و راخورش — بماند ندسردم از آن پرورش

۲ـ به تنها یکی گور بریان کنی — هوار ابه شمشیر گریان کنی

تمام این موارد مبالغه آمیز است واین خصوصیت در داستانهای عامیانه واساطیری به ملاحظه میرسد وبه واقعیت بسیاری از موضوعات آنها نمی توان ایقان حاصل کرد .

۵-نیروهای زیانکار در هر دو داستان:

درداستانهای عامیانه‌واساطیری ازنیرو ها یکه درکارپهلوانان‌مشکلاتی ایجاد می کنند،از قبیل:دیوان ،جادوگران ،اژدهاوینام نیروی زیانکار رواهر یمنی‌خوانده‌شده اند ، نیزسخن هست . اینهاهرچند باپهلوانان داستانها نمی ستیزند، لیکن پایان کارشان‌بجز از نابودی چیزی نیست . این‌موجودات نه‌تنهادر ادبیات عامیانه دری‌اثرگذاشته اند بلکه‌در ادبیات‌زبانهای‌اوستایی‌وپهلوی اشکانی‌وساسانی ونیزداستانهای‌هندی‌دوره های‌مختلف ازآنان‌به‌زشتی‌یادشده‌است. در ادبیات‌سایر زبانهانیز سرگذشت‌شان‌به‌همین‌منوال میباشد .

بحیث‌مثال دیودراوستا. یك‌موجودزیانکارازردیف‌اجنه واشباح است که‌زردشت مانند همه اقوام‌زمان‌خود برای‌آنان‌موجودیت‌واقعی‌و خارجی قائل‌بود(۱). در اوستا دیو هاوجاد وان وپریها درعرض‌هم‌قرار دارند. جادودراوستابشکل«یاتو» آمده‌است.این کلمه‌بجزازگاثاها درسایرقسمتهایی از اوستا همیشه با پری یکجا آمده است. در پهلوی‌یاتو کیه(جادو یی) ویاتوك (جادو) گویند . یاتودراوستا به‌همان‌معنی است که‌امروز درزبان‌دری‌از کلمه جادوارا‌ده میشود . وآن‌عبارت‌است ازسحروساحری. دراوستابه شدت‌تمام‌بر ضدآن‌سخن رفته‌وازگناهان‌بزرگ شمرده شده است. پری در اوستاپیر یکاتقریبا بهمان معنی است که دردری داردوآن عبارت‌از یك موجودلطیف بسیار زیباست که‌بواسطه حسن‌وجمال‌خود انسان‌راسی فریبد. این کلمه درگاثاها نیامده.درسایرقسمتهای اوستا پری‌جنس‌مونث جادواست که ازطرف‌اهریمن گماشته‌شده تامزدیسنا رااز راه راست‌منحرف سازد واز اعمال‌نیك بازدارد. چنانکه‌یکی ازاین‌پریها موسوم‌به خنه‌ثئیتی گرشاسپ‌را فریفته‌بود (۲)

در روایات ملی‌آریانا ازظهور کیوسرث‌تا دوره‌گشتاسپ‌همواره سخن‌ازدیوان‌رفته است. ازمیان فرمانروایان آریانا کاووس برای فتح مازندران‌برخاست‌ودرپی‌آن‌شد تادیو ان‌آنجا رامضمحل سازد. لیکن‌درآنجادچارجادوپهای دیوسپید شد تاسرانجام رستم‌جهان‌پهلوان‌بجنگ‌دیوسپیدرفت‌و او رانابود ساخت وکاوس وپهلوانان وسپاهیان اورانجات داد (۳)

پس از جنگ ما زندران و برانداختن‌دیوان آن‌دیار دیگرد رشاهنامه

۱-وندیداد، اوستاترجمه‌ودیبا چه‌ازموسی جوان ، تهران ۱۳۴۲ دیباچه‌ص ۲۴

۲— پورداود ،یشتها ج۱، چاپ دوم، از انتسارات طهوری ،۱۳۴۷ص ص ۱۳-۱۴

۳— صفا،ذبیح الله،حماسه‌سرایی درایران،ص‌ص ۶۰۲—۶۰۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن از دیوان نیست، تا داستان اکوان دیو که رستم دستان با او به نبرد برخاست و او را از پای درآورد. علاوه برآن از دیوان دیگر که با رستم نبرد داشتند وعبارت بودند از اولاد، پولادوند، ارژنگ وامثال آنان، در شاهنامه اطلاعاتی موجود است. (۱) دیوان به تعبیر شاهنامهٔ فردوسی، موجودات هیبت ناک، دارای مویهای دراز وپوست سیاه ودندانهای دراز بود ند، چنانکه در ابیات ذیل از شاهنامه می خوانیم:

سرش چون سر پیل و مویش دراز — دهان پر ز دندانها چون گراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه — تنش را نشایست کردن نگاه.

از موجودات زیانکار دیگر که در داستان رستم نقش دارد، اژدهاست. این کلمه در متون اوستایی وپهلوی بشکل «اژی دهاک» آمده وآن موجود بسیار مخوف است. در خوان سوم از هفتخوان رستم داستان جنگ رستم با اژدها آمده است که رخش رستم پوست آنرا به دندان می کند وسپس رستم با شمشیر آنرا پاره پاره می نماید. (۲) دیگر از موجودات زیانکار که با رستم مقابل میشود ومیخواهد او را با حیله وسکر بفریبد، جادوگر است، اما رستم او را نابود می سازد. فردوسی موضوع رستم و جادوگر را چنین بیان می کند:

... بگوش زن جادو آمد سرود — همان چامهٔ رستم و زخم و رود
بیاراست رخ را بسان بهار — وگر چند زیبا نبود شان نگار
برستم آمد پر از زرنگ و بوی — بپرسید و بنشست نزدیک اوی
تهمتن به یزدان نیایش گرفت — جهان آفرین را ستایش گرفت
که دردشت سازندران یافت خوان — می ورود با میگسار جوان
ندانست کو جادوی ریمنست — نهفته برنگ اندر اهریمنست
یکی طاس می بر کفش برنهاد — زدادار نیکی دهش کرد یاد
چو آوازدادا زخداوند مهر — دگرگونه برگشت جادو بچهر
روانش گمان ستایش نداشت — زبانش توان نمایش نداشت
سیه گشت چون نام یزدان شنید — تهمتن سبک چون بدو بنگرید
بیندا خت از باد خم کمند — سر جادو آورد تا گه ببند
بپرسید و گفتش چه چیزی بگوی — بر آنگونه کت هست بنمای روی

۱ ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ محمد دبیر سیاقی ج ۱، ص ص ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۱۳
۲ ـ ایضاً ص ۳۰۲ - ۳۰۴

یکی کند بسیری شد انـدر کمـند بر آژنگ ونیرنگ و بندو گزند
سیا نش به خنجر بد و نیم کـرد دل جادو انرا پر از بیم کرد(۱)

اوس خان همچون رستم گاه گاهی با دیوان، جادوگر ان، اژدها وستی حیو انات درند، هیبت ناک از قبیل شیر مقا بل شده و آنها را یا اسیرگرفته ویا کشته است. چنانکه نخستین برخورد اوبادیویی در ضمن مسا فرت به کشمیر در میان شهرچمبل و محل اخیرالذکر صورت گرفت. گوراوغلی گو یا ن چاه آب ولا یت تخار از آن برخورد بدین نهج حکایت می کنند: که اوس خان ویك پهلوان دیگر به عزم شکا رازشهرچمبل(۲) بیرون شدند. چون به سرسرز قلمرو گور اوغلی رسیدند در فاصله دورقلعه یی به نظر آ نا ن ر سید . بسوی آن قلعه روان شدند .وقتیکه به نزدیك قلعه رسیدند، دیدند پیش روي دروازه قلعه د یو ی خوابیده است .اوس نعره یی زد دیو بیدار شد. نخست پهلو ان همرا هش باوی مصا ف داد ولی کاری از اوساخته نشد . بعد نوبت اوس خان رسید اوباد یو در آ ویخت . بار اول نتوانست اورا از پای درآورد ، بنابران به وی پیشنهاد کرد تالحظـه یی استرا حت کنند و سپس به زور آزما یی بپردازند .دیو موافقت کرد .پس از لحظه یی مجدد آ باهم مصاف دادند. اوس خان از خدا وند خواست تا او را بر آن دیو غالب سازد. اوس خان بعداز تلا ش زیاد اورا برزمین زد میخواست سراز تنش جد اکند . لیکن دیو به اوس خان پشنها د کرد که اگر از کشتن او در گذرد تازنده باشد غلام او خواهد بود .اوس قبول می کند وبیني اورا سور اخ می نماید وریسمانی را از سو راخ بینیش می گذراند وسر ریسمان را بدست پهلوان همراه خود می دهد تاباوی به شهر چمبل برگرددو به گوراوغلی تسلیمش کند .

همین قسم اوس خان درسفر کشمیر باجادوگران متعددروبروشد .گزند ها یکه ازطرف آنا ن به اوس خان رسید نتوانست اورا از پای درآ ورد . بالاخره برآنها پیروزشد و همه را مطیع خودساخت همینطور درضمن سفر دیگربا اژدهای که راه کار وانیان راسدود ساخته بود مصاف داد و آنرا به زحمت زیا د بکشت .

بتاسی از مطالب فوق بنیا د نظر آنانیکه داستان گوراو غلی را از د اشتن جنبه ها ي اساطیری عاری میدانند ،استوا ری خود را از دست میدهد .چنا نکه ازجمله بهروز تبریزي نویسند ، کتا ب «در شناخت اد بیات واجتما ع» درباره داستان گور اوغلی چنین می نویسد :«در میان داستانهاي حماسی فولکلوریك کور او غلو از همه انسانی تراست .در ین داستان ها ازنیروی فوق طبیعی اژد ها

۱ـ شاهنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی ، ج ۱، ص ص ۳۰۵ - ۳۰۶ .

۲ـ باوصف جستجوی ز یاد در آثار جغر افیایی وغیر متاسفانه محل و قو ع این شهرمعلوم شده نتوا نست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیو وپریان گوناگون اثری نیست. گره کشا یی کارها هوش وزحمت آدمی است . کور او غلو مظهر «بارزه انسان است با نیرو ها ي پلید جامعه» . (۱) با ید خا طر نشا ن ساخت که بـدو ن اطلاع کلی و در نظر داشتن تمام خصوصیات ومحتو ای یک اثر نمیتوا ن قضاوت درست و سا لم در بارهٔ آن بعمل آورد .طوریکه سادر گذشته یاد آور شدیم ،در روایات شفا هی گور اوغلي موجودات انسا طیری از قبیل دیو واژ د ها وجود دارد. حتی از قول صمد بهر نگی نو یسنده کتاب« کور او غلو و کچل حمزه» مستفاد میشو د که در روایات آذری این داستان نیز از دیو تذ کر ی بعمل آمده و گویا گو ر اوغلی با دیوان مصاف بی داده است.چنانچه صمد بهر نگی در ا ین کتاب از قول گور او غلی می نو یسد : «به هر دیاري که سفر کردم دیو ان را به تنگ آوردم(۲)» بدین سبب نظر بهرو ز تبریزی از سا حهٔ وا قعیت بدور می ر و د .

خلا صه با تذ کار موضو عات متعدد گـذشته میتوان استنتاج نمود که داستان رستم و اوس خان با هم شبا هتها یی د ارند ودرین میان امکان تاثیر داستان رستم بر داستان اوس خان محسوس است.

۱ــ بهروز تبریزی، درشناخت ادبیات واجتماع ،چاپ دوم ،ازانتشار ات کتا ب نمونه ،تهران ۱۳۵۱ ص ۲۶ .

۲ــ صمد بهرنگی، کور اوغلو وکچل حمزه ص ۱۲ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهندوی محمدعمرزاهدی

عدد در زبان دری

درین تحقیق به صورت تطبیقی وعملی نشان داده خواهد
شد، که خلاف عقیده عمومی، کلمه های کتاب،
پیانه... به ارتباط عدد دارای ابهام میباشد. همچنان
نشانه های مفرد و جمع بیان خواهد گردید. علت
تشکیل کلمه ها یی چون اطفالها، سعایب ها... توضیح
میگردد. بین انواع کلمهٔ یك، چه از نگاه معنی و چه
از نگاه وظیفهٔ دستوری تفکیك خواهد شد.

۱ ـ معمول ترین مفهوم مقولهٔ عدد عبارت از تشخیص مفرد وجمع است که در زبانهای مختلف جهان دیده میشود. واضحاً تشخیص مفرد و جمع به درك این مفهوم بستگی دارد که اسم قابلیت شمارش (یك، بیش از یك) را دارد یا اینکه بصورت مجموع و کلی راجع به آن سخن گفته میشود. میتوان گفت که عدد یك مقولهٔ اسم است، زیرا هرگاهیکه اسم به ذهن خطور میکند مفاهیم انفرادیت، اجتماعیت و کلیت توام با آن در ذهن میآیند.

گرچه به نگاه اول فرق بین «یك» و بیش از «یك» ساده بنظر میخورد مگر بسیار مهم است بدانیم که آنچه بحیث یك شی بیش از یك شی یکدسته از اشیاء یا یك مجموعه مواد غیر مفرد (اسم جنس) محسوب میگردد تا اندازه یی قابل ملاحظه متعلق به ساختمان کلمه های زبانهای مختلف است. یعنی تقسیم بندی جهان از نگاه اسم قابل شمار، اسم جمع واسم غیر قابل شمار در زبانهای مختلف فرق دارد. مفهوم شمارش در ساختمان لغوی تمام زبانهای بشر بصورت ذاتی وجود دارد، زیرا تشخیص صنف اسم بذات خود ایجاب مفاهیم انفرادیت وتعدد را می نماید. پس عدد یك مقولهٔ

اسمی است که از جملهٔ وجههٔ ذاتی اسم‌میباشد. (۱)

مشابه صنف عدد در غالب زبانهای جنوب‌شرق آسیا وبعضی‌از زبانهای دیگر، از آن جمله زبان دری سیستم صنف بندان Classifiers (۲) وضع شده است که تعداد، اندازه مقدار معدود را نشان میدهند. این کلمه های‌قرار دادی مناسب‌معدود متد اول گردیده که‌میان صفت شمارش ومعدود میاید (۳). عدهٔ‌ازین کلمه های متداول در زبان دری عبارت‌اند از تن نفر، جلد، رأس، حلقه، تخته، قبضه، عراده، قرص، دانه، باب، زنجیر، اصله . . .

۲ ـ چنانکه قبلا گفته شد عدد یک‌مقولهٔ اسمی است که از جملهٔ وجههٔ ذاتی اسم میباشد یعنی درساختمان هر اسم در جملهٔ وجوه تشکیل دهندهٔ ذاتی آن‌و جههٔ‌عدد موجود است.(۴) وقتیکه سیمای عدد گفته میشود منظور ما آنست که‌اسم شمارشی‌است یاغیر شمارشی واین پدیده بانظر داشت عین سیما یا به شکل مثبت یابه شکل منفی نشان دادمیشود، مثلااسم قابل شمار سیمای (+شمار)واسم‌غیر قابل شمار سیمای(ـشمار) را دارا میباشد. هرگاه‌اسم قابل شمار باشد یادارای‌نشانه‌است‌ویا بی‌نشانه‌میباشد. یعنی دارای‌سیمای(+نشانه) یا(ـنشانه) میباشد.

اسم قابل‌شمار‌بی‌نشانه‌به رابطه‌عدد مبهم‌است. ولی‌تاکنون غالباً چنین گفته‌شده‌است که‌اسم مفرد آنست که‌بر یکی دلالت کند مانند اسپ، مرد، پیاله. جمع‌آنست که بردو و بیشتر دلالت کند، مانند اسپان، مردان، پیاله ها (۵) دربن‌نوشته چنین ادعا میشود که کلمه های‌اسپ، مرد

---

1. Lyons. 1968. pp. 281—283.

2. Lyons. 1968. p. 288.

۳ ـ بصاری، ۱۳۴۸، ص‌ص ۳۰۱ـ ۳۰۲.

۴ ـ جهت معلومات بیشتر راجع به انواع سیماواینکه چطور نشان داده میشوند رجوع شود به زاهدی ۱۳۵۴ ص ص ـ۱۷ـ۱۹، ۳۳، ۳۴.

۵ ـ جهت معلومات بیشتر رجوع شودبه: مشکور ـ ۱۳۴۶ ص ۲۴، بصاری، ۱۳۴۸ ص ۵۸. حمیدی، ۱۳۴۷ ص ۳۸ـ ۴۱، ۱۳۴۹ ص ۹۶ ـ همایون‌فرخ ۱۳۴۸، ص‌ص ۲۰۳ـ۲۷۵. لمپتن ص‌ص ۸ـ۹، گلا ـمن ص‌ص ۱۷ـ۱۸.

پیا له، چو ن بی‌نشانه اند بین مفرد وجمع مبهم میباشد (٦) یعنی هم تعبیر مفرد وهم تعبیر جمع بر انها ممکن است .بعبارت دیگر اسمای قابل شمار بی نشانه برابطهٔعدد دارای سیما های‌مثبت ومنفی د ر عین وقت‌میبا شندوچنین نشان‌داده‌میشو ند (+ و - مفرد) جهت وانمود سا ختن ا ین مفهو م چند مثال ذیل ارائه‌میگر دد.

فرض کنید شخصی‌در راه بایکی از آشنا یان خودملاقی میشو د ودرضمن احوال پر سی‌وا قف میگردد که آشنایش از بازار میاید . ازوی می پرسد :

۱— چه خر یدی ؟

درجواب گفته‌میشو د:

۲- کتابچه وقلم خر ید م .

ازجمله (۲) چه مفهومی گرفته میشود ؟آیا گوینده تنهایك کتابچه ویك‌قلم‌خریده است‌یابیش ازان ؟تا جاییکه به‌تعداد کتابچه وقلم ارتباط داردمعنی‌این جمله‌واضح نیست . شایدگوینده یك کتابچه ویك‌قلم خریده‌باشد. شایدوی‌یك کتابچه وچندقلم خریده‌باشد،شاید هم‌چند کتابچه و یك قلم خریده باشد ،امکان‌دارد او بیش‌از یك‌قلم و بیش از یك کتابچه‌خریده باشد .

بهمین جهت است که‌بسیار احتمال دارد درصورتیکه شخص‌علاقمند باشد . بپر سد .

۳-چند کتابچه وقلم خر یدی ؟

پیدایش این سوال بذات‌خود بر مبهم بودن معنی کلمه های« کتابچه»و«قلم»دلالت‌میکند . بهمین‌گونه وقتی گفته‌میشود .

۴- در کتابخانه کتا ب ا ست .

مقصدآنست که‌ازجمله انواع اشیاء یك‌نو ع آن‌یعنی کتاب در کتابخانه‌موجوداست . ازین‌جمله چنین‌استنباط میگردد که‌در کتابخانه بیش‌ازیك کتاب‌وجوددارد و کلمه« کتاب»معنی‌جمع ر ادارد . جهت‌اینکه این‌مفهوم واضح ترشود یك مثال دیگر که‌یك‌جنبه دیگر اسم قابل شمارش‌بی‌نشا نه را می‌نمایاند پیشکش می نما ئیم .

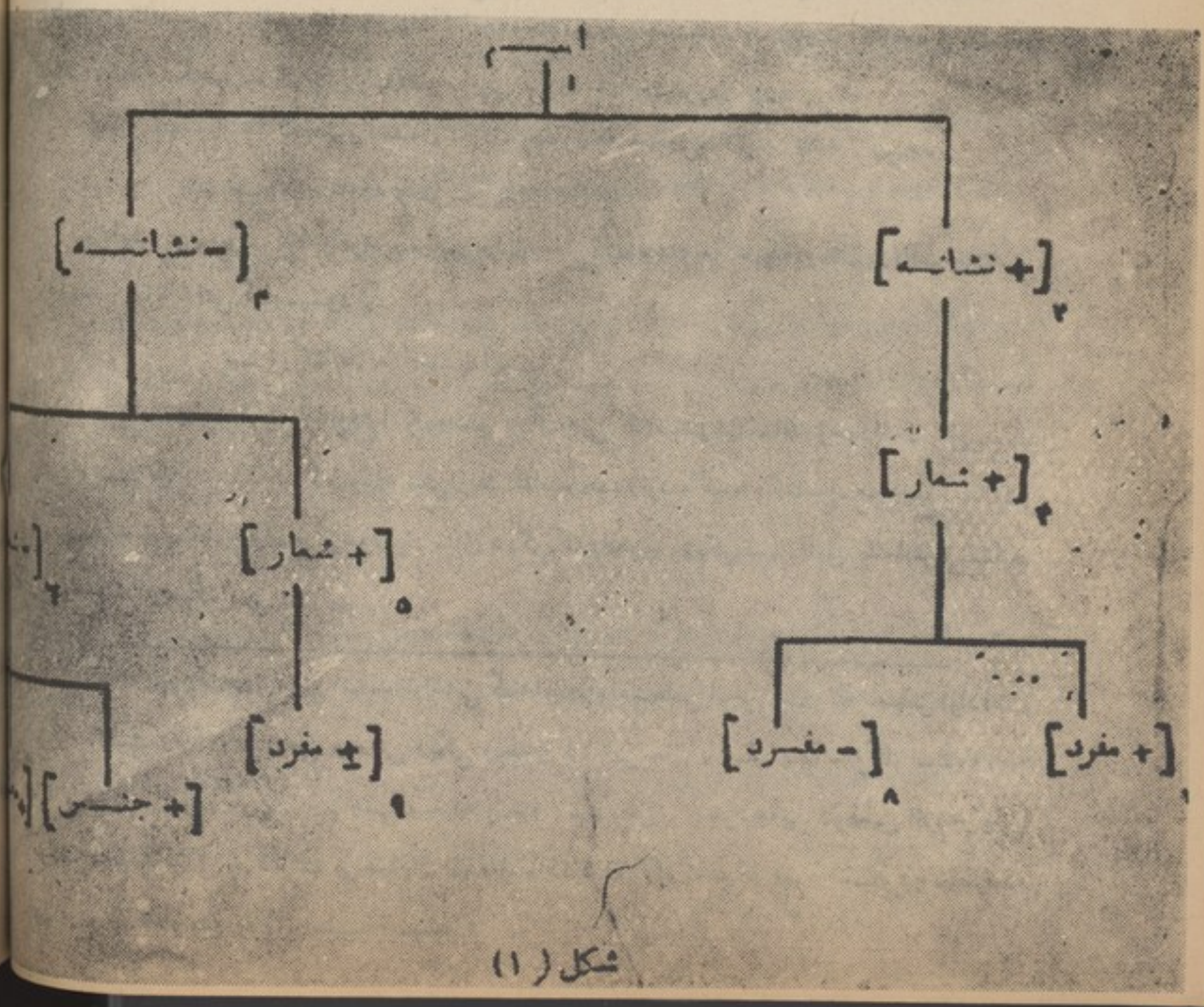
---

٦ - به حوالهٔ محمد معین، احمد خراسانی گفته‌است:«اسم‌جنس اسمی‌است که معنیش آزاداست از قید کلیت وفردی ومبهمی ومعینی ویکی وچندی وبا این حال باهمهٔ اینها سازگار است‌مانند: مرد ، دریا ، کوه (معین . اسم جنس ومعرفه ونکره ۱۳۴۱ ص ۸)خود معین درهمین اثر(ص۵ ۱) گوید :اسم عام . . . دلالت بر همهٔ ان طبقهٔ اسم دارد وقتیکه ما میگو ییم «اسپ» در خاطرتمام این نوع جا ندار بطو ر کلی متصو ر میشو د . »

۵- کتاب رفیق خوب انسان شده میتواند .

درجمله (۵) کتاب نه مفرداست ونه جمع، بلکه اسمی است که بر تمام افراد نوع دلالت میکند. در جمله «۵» کلمهٔ کتاب بحیث مقوله عام generic استعمال شده است. پس میتوان نتیجه گیری کرد که اسمای قابل شمار بی نشانه یامفرد استند یاجمع یا اینکه بحیث اسم مقولهٔ عام استعمال میشود . اکنون آنچه راگفته ایم بصورت یک شکل که تقسیم بندی اسم راد ر زبان دری ازلحاظ نشانه بتواند ارائه نماید تمثیل می نمائیم .

این شکل نشان می دهد که اسم به ارتباط عدد در زبان دری یا بانشانه میباشد. یابی نشانه. اسم بانشانه حتماً قابل شمار است که یا مفرد است یاجمع . همچنان اسم بی نشانه یا اسم قابل شمار ست یااسم غیرقابل شمار . چنین بنظر میخورد هنگامیکه بین شکل مثبت و منفی یکی از سیما های یک کلمه تمیز نشود ابهام بوجود میاید واین پدیده را شکل « ۱ » بخوبی نشان میدهد .



شکل (۱)

جمله های «۲و۳و۴» نیز وانمود کنندهٔ این حقیقت میباشند. جهت سهولت رجعت به سیماهای که در شکل «۱» استعمال شده اند هر شکل سیماتو سط یك عدد نشانی شده . اعداد «۲و۳» .

شکل «۱» بالترتیب شکل مثبت ومنفی عین سیمارانشان میدهند. بهمین قسم اعداد «۴و۵» شکل مثبت سیمای شمارو «۶» شکل منفی همان سیمارا بیان میدارد .رقم «۷» شکل مثبت سیمای مفرد، رقم «۸» شکل منفی سیمای مفرد ورقم «۹» شکل مثبت ومنفی سیمای مفرد رامی نمایا ند . ملاحظه کنید که در «۹» بین صورت مثبت و منفی سیمای شمار تمیز نشده وابهام بو جود آمده است . به منظور نمایاندن حقایق درین شکل سه سیما که عبارت از «نشانه»، «شمار»، «مفرد» باشند بکار برده شده اند. سیماها غالبا بصورت سیماهای دوتایی binary features نشان داده میشوند، یعنی عین سیما هم به شکل مثبت و هم به شکل منفی نشان داده میشود .مفاد اینگو نه نشاند هی درا ینست که تعدادی تمام میگردد یعنی تعداد سیماها به کمترین عدهٔ ممکن تنزیل یابد. دیگر اینکه دو پدیده ازنگاه عین سیما- شکل مثبت ومنفی آن- مطالعه ومقایسه شده میتوانند.

«۳» درچند جای این نوشته کلمه نشا نه وهم سیمای نشانه ذکرشد ولی تاکنون توضیح نگردیده است که مقصد از نشا نه چیست .

نشا نه چنا نکه در بن نوشته بکار برده شده است، عبارت از یك اصطلاح است وبر مورفیم هایی دلالت صنعا ید که بصورت واضح نشاند هندهٔ «یك» یا «بیش از یك» میباشند. مورفیمیکه در زبان دری نشاند هندهٔ «بیش از یك» است دارای دو شکل میباشد و امکان دارد که بصورت پساوند بر هراسم قابل شما ر بیو ندند .جدول ذیل شکل های مورفیم جمع را نشان میدهد.

نشانه جمع

ها	ان

شکل (۲)

باید متذکر شد که فرق بین این دو شکل مورفیم جمع به تدریج کم شده میرود که درنتیجه تعریف صیغهٔ جمع در زبان دری بسیار ساده ساخته شده است. گرچه در نگارش شکل (ان) استعمال میگردد و لی درگفتار، بدون استثناء، شکل (ها) معمول است، قاعده جمع بستن در دری میشود بدینگونه طرح گردد :

۶ ـ اسم قابل شمار بی نشانه + مورفیم جمع ——— > اسم‌قابل‌شمار+ها
اسم‌قابل‌شمار+ان

فورمول (۶) نشان میدهد که هر اسم قابل شمار بی نشانه قابلیت پیوست به مورفیم جمع را دارد. اما به مجردیکه نشانهٔ جمع را گرفت بار دیگر نمیتواند به نشانه جمع بپیوندد. مثلا، میتوان از کلمهٔ پسر جمع (ان) یعنی پسرها یا پسران را بدست آورد. همچنان از کلمه «کتاب» کلمه (کتابها) حاصل میشود. مگر از کلمهٔ «کتابها» هیچ گاه کلمه «کتابهاها» بدست نمیاید. زیرا قانون جمع دری میگوید هرگاه کلمه بی نشانهٔ جمع را نداشته باشد فقط برای یکبار میتواند علامهٔ جمع را بگیرد. هنگامی که اسمی نشانهٔ جمع را گرفت تقاضای قانون جمع ارضاء میگردد و از تطبیق مجدد قانون جلوگیری میشود. اما اگر اسمی علامهٔ جمع دری را نداشته باشد، ولو که در زبان دیگری جمع هم باشد، باز هم قانون جمع بستن دری برآن قابل تطبیق میباشد. از ینجاست که به کلمه هایی از قبیل: اسرار ها، مشکلات ها، کواکبان، عجایبها، منازلها، اجزاء ها، حروفها ... مواجه میشویم. گرچه شاید مخاطب (خواننده یا شنونده) به متکلم (نویسنده یا گوینده) خرده گیری نماید و این کلمه ها را جمع الجمع نام گذاری نماید، مگر متکلم در بکار بردن این کلمه ها از نگاه دستور زبان دری مرتکب هیچ گونه خطایی نگر دیده است. بلکه او دانش دستوری خودرا براین کلمه ها تطبیق نموده است.

استعمال این گونه کلمه ها دلالت بر کمی دانش شخص راجع به زبان عربی می نماید نه راجع به دستور زبان دری. از همین سبب است که این «گونه اشخاص ها» (۷) هیچگاه (کتاب ها ها) نمی گویند ولی به مراتبها، کلما تها، اعضا ها، واطرافها را استعمال میکنند. از همین قبیل است استعمال کلمه های افراد و اعضاء. تا آنجاییکه به دانش دستوری یک دری زبان مربوط است این دو کلمه جمع نیستند. بنا بران بسیار شنیده شده که به اتکاء دانش دستوری زبان دری گفته اند.

۷ـ احمد صاحب منصب نیست افراد است.

۸ـ من در تدریسات ثانوی اعضاء استم.

(۴) ـ چنانکه قبلا گفته شد شکل ساده یعنی شکل بی نشانه اسم قابل شمار بین مفرد و جمع مبهم است. (۸) اما شکل با نشانهٔ اسم قابل شمار یا مفرد است یا جمع. صورت جمع و قانون جمع سازی را بصورت مختصر شرح کردیم واکنون جای آنست که نشانهٔ مفرد تا آنجایکه مناسب و مرتبط به موضوع است تشریح گردد.

۷ـ درین جمله عمداً صورت جمع دری کلمه های جمع عربی بکار برده شده است.

۸ـ معین در رساله مفرد و جمع خود (ص۶) گوید: «اسم اصلا مفرد است و جمع فرع آنست.»

نشانه مفرد در د ری کلمهٔ (یك عددی) است. متوجه باید بود که اصطلاح «یك» عددی مهم است زیرا انواع دیگر کلمه «یك» هم وجود دارند که نشانهٔ مفرد شده نمیتوانند. کلمه «یك» درزبان دری به معانی مختلف استعمال شده است و وظایف نحوی مختلف را اجرا میدارد. غالباً کمله یك به معنی انفرادیت و یگانگی تعبیر شده است در حالیکه کلمه «یك» همیشه معنی انفرادیت رانمیدهد بلکه معانی دیگری هم دارد که تشریح و توضیح نشده اند. در حال حاضر سه نوع «یك» را که بکلی ازهم متمایزاند تشخیص و توضیح میتوان کرد. اینها عبارت انداز (۱) یك عددی (۲) یك کلی (۳) یك ابهامی.

۵ـ یك عددي آنست که یك فرد را به صورت شمار نشان دهد و به منظور شمارش استعمال میگردد. این کلمه بااسمایی استعمال میگردد که از آنها افراد مشخص و متمایز در ذهن داشته باشیم یعنی قابل شمار باشند. در جمله های زیر معنی کلمه (یك) فرد است وبحیث نشانهٔ عدد استعمال گردیده است. متوجه باشید که درین جمله ها کلمهٔ «یك» دارای فشار میباشد.

۹ـ در هر صنف یك شاگرد بسیار قوی و یك شاگرد بسیار ضعیف موجود است.

۱۰ـ براي یك استاد یك سیز کار است.

۱۱ـ در هر کنج باغچه یك درخت ناجو بنظر میخورد.

۱۲ـ دیروز یك دانه خربوزه خریدم.

۱۳ـ در خانهٔ ما یك چاه آب است.

نوع دوم عبارت از یك کلی است. این یك قبل از اسم قابل شماري میاید که بصورت مقوله عام استعمال شده باشد. معنی این نوع یك ازمعنی: کلمه های همه، کل، تمام وهر، متفاوت نیست واگر فرق جزئی موجود هم باشد نگارنده به آن تاحال دست نیافته است. اکنون به جمله های زیر که این نوع یك را نشان میدهند توجه نمایید. خلاف «یك عددی» این «یك» بدون فشار است. اگر فشار داده شود جمله ها غیر دستوری میگردند.

۱۴ ـ یك شاگرد باید پر کار و متجسس باشد.

۱۵ـ یك دفتر باید دارای لوازم ضروری باشد.

۱۶ـ بر یك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدارد.

۱۷ـ یك دختر باید مثل یك دختر باشد.

۱۸ـ یك طفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

نوع سوم عبارت از «یك ابهامی» است. این «یك» رامیتوان «یك نکره» یا غیر معین هم گفت. گرچه این «یك» معنی انفرادیت را هم میرساند ودر ذهن مخاطب نسبت به تعداد افراد شك وتردیدی باقی نمی ماند

(c) ketabton.com: The Digital Library

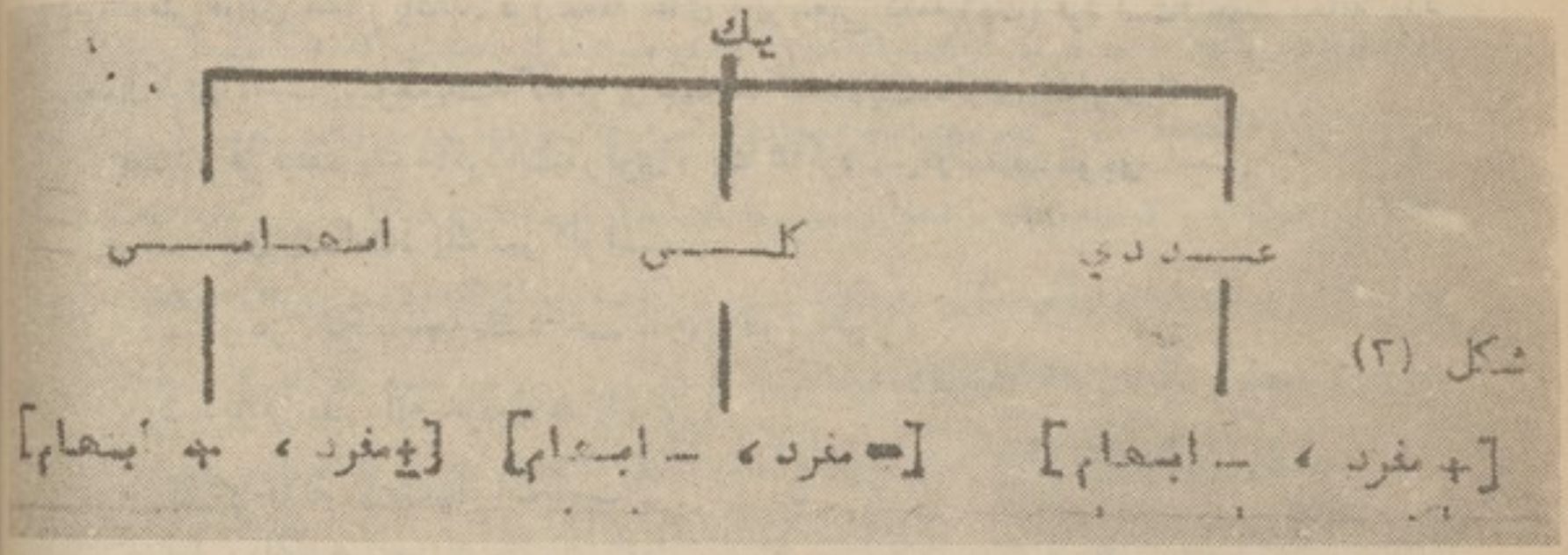
اما منظور اصلی آن نشاندادن تعداد نیست بلکه منظور اصلی عبارت از نشاندادن یك فرد غیر مشخص است. این گونه یك نیز بدون فشار است و هرگاه با فشار خوانده شود «یك ابهامی» به «یك عددی» تبدیل میگردد. مثلا درین جمله ها .

۱۹- یك نفر میخواست شما را ببیند.

۲۰- یك کتاب جدید راجع به افکار سید جمال الدین افغان طبع شده است .

۲۱- یك روز میخواستم به باغ وحش بروم.

چنانکه جمله های هرسه قسمت بوضاحت می نمایانند معنی کلمهٔ «یك» در هر قسمت از دو قسمت دیگر تفاوت کلی دارد. میتوان این سه گونه «یك» رابطور خلاصه به این شکل نشان داد .



شکل (۳)

اکنون سوال پیدا میشود که چگونه میتوان این سه نوع «یك» را از هم تمیز داد. جهت تشخیص این سه نوع یك در زیر آزمایش های تشریحی و تطبیقی پیشکش میگردد .

۶- آزمایش فشار بر یك:

هرگاه در جمله یی یك عددی استعمال شده باشد میشود که فشار عمدهٔ جمله بران وارد آید بدون اینکه در معنی کلی جمله تغیر قابل ملاحظه یی پدید آید. اما اگر کلمهٔ «یك» غیرعددی باشد نمیتوان فشار قوی بران وارد آورد بدون اینکه در معنی جمله تغیر پیدا شود . اکنون جمله های زیر را که معادل جمله های (۹- ۱۳) میباشند غوری بخوانید که فشار قوی بر کلمه یك واقع گردد .

۲۲- در هر صنف «یك» شاگرد بسیار قوی و «یك» شاگرد ضعیف موجود است.

۲۳- برای «یك» استاد (یك) میز کار است .

۲۴- در کنج باغچه یك درخت ناجو بنظر میخورد.

۲۵- دیروز «یك» دانه خربوزه خریدم.

- - - درخانه ما «یك» چاه آب است .

وجود فشار قوی درجمله های (۲۲- ۲۶) تا کید را میرساند وچنانکه دیده میشود معنی جمله را تغیر نمید هد .چون عین عملیه بر جمله های (۱۴-۱۸) اجرا گردد از یکطرف معنی جمله تغییر کلی میا بد وازطرف دیگر سلاست وروانی جمله ها از بین میرود. در جمله های زیر کلمه یی را که بین ناخنك است بافشار قوی بخوانید .

۲۷*«یك» شا گر د باید بر کار ومتجسس باشد. (۹)

۲۸*«یك» د فتر باید دار ای لوا زم ضرو ری باشد.

۲۹*بر «یك»سلت لا زم است هو یت ملی خود رانگهدارد.

۳۰*«یك» دختر باید مثل «یك» دختر باشد.

۳۱*«یک»طفل «یك» ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

وجود فشار قوی بر کلمهٔ «یك» انرا از حالت کلی بدر آورده و بحالت عددی قرار میدهد .

هر گاه جمله های (۱۴-۱۸) باجمله های(۲۷-۳۱) بمقایسه گردد تغیر معنی بوضاحت درك میگرد د . همین گونه د رك خوا هد شد که سلا ست جمله ها ا ز بین رفته ا ست و جمله های (۳۰-۳۱) مخصوصا غیر عادی ومعقد میباشند .وقتی عین عملیه درجمله های (۱۹-۲۱)تطبیق گردد نتیجه چنین میشود .درجمله های ز بر کلمهٔ «یك» را با فشار قوی بخوانید .

۳۲* «یك» نفر میخو است شمارا به بیند .

۳۳* «یك» کتاب جدید راجع به افکار سیدجمال الدین افغانی طبع شده است .

۳۴*«یك» روز میخو استم به باغ وحش بر وم .

جمله های (۳۲- ۳۴) چنین بنظر میخورد به جواب سوالی که منظو ر آن در یا فت تعدا د نفر، کتاب وروز باشد بیان شده است ،در حالیکه منظور چنین نبو ده است .همچنان باآورد ن فشار بر کلمهٔ «یك» روانی جمله های اصلی از بین رفته است .

۷- آزمایش اتصال ی نکره در آخر ا سم:

هر گاه در آخر اسمیکه قبل از ان کلمهٔ «یك» آ مده است یاء نکره آورده شود و کلمهٔ «یك» حذف گردد ودر معنی جمله تغیری پیدا نشو د یا تعقیدی پدید نیاید، «یك» ازنوع ابهامی میباشد. اکنون

۹- این علامه (*) در ین نوشته، نشان میدهد که جمله یا غیر گرامری است یا معنی آن از جمله های ا صلی فرق دارد .

جمله های (۹-۱۳) را زیر این امتحان قرار میدهیم تابه بینیم نتیجه چه میشود .

۳۵* در هرصنف شاگر دی بسیار قوی وشا گردی بسیار ضعیف‌موجود است.

۳۶*برای استادی سیزی کار است .

۳۷*در هر کنج باغچه درختی ناجو بنظر میخورد.

۳۸* دیروز دانه خربوزه یی خریدم.

۳۹ *در خانه‌ماچاهی آب است.

جمله های(۳۵- ۳۹) از یکطرف خالی از تعقید نمیباشندوازطرف دیگرجمله های نامعمول استند. وقتی از چند نفر راجع به‌دستوری بودن این جمله پرسیده شد، گفتند: «من این هاراقبول ندارم. اگر شاگرد من چنین جمله هایی‌بنویسد من آنهارا اصلاح‌میکنم . . .» وقتی راجع به معنی این جمله ها پرسیده شد تعبیرشان متفاوت از معنی جمله های(۹-۱۳) بود .میتوان گفت که درجمله های (۹-۱۳) کلمهٔ یك از نوع ابهامی نمیباشد .

وقتی جمله های(۱۴-۱۸) را زیر عین ازمایش قرار دهیم . جمله های گزارش یا فته چنین شکلی رابخود میگیرند.

۴۰ *شاگردی باید پر کار و متجسس باشد.

۴۱* دفتري بایددار ای لوازم ضروری باشد.

۴۲ *بر ملتی لازم است هویت ملی خود رانگهدارد .

۴۳ * دختری باید مثل دختری باشد.

۴۴* طفلی یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد .

چنانکه به آسانی‌فهمیده میشود جمله های(۴۰—۴۴) از یکطرف‌معنی اصلی‌خودرا ازدست داده اند واز طرف دیگر غیر مملیس میباشند . پس‌این «یك»ازنوع «یك» «ابهامی» نمیباشد.

ولی هنگامیکه جمله های(۱۹-۲۱) را بعین طریق زیرآزمایش قرار دهیم جمله های (۴۵-۴۷) بدست میایند که‌چه‌ازنگاه معنی و چه‌ازنگاه سلاست‌و روانی‌باجمله‌های(۱۹-۲۱) فرق‌ندا ند.مثلا

۴۵- نفري‌میخواست‌شمارا به‌بیند .

۴۶- کتابی جدیدراجع به افکار سید جمال‌الدین افغانی‌طبع شده است .

۴۷ - روزي میخواستم به‌باغ وحش بروم

به‌اساس‌این آزمایش میتوان‌نتیجه گیري کرد که کلمه یك‌در جمله‌هاي ۱۹ - ۲۱ ارنوع ابهامی میباشد .

۸- آزمایش تعویضی :

هرگاه بعوض کلمهٔ «یك» در یك‌جمله کلمه‌های همه ، تمام، کل یاهرر ا استعمال کنیم جمله‌دستوري‌بدست‌آید ودرمعنی جمله‌تغییر کلی‌واقع نگردد. کلمه «یك»از نوع کلی‌میبا شد، البته‌نظر به‌اقتضاي قوانین نحوي بعضی‌تغییرات‌نحوي‌وصرفی درجمله‌ها ایجادمیگردد ،مگرمفهوم کلی‌جمله تغییرنمیخورد. نخست‌این آزمایش‌را بر جمله‌هاي ۹-۱۳ تطبیق می‌نماییم ،

۴۸* الف درهرصنف [همه / کل / تمام] شاگردان بسیارقوي‌و [همه / کل / تمام] شاگردان بسیار ضعیف وجود دارد .

ب : در هر صنف هر شاگرد بسیار قوي‌وهرشاگرد بسیار ضعیف وجود دارد .

۴۹* الف: براي [همه / کل / تمام] استادان [همه / کل / تمام] میزها کاراست .

ب : براي هر استاد هر میزکاراست .

۵۰* الف : در هر کنج باغچه [همه / کل / تمام] درختان ناجوبنظر میخورند .

ب : درهر کنج باغچه هر درخت ناجو بنظر میخورد.

۵۱* الف : دیروز [همه / کل / تمام] دانه خربوزه‌ها خریدم .

ب دیروز هر دانه خربوزه خریدم .

۵۲* الف ، درخانهٔ ما [همه / کل / تمام] چاهاي‌آب است .

ب درخانه ما هر چاه آب است .

جمله هاي الف وب ۴۸ - ۵۲ جمله هاي غير قابل قبول يعنى جمله هاي غير دستوري اند ،
جمله هاي ۴۸ داراي تضاد داخلى ميباشند و بهيچ وجه پذيرفته نميگردند ،معنى اين
جمله ها از جمله هاي اصلى ۹ - ۱۳ تفاوت كلى دارد .باساس اين تجربه كلمه يك در جمله
هاي ۹-۱۳ ازنوع كلى نميباشد .

چون عين عمليه برجمله هاي ۱۴-۱۸ اجرا گردد، مطابق، توقع جمله هاي مطلوب يعنى جمله هاي
دستوري وداراي معانى معادل ۱۴-۱۸ بدست مياينند مثلاً .

۵۳-الف [همه / كل / تمام] شاگردان بايد پركار و متجسس باشند .

ب -هرشاگرد بايد پركار و متجسس باشد .

قسمت الف هريك از (۴۸ - ۵۲)

۱۰ - به نه قسم خوانده شده ميتواند: (۱) در هرصنف همه شاگردان بسيار قوي وهمه شاگردان
بسيار ضعيف وجود دارد .(۲) درهرصنف همه شاگردان بسيار قوي وكل شاگردان بسيار ضعيف وجود
دارد .(۳) درهرصنف همه شاگردان بسيار قوي وتمام شاگردان بسيار ضعيف وجود دارد ..

۱۱ - قسمت الف جمله هاي (۵۳-۵۷) هريك به سه نوع خوانده مى شود ولى قسمت
الف جمله (۵۶) به شش قسم خوانده شده ميتواند .

۵۴-الف : [همه / كل / تمام] دفتر ها بايد داراى لوازم ضرورى باشند .

ب : هردفتر بايد داراى لوازم ضرورى باشد.

۵۵-الف : بر [همه / كل / تمام] ملت هالازم است هويت ملي خودرا نگهدارد .

ب-بر هرملت لازم است هويت ملى خود را نگهدارد .

۵۶-الف [همه / كل / تمام] دختران بايد مثل يك [دختر / دختران] باشند .

ب — هردختر بایدمثل یك | دختر / دختران | باشد .

۵۷ ـ الف [همه / کل / تمام] طفل های یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارند .

ب : هرطفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد.

چنا نکه دیده میشود جمله های (۵۳—۵۶) مفهوم معادل جمله های(۱۳-۱۸) را دارند وتغییر کلی در معنی واردنشده است. بهمین قسم این جمله هاجمله های عادی دستوری میباشند. تمام اشکال این جمله ها معانی معادل جمله های اصلی خودرا دارند. درجله های جزءالف (۵۷) کلمه های: «همه، کل، تمام» بایدمعادل کلمه « هر »تعبیر گردندو ورنه معنی جمله تغییر میکندوازنگاه مفهوم جهان واقعی یك جملهٔ نادرست میگردد . درجمله های«۱۳-۱۸» کلمه یك چنانکه این آزمایش نشان میدهد از نوع کلی است .

هنگامیکه عین طرز العمل درمورد جمله های «۱۹-۲۱» بکار برده شود نتیجه بگونه دیگرمیباشد .

۵۸ ـ الف: [همه / کل / تمام] شاگردان میخواستند شما را ببینند.

ب ـ هر شاگردمیخواست شمارا ببیند .

۵۹ ـ الف : [همه / کل / تمام] کتاب «های» جدید راجع به سید جمال الدین افغانی طبع شده است.

ب: هر کتاب جدید راجع به سیدجمال الدین افغانی طبع شده است .

۶۰ـ الف: [همه / کل / تمام] روز ها میخواستم به باغ وحش بروم .

ب ـ هرروز میخواستم به باغ وحش بروم .

ازمقایسه جمله های «۵۸—۶۰» باجمله های «۱۹-۲۱» به این نتیجه میرسیم که ازنگاه معنی این جمله ها از همدیگر تفاوت کلی دارند. جمله های جزءالف وب «۵۹» از یکطرف ابهام

دارند یعنی هر کدام به بیش ازیک معنی میتو اند تعبیر گردد وازطرف دیگر ازنگاه منطق جهان واقعی نادرست میباشند. پس باید کلمه یک در جمله ها ی « ۱۹-۲۱ » از کلمه یک در جمله های « ۱۳-۱۸ » از نگاه معنی وازنگاه وظیفه دستو ری ونحوي کا ملا متفاوت باشد، ورنه باید جمله های « ۵۸-۶۰ » دستو ري می بودند. اماچنانکه نشا ن داده شد حقیقت غیر از ین چیز است .

۹ — ازمایش استعمال عبارت « نه بیش از آن ».

هر گاه عبا رت «نه بیش ازآن» در آخر جملهٔ سادهٔ استعمال شود که حاوی کلمه یك است. چنانکه نه دستو رو نه معنی جمله تغییر بیابد. کلمهٔ «یك» ازنوع عددی میباشد . نخست ا ین آزمایش را برجمله های «۹-۱۳» انجام میدهیم که نتیجه آن عبارت ا ز جمله های زیر است .

۶۱ - درهر صنف یك شاگرد بسیار قوي ویك شا گرد بسیار ضعیف موجود است نه بیش ا ز آن .

۶۲ - براي یك استاد یك میز کار است نه بیش از آن .

۶۳ - در هر کنج باغچه یك درخت نا جو بنظر میخور د نه بیش از آن .

۶۴ - دیروز یک دانه خر بوزه خر یدم نه بیش ا ز آن

۶۵ - د رخانه ما یك چاه آب ا ست نه بیش از آن .

دیده میشو د که جمله های « ۶۱ - ۶۵ » جمله های کاملا قابل قبول ود ستو ری میباشند. ا ز نگاه معنی ایـن جمله هـا بـاجـمله هـاي اصلی تفاوت ندارند . این جمله هانشان میدهند که عبارت « نه بیش ازآن » در ختم جمله ساده یی که کلمه یی یك عددی را حاوی ا ست، استعمال میگردد ا ین آز مـا یـش نیز — آزمـایـش های قبلی را تایید مینما ید که کلمهٔ یك در جمله های « ۹-۱۳ » عددی میبا شد .

هنگا میکه عین عملیه را بر جمله های « ۱۴ - ۱۸ » تطبیق کنیم دیده میشود که نتیجه چیزی دیگر است . به این جمله ها به بینید و کلمهٔ « یك » را بدون فشا ر بخوا نید .

۶۶ * یك شا گرد با ید پر کار ومتجسس باشد نه بیش از آن .

۶۷ * یك دفتر باید دا رای لوازم ضروری با شد نه بیش از آن .

۶۸ * بر یك ملت لازم است هویت ملی خود را نگهدار د نه بیش ا ز آن .

۶۹ * یك دختر با ید مثل یك د ختر باشد نه بیش ا ز ا ن .

۷۰ * یك طفل یك ساله بطور اوسط شش کیلو وزن دارد نه بیش ازان .

جمله های (۶۶-۷۰) معنی کا ملا متفا و ت ا ز جمله های (۱۴-۱۸» دا ر ند. جمله های « ۶۶ - ۷۰ » یک پدیده دیگررا که ع ا - ۱۰۰ ۰ راین جمله ها ست بصورت واضح نشان میدهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بطور نمونه ابهام جملهٔ «٦٦» راشرح میکنم واز جمله های دیگر نیزبهمین صورت درك شده میتواند تعبیر جمله «٦٦» به این دو صورت امکان دا ر د :

۷۱ - یك شا گرد نه بیش ازان با ید پر کا ر و متجسس با شد .

۷۲ - یك شا گرد باید پر کارو متجسس با شد و بیش ازان چیز د یگری نباشد .

هردومعنی «٦٦» ازجمله اصلی یعنی جمله «م ۱» تفاوت کلی دار ند. ابهام این جمله ها و تفاوت کلی درمعنی نمایا نگراین مطلب است که کلمهٔ «یك» درجمله های «م ۱-۱۸» از نوع عدد ي نمیباشد. این مطلب را آزمایش های دیگر مانیز تایید کرده ا ند .

حال وقت آن رسیده است که جمله های «۱۹-۲۱» را ازین آز مایش بگذرانیم .

۷۳ - یك نفر میخواست شما را به بیند نه بیش ا زآن .

۷۴ - یك کتاب جدید راجع به اف کار سید جمال الد ین افغان طبع شده است نه بیش ازآن .

۷۵ - یك روز میخو استم به باغ وحش بروم نه بیش ا زآن.

نظری به این جمله ها میرساند که معنی این جمله ها از جمله های اصلی «۱۹-۲۱» کاملا فرق دارد . موضوع مهم د یگر که باید در نظر گرفته شود عبارت از وجود فشار بر کلمه یك است. متوجه باشید که عبارت «نه بیش ا زان» وقتی با کلمه یك میتواند د ریك جمله استعمال گر دد که کلمه یك فشار داده شود . کلمهٔ «یك» درجمله های اصلی (۱۹-۲۱) بی فشار است. اگر این کلمه د ر جمله های (۷۳-۷۵) بی فشار حوانده شود جمله ها غیر دستو ری و نارسا میگردند .

این آزمایش هم مانند آزمایش های دیگر این ادعا را تایید می نماید که کلمهٔ یك در جمله های (۱۹-۲۱) بی فشار میباشد وبه منظور نمایاندن عدد استعمال نگردیده است .

(۱۰) چون برگردیم به بحث اصلی خو د چنانکه قبلا گفتیم کلمهٔ یك عد دی را د ر د ری نشانهٔ مفرد می شماریم .اگر چه یك ابهامی هم قبل ازاسمای بی نشانه میتواند نشا نهٔ مفرد باشد ، لا کن این نوع ، یك ،همیشه بدین منظور استعمال شده نمیتواند .مثلا در ین جمله ها :

۷٦- یك چند شاگرد شمارا کار داشتند .

۷۷- یك دو جلد کتابچه خر یدم .

۷۸- یك چند بچه یی مکتب در راه جنگ کر دند .

۷۹ - یك سه محصل صنف چهار باثر نا کامی دو ساله خارج شد ند .

۸۰- یك هشت قطعه عکس شما کار است .

چنانکه بخوبی دیده میشود کلمه یك درجمله های (۷٦-. ۸) یعنی ،یك عددی،را ندار د ونه هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانهٔ مفرد میتواند باشد . ملاحظه کنید که کلمهٔ «یك» درین جمله ها بدون نشار است. پس یك ابهامی نیز نمیتواندنشانهٔ انفرادیت باشد .

آنچه راتا حال گفته ایم میشودبدینگونه خلاصه ساخت : اسم قابل شمار بی نشانه د رد ری از نگاه عدد دارای ـ ابهام میباشد . اسم با نشانه یا جمع است یا مفرد . نشانه جمع در دری دارای دوالو مورف است که عبارت از پساوند «ها» و «ان» است. امانشانهٔ مفرد در دری یك عددی است. و انواع دیگر کلمهٔ «یك» نشانه مفردشده نمیتوانند .

مآخذ

الهام، محمد رحیم. ۱۳۴۹ . روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، کابل د پوهنی مطبعه.

بصاری ، طلعت ـ ۱۳۴۸ . دستور زبان فارسی، تهران: کتابخانه طهوری .

حمیدی، عبدالحبیب ـ ۱۳۴۷ . دستور زبان دری. کابل، مطبعه معارف .

زاهدی محمد عمر . ۱۳۵۴ . شرحی از «را» کتابخانه پوهنتون کابل: تایپ.

ـــــ. ۱۳۵۲ . ضمایر مستقل ونا مستقل در دری. ریسرچ پوهنتون کابل : تایپ.

شکور، محمدجواد . ۱۳۴۶ . دستور نامه در صرف ونحو زبان پارسی . تهران : موسسه مطبوعاتی شرق.

معین، محمد. ۱۳۴۱ . اضافه. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.

ـــــ. ۱۳۴۰ . مفرد و جمع. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم.

ـــــ. ۱۳۴۱ . اسم مصدر، حاصل مصدر. تهران: کتابخانه ابن سینا .

ـــــ. ۱۳۴۱ . اسم جنس و معرفه ونکره. تهران: کتابخانه ابن سینا.

نگهت، سعیدی، محمدنسیم. ۱۳۴۸ . دستور زبان، معاصر دری: کابل: نشرات پوهنتون کابل

همایون فرخ ، عبدالرحیم ـ ۱۳۴۸ ، دستور جامع زبان فارسی، تهران: انتشارات مطبوعات علی اکبر علمی .

Glassman, Eugene H. 1970. Conversational Kabul Dari. Kabul : Memeograph ed.

Lampton, Ann K.S. 1963. Persian Grammar. Cambridge: The University Press

Lyons, John. 1968. Introduction to Theoretical Linguistics. Cambridge: The University Press.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند میر امان الدین

هیجانات : هیجانات اولی

وهیجانات مشتق

هیجان چیست؟ جواب این سوال این است که هیجان بیشتر ازاحساس عادی است، مثال احساس عادی خوشی، ناخوشی و غیره است. بهترین وسیله فهمیدن آن شاید همین باشد که بگوئیم هیجان عکس العمل یا پاسخ است بمقابل یک انگیزه ومشتمل برسه عنصر یاسه جنبه است: «۱» احساسات طبیعی وعضوی. «۲» یک انگیزش مشخص آنی یاناگهانی، «۳» احساسات بسیط و عادی.

مشخص ترین تعریف هیجان آن است که هرگاه احساس عادی از اندازهٔ عادی شدت بیشتر پیدا کند به هیجان تبدیل میشود ویا احساس هیجان آمیز میشود.

احساسات عضوی:

اگر اندکی تأمل کنیم درخواهیم یافت که هر گاه غریزهٔ تحریک گردد، یک تغییر مشخص عضوی درموجود ما تولید میشود. باهر عکس العمل غریزه وی تحولات فیزیکی یاجسمی همراه است. ودر روشنائی مشاهده این تحولات ویاتغییرات نوعیت، قوت ویاشدت عکس العمل رامعلوم کرده می توانیم. درین مورد یک مقدار زیاد تحقیقات علمی ومفید در روسیه از طرف پاولوف ودر امریکا توسط کانن «۱» انجام یافته است. پاولوف میگوید هرگاه سگ به خوف ویاقهر مواجهه شود ترشح لعاب دهن که بصورت عادی ومعمول از دیدن غذا جاری میگردد، متوقف میشود. یک مشاهده دیگر شبیه همین مشاهده از طرف کانن هم راپور داده شده است. یک عده دیگر فزیو لوجی دانان نیز اهمیت حالات روحی یاذهنی را بر فعالیت عضاره های معده بیان مینمایند و ما از تجارب شخصی خود می دانیم که اگر وضع روحی آرام باشد وخوشحال باشیم غذای ما بیشتر قابل هضم ومزه دار تر است، درغیر آن عکس موضوع برما صدق خواهد کرد.

---

(1) Cannon

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك نکته دیگری که مورد بحث روانشناسان قرار گرفته این است که احساسات بسیط قبل از احساسات عضوی و یا اینکه بعد از آن بوقوع می‌آید. یکی از فرضیه ها درین مورد عبارت از فرضیه جیمز لنگ «۱» است. باساس این نظریه وی گفته جیمز لنگ: «هیجان نتیجه تظاهرات جسمی است نه علت آن قرار این نظریه عقل سلیم میگوید که ما بخت وطالع خود را از دست میدهیم، تاثر داریم وگریه میکنیم، یا خرسی مواجه میشویم وبخوف می افتیم و میگریزیم. توسط کدام رقیب خود تحقیر میشویم بقهر آمده وسیکوشیم اورا بزنیم، درین مورد طرز افاده بهتر این است که تاثر احساس می کنیم زیرا گریه مینمایم، قهر احساس میکنیم. زیرا بزدن دست می بریم، می ترسیم زیرا میلرزیم —نه اینکه گریه میکنیم، میز نیم ویا میلرزیم. از رهگذر اینکه تاثر داریم قهر هستیم یا می ترسیم، بسیار مشکل است این نظریه را قبول کرد زیراطوری که مکدوگل. «۲» اظهار می دارد از تجارب شخصی خود میدانیم که: «قهربودن، متضمن یك تمایل آنی وجنبا نده است در زدن وحمله کردن». بنا برآن جملهٔ معمول «زدم زیرا قهر بودم» اساساً درست تر است وتوضیح درست تر کردارم را بیان میکند. حالانکه گفتار جیمز «من قهر هستم زیرا زدم» آنقدر ها درست بنظر نمیرسد. گفتار اول الذکر بیانگر ان است که نفری را که زدم چنان سلوکی از خودنشان داد که درمن غریزه مجادله را بطور آنی تحریك کرد وعملی را به تحریکی که نتیجه وتظاهرآن تحریك است ارتباط داد نه ایضاح واقعی کردار است. باوصف آن خواه پیش و خواه پس از احساسات تحول عضوی جهت تحریك غریزه یك امر ضروری است برای مثال وقتیکه غریزه جنگ و مجادله تحریك گردد حرکات عضوی، تنفس سریع می یابد واین تنها از طریق فعالیت سریع قلب، شش ها، عضلات ودماغ ممکن است. اکنون با یستی خون در بین حصص بدن سوق یابد. این چطور شده می تواند؟ بوسیله کشیدن آن یا برون راندن آن از اعضای هضمی وتر شحی وجلد از طریق انقباض شرائین، همچنان تحت این حالات برای اینکه شخص جنگجو دیده بتواند که چه میکند چشم او از حالت عادی خود بیشتر می برآید یا اتساع می یابد.

هرعکس العمل غریزه وی عین درجه فعالیت عضلی و یا تحول فیزیکی وجسمی را متقاضی نیست غریزه فراگیری یا اکتساب وغریزه کنجکاوی بصورت نسبی آرام عمل میکند. اما باید تسلیم نمود که حتی درین موارد هم یك اندازه تحولات جسمی بوجود می آید. فعالیت های روبا زیاد گرفتن وجمع کردن غریزه فراگیری وعمل جسمی تمرکز قوای ذهنی و توجه در آموزش غریزه کنجکاوی را بفعالیت نگه میدارد.

(1) James Lange (2) Mc. Dougall

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴ـ انگیزش یا تحریك آنی:

تحریك عمل یا کردار در حالت هیجانی امری‌است که همه از آن‌وا قفیم . زمانیکه غریزه هیجانی له وی شخص توسط کدام نفر متعرض تحریك گردد، من حتماً درصدد آن‌می افتم که کاری کنم .نفر متعرض را بزنم یا مانع کردارش شوم و یا حکومت‌را تشویق دهم که اقدامات لازمه رابرای جلوگیری از تبعیض‌اتخاذ کند .

اجتماع وازدحام مردم درنقطه ئی حس کنجکاوی‌راتحریك میکند .وجهة دریافت‌علت اجتماع می‌روم ببینم که‌چه‌گپ است‌ویا‌از کسی‌می پرسم که‌چه خبراست. اما درین‌مورد سه نکته‌بایستی بیاد باشد

الف ـ قوه تحریك‌بعمل بوسیله شی یاچیزی که‌غریزه راتحریك کرده است تعیین‌میشود . برای مثال‌اگر مادری‌می‌بیند که‌طفل اورا کسی میزند بمقابل اینکه کدام‌طفل دیگری‌را کسی بزند بیشتر بقهر خواهد آمد وغالباً درمورد اول انذکر بیشتر بعمل تحریك خواهد شد .

ب ـ امکان‌دارد تحریك‌بوسیله کدام تضادمی بین‌احساسات مربوط واحساسات‌متقابل بازداشت یاسانع گردد . برای‌مثال‌امکان‌دارد غریزه‌مجادله‌مادری ازدیدن‌اینکه کسی‌طفل‌اورا میزند تحریك گردد . اماپیش ازاینکه بعمل اقدام کند قهر او «احساس مربوط» باخوف او از شخصی متعرض متصادم واقع‌شود . درین حالت‌تحریك بعمل باز داشت میگرددووی‌خودرا در بین زمینه درد ناك عاجزو بیچاره یافته ونمی تواند عملی را انجام دهد .

اینك یك‌مثال دیگر : یکنفر افسرانگلیسی‌راحکایت میکنند که‌درسال ۱۹۱۷ بایکی از دشمنان مقابل‌شد . شمشیر خودرا از نیام کشیده میخواست اورا زیادرآورد که نفر مقابل بزبان انگلیسی فریاد کرد «از برای‌خدا این کار راسکن »؟ تحریك‌زدن وکشتن‌دشمن فرونشانده شد چه ترسید که مبادا انگلیسی را بکشد .

ج ـ ماصرف زمانی بمحرکه آگاه میشویم که برعدم اقدام خود بفکر بیفتیم. هرگاه عکس العمل هیجانی غریزه کامل‌باشد آنگاه احساسات عضوی‌تحریك واحساسات‌تماما جزء دوران روحی‌اند که‌البته درائر تفکراین‌ها را بیاد آورده‌می‌توانیم. اماممکن‌است بود اگربصورت‌عندی‌یانفسی روش های‌مختلف آن‌حالت رادر حالیکه درحالت جریان باشدتحلیل‌و تجزیه کرد. اما اگر تحریك اقدام بعمل ـ بوسیله احساسات متصادم مانع وجلوگیری شود .یك حالت کشیدگی یا فشار فیزیکی دوچار میگردیم‌وازآن‌آگاه میشویم وآنوقت است که‌محرکه یاتشویق اینکه بعملی دست بزنیم بزور داخل‌ساحه‌شعوری‌ما میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳- احساس :

تجربه هیجانی بااحساس معمول وعادی رنگ‌وآهنگ میدهد وهرگاه قوی باشد ساحه‌شعوری را تنگتر میسازد باین معنی که‌چیزهای راکه‌خارج جادهٔ که بهدف آنی رهنمون میگردد واقع است، نه‌دیده‌میتوانیم ونه‌شنیده ،برای مثال کسیکه نام نیکش‌مورد حمله کسی‌قرارمی گیردو بقهر می‌آید وبغیر ازا ینکه‌خودرا چطور دفاع کند بفکر دیگری‌پرداخته نمی تواند . ذهنش باستقامت جاده یاراهی روان است که به‌مجازات یاازبین بردن دشمنانش منتهی گردد . هرگاه برمیزنان‌خوری قرار داشتهٔ وبارفقای‌خود سرگرم صحبت‌باشد که‌بر شخصیتش حمله‌شود بقدری زود رش‌می‌دهد که تمام‌میل‌وعلاقه‌اش بخوردن‌نان قطع گردید ،وگفتنی‌ها یاگفتاراشخاص‌دورمیز رانمیشنود الاهمان گفتاری که‌بموضوع حمله برشخصیتش‌ارتباطی‌داشته‌باشد . همچنان مادری که‌درین سرك‌رفته واز یکسو موتری بشدت بطرفش می آید واسکان دارد طفل‌راجو — جو بسازد . بدون اینکه بسلامت خود فکری کند فوراً میدود که طفل را از سرك بیرون کشد و از خطر نجاتش بخشد. احساس قوی مادری شعور را تنگتر و محدود تر ساخته و در آن لحظه یگانه چیزی‌را که دید، میتواندعبارت از راهی‌است که‌از خودش‌شروع گردیده‌وبطفلك که در حال‌خطر است منتهی‌میگردد. ودرین لحظه‌حتی‌صدای موتری راکه از طرف مقابل در حال آمدن است، شنیده نمی‌تواند .ساحه شعور که بدین ترتیب تنگ گردیده است.تحریك بعمل آزاداست اماطوری که قبلا تذکرداده‌شد اگر در ساحه مطلوبه کدام تصادمی بمیان آیدآنگاه امکان‌دارد تحریك‌پس‌زده شود یاامتناع یابد. برای هر یك از غریزه ها یك‌احساس یا یکدسته احساسات متقابل وجود دارد.

جدول بسیط ذیل این موضوع را روشن خواهد ساخت. بیایید لست مه ۱ گانه سکدوگل را ذکر کنیم و درین جابرای هر یك از غرایز احساسات‌مربوطه آن را (اگرچه‌سکدوگل عوض احساسات آنها را هیجانات مینامد) نشان دهیم .

اسمای غرایز	احساساتی که باآن همراه است
۱- غریزه گریز (اجتناب غریزه خطر)	ترس (دهشت ،هراس،خوف،آشفتگی)
۲- غریزه مجادله (تعرض،جنگجوئی)	قهر(غضب ،خشم،رنجش)
۳- غریزه بیزاری.	نفرت(انزجار - دل بدی،کراهت)
۴- غریزه پدری یامادری(حفاظتی)	احساس‌رقت(محبت، داسوزی)
۵- غریزه التماس	اضطراب(احساس بیچارگی و ناتوانی)
۶- غریزه جفت‌شدن(مجامعت، تولید مثل ،خواهش جنسی)	شهوت(احساس‌خواهش‌جنسی یا اشتعال جنسی)

۷- غریزه کنجکاوی (تجسس، کشف، تحقیق) کنجکاوی (احساس اسرار آمیز، عجائب مجهول تصور کردن، تعجب، شگفت)

۸- غریزه تسلیم (خواری، تحقیر نفسی) احساس اطاعت (احساس کهتری، احساس فداکاری، تواضع وابستگی، اطاعت، نفی احساس خودی)

۹- غریزه اثبات وجود، تظاهر نفس مباهات (غرور، فخر، احساس برتری حاکمیت، احساس مثبت خودی)

۱۰- غریزه اجتماعی یا غریزه جمعیت دوستی احساس تنهائی - تجرید دلتنگی

۱۱- تلاش برای غذا (شکار) اشتهاء (میل بخوردن، ذوق لذت)

۱۲- اکتساب (غریزه اندوختن) احساس مالکیت، تصرف (احساس حمایوی یا دفاعی)

۱۳- غریزه اعمار احساس ابتکار (ساختن، تولید و بوجود آوردن)

۱۴- غریزه خندیدن. تفنن (ساعت تیری، خوشی، بی پروائی. راحت.).

امکان دارد یك چیز عوض یك غریزه چندین غریزه را تحریك کرده و عوض یك احساس اولیه چندین احساس بمیان بیاید. فرض کنید در خانه تنها هستید و کتابی را میخوانید دفعةً از اطاق مجاور صدای عجیبی را میشنوید. فوراً کتاب را میگذاری زیرا در همین لحظه هم خوف و هم حیرت وجود دارد. این دو احساس متضاد یك حالت متصادم را در ذهن تولید میکند. از یکطرف از ترس نمی‌خواهید اطاق تان را ترك کنید و از طرف دیگر بحیرت هستید که این صدا ازچه بود وچه چیز ان را بوجود آورد. برای مدتی نمی‌توانید که چه فیصله کنید و چه کنید پس تمام فعالیت های قهرو عجب خود را بتعویق می اندازید تا اینکه یکی از این احساسات فرو می نشیند. بیایید وقتیکه آخرین سرویس را که رونده منزل مطلوب تان است نمی توانید بگیرید واز نزد تان خطا میخورد، برمردمیکه به ازدحام پرداختند و نگذاشتند برموتر سرویس سوار شوید، قهر میشوید، ودر عین حال خویشتن راعاجز احساس مینمایید که کاری از دست تان ساخته نیست. هرگاه ازشما خواهش شوددر محضر جمعیتی خطا به ایراد کنید درین وقت هم خوشی و هم ترس برایتان تولید میشود. خوش هستید ازینکه نام میکشید، مردم شما را میشناسند. خوف از ینکه مبادا درایراد نطق کدام جائی زبان تان لکنت پیدا کندو کدام کلمه نا مطلوب از زبان تان برآید.

اما هرگاه دوغریزه که توسط یك چیزیا یك کیفیت تولید گردیده با هم همکاری نمایند آنگاه یك نوع امتزاج هردو احساسات مربوطبرایتان دست میدهد. یك مثال خوب این حالت وقتی است که غریزه مجادله و انزجار در آن واحد ازطریق مشاهده یکتفنر متعرض که سگ رازبر زدن گرفته است

تحریك میشود .قهرو نفرت هردو در وجود ماتولید وهر دوباهم امتزاج یافته‌واحساس اهانت وتحقیر رابمیان می‌آرد .

تحقیر نتیجه امتزاج قهرو بیزاری واحساس مثبت‌خو دی‌است.نخستین د را ثر امتزاج حیرت و احساس منفی خودی (تسلیم) بوجود می‌آید.حرمت وهیبت‌مجموعه تحسین و خوف‌است.من شخصی را تحسین مینمایم که‌مایه شگفت مردم واحساس‌منفی خودی (تسلیم)است،اما قوای اودرمن ترس او را تولید مینماید .بنابرین در حصه اوهیبت او مرا زیرگرفته وضمناً بوی احترام مینمایم. امتنان، احساس مهربانی واحساس خو دی منفی است .

عمل سخاوت آمیز یك نفر رفیق احساس مرهونیت‌از لطف و مهربانی‌رادریافت کننده‌یا گیرنده آن مهربانی تولید میکند .اما نفر گیرنده‌ازرهگذر لیاقت رفیق که کاری‌را انجام می‌د هد که وی نمی‌تواند انجام د هد، بطرف احساس منفی خو دی سوق می‌یابد..

احساسات اولیه یا ابتدائی هم د ر حیوانات وهم در انسان موجود است اما احساسات‌ممزوج و مخلوط در حیوانات سراغ شده نمی‌تواند . بعبارت دیگر احسا سات مشتقه که امتزاج دو یا چند حس اشتقاق‌می‌یابد خاصه انسان است‌وبیش از پیش‌متقاضی یك‌سویه بلند ذکا وهوش‌است.مکدوگل میگو ید بین احسا سات اولیه و احساسات مشتقه چهاراختلاف موجود است: (بازهم‌اصرار ورزیده و این هارا هیجانات میگوید زیرا در مکالمه .معمول بهمین مفهوم تثبیت گردیده اند)

۱ـ احساسات اولیه نتیجه پاسخ یا عکس‌العمل غریزه وی است «بکدام چیز یا بکدام‌زمینه» نه بکدام «انگیزش» یا محرکه که قبلا موجود بوده ، احسا سات مشتقه از کدام میل یاآرزویااز بیزاری و نفرت است که موخرالذکر بالذات نتیجه کدام انگیزش موجود است. که‌با کدام تصویر یا خیالی‌ارتباط دارد .برای مثال شخصی گرسنه است. محرکه یا انگیزه‌اش‌این است که‌برای‌یافتن غذا اقدام کند. و تجسس اویا تصویر رستوران ارتباط دارد .بنابرین اطمینا ن حس میکندو متوقع است که غذای خوبی‌خواهد یافت .(اعتماد اطمینان)وامید هردواحساس های مثبت مشتقه اند) اما اگر محرکه باتصویر یگانه جای غذا خوری که کاملاً ویران‌و خراب شده‌باشد، التصاق‌دارد دران صورت احساس مشتقه یأس، نومیدی‌و افسردگی است .

۲ـ احساسات اولیه بخوی ومزاج غریزه‌وی‌مطابقت‌میکند.وبه‌احساسات‌مشتقه تطابق نمی نماید. موقعیکه عکس‌العمل غریزوی در جریان باشد اینها بمیان می‌آید.برای مثال شخصی که محرکه یافتن غذا دروی بحال فعالیت است امکان دارد یا عدم اطمینان ومأیوسیت‌و یا امیدواری‌و دلیری احساس بنما ید .

۳ـ احساسات اولیه بسیار فعال می‌باشد. قهر یك نیروئی است که اگر ازطریق زدن نتوانیم آن‌را فرونشانیم شاید مجبور مان سازد که بکدام عمل دیگری متوسل شویم . اما احساسات مشتقه «صرف وقایع و حوادث» اند تأثیر اجباری بر کردار ما ندارند، اگرگفته شاعر که ما «به تحسین، امیدواری و عشق زنده‌ایم» درست باشد آنگاه امیدواری ظاهرا ستثنا میشود. اما مکدوگل بنظریه شعرا که با احساسات شخصیت قایل میشوند موافقه ندارد.

۴ـ احساسات اولیه بوسیله عواطف تنظیم می یابند. برای مثال محبت بوطن یك عاطفه است که احساسات غریزه وی را جلب وآنها را باهمدیگر تنظیم وانسجام می بخشد. واین عملیه از این رهگذر امکان پذیر است که غریزه های مذکور اجزای دایمی ذهن راتشکیل میدهند. احساسات مشتقه گذری و عارضی اند. و بنابران تنظیم یافته نمی توانند.

در تصنیف احساسات مشتقه مکدوگل پنج احساس را بحیث احساسات مدل معطوف به آینده تلقی میکند واین ها عبارت‌اند از احساسات :ـ طمیان ، امید، تشویش، مأیوسیت و افسردگی واین ها هریك از مثبت بمنفی بصورت تدریجی منتهی میشوند و تشویش بحیث عنصر انتقالی در بین چار احساس دیگر قرار دارد. همچنان سه احساس را بحیث احساسات میل معطوف بگذشته تصنیف میکند واین ها عبارت اند از: افسوس، ندامت، اندوه.

این هاهم درجات منفی احساس اند. از غلطی که ازما سرزده افسوس مینمائیم یا ندامت احساس میکنیم زیرا غلط قصداً سرزده بود. یا احساس حزن ویااندوه مینماییم زیر اغلط نه تنها بخودمان ضرر رسانده بلکه بردیگران هم. اندوه احساس منفی است بعلاوه احساس نازك غریزه پدری ویا مادری.

مکدوگل سرور را بدون تصنیف بحیث یك احساس مشتقه می پندارد اما آن را با اندوه یکجا میکند به نحویکه گویا یکی عکس العمل مثبت ودیگری عکس العمل منفی است ناشی از خواهش که یا تحقق یافته و یااینکه تحقق نیافته است. امانظر بیك دلیل نظر به اش باید مورد سوال قرارگیرد. احساسات اولیه خصوصیت دوقطبه را دارا میباشند. هرگاه غریزه اتمام یا تطمین میگردد شما احساس رضایت و خوشنودي میکنید وهرگاه بمحرومیت متصادف میشود احساس ناخوشی خواهید نمودو هرگاه رضایت وخوشنودي نیز احساس گردد شما مسرت و نشاط احساس میکنید، مثلا مسرت اینکه از خطري نجات یافته ویا مسرت غلبه در مجادله که انجام

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد يد واندوه با لكل بقطب مخالف ا حسا سات فوق الذ كر قرار دارد، وهرگاه مسرت بسيار زياد شد ت يا بد بخند يدن، واندوه در صورت شد ت با شك ريزي منتهى ميگردد.

بطور خلاصه: هيجان بالا تر وزياد تراز احساس و مشتمل است از ا حسا سا ت فز يكى و يا عضوي و محر كه عمل. وا ظهارارادي ا حسا سات اوليه انهائى اند كه با تمايلات غر يزه تطابق ميكنند. وهنگا مى بميا ن مى ايند كه عكس العمل غر يزه وي يا پاسخ غريزه وي بمقا بل يك شى يايك حالت و حادثه صورت ميگيرد. احسا سات مخلوط و ممزوج از يكجا شد ن دو يابيشتر از احسا سا ت اوليه كه درآن ولحد يا همز مان تحر يك گردند بميان مى آيد. احسا سا ت مشتقه بعد از اينكه غر يزه تحر يك ميگردد و محر كه با كدام تصو ير مثبت يامنفى التصاق پيدا مى كنه بميان مى آ يد.

تفكر

درعلم محققان جدل نيست
از علم مراد جز عمل نيست

كفش خضرو عصاى موسى
شايستهٔ دست وپاى شل نيست

گرفكر كنى درين چه باشد
زين فكر دماغ راخلل نيست

(كمال خجندى)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند م . فاضل

خواب‌های هولناك

خوابهاي هولناك يكي ازهيجاناتي است كه باترس وخوف آميخته ميباشد. انديشه های هولناك درباطن شخص آنقدراضطراب پديدمي آورد كه نه تنها درروزبلكه دردل شب هادرحين خواب وخواب های بس شيرين وعميق هم شخص ازجابر جهيده فريادميكشد. هرگاه اين ترس ها عميق تر باشد برشدت خوابهای هولناك ميافزايدو گاهی هم مثال هايی ديده شده است كه اشخاصيكه درخواب ترسيده اندويا ازخوابهای هولناك بيدارشده اند فردای ان قطعا همچوصحنه هايی بخواب ديده رابياد وخاطر نداشته اندگويا همه جريانات ترسناك واضطراب آورشب ازصفحه خاطرايشان فرارنموده است ومحو شده است.

خوابهای هولناك على العموم دراثرفشار هاواختناق آرزو ها پديدار شده وشخص را ناگهان از خواب بيدارميسازد . واضح است كه خوابهای هولناك بدرجات مختلف واقع ميشود .وشخص هم در برابرآن عكس العمل های مختلف ابرازميدارد كه شدت اين نوع عكس العمل ها مستقيما بدرجه هولناكی خوابها ارتباط دارد. شخصيكه همچو خوابهای هولناك مي بيند در واقع امر تحت شكنجه ها- فشار هاومحروميت هاقرار ميگيرد وعلايم آن دراوضاع روحی وجسمی اش پديدار ميشود وتاثيرات آنرا ميتوان به درستی در كردار اوشاهده كرد .

خوابهای هولناك شايد انگاه به مرحله شدت خود برسد كه اختلال دراوضاع روحی شخص نمودار گردد وتوازن وی برهم خورد. درين حالت براثر خوابهاي پريشان وترسناك شخص بحدی تحت شكنجه وفشار قرار ميگيرد كه نميتواند سلسله زندگاني عادی خودراتعقيب كند واززيربارگران فشارهای روحی واضطرابات بسلامت برآيد.

گروه كثيري از اطفال خوابهاي پريشان و هولناك راازخلال ثقافت و كلتوريكه در ان بسر ميبرند و از آغوش خانواده هائيكه در ان پرورش مي يابند، مي آموزند سپس دراثر تجارب مستقيمی كه ازديدن خوابهای پريشان به آن مواجه ميگردند ترس وخوف ونگرانی ها بيشتردر نهادايشان تقويت مي يابد . اكثر اطفال كه بزرگ ميشوند وروزبروز ازطريق مكاتب- جرايد- روزنامه ها- راديو- وتلويزيون بر معلومات

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها افزایش به‌عمل می آید و به حقایق مسلمی پی میبرند ،آنگاه است که قصه های هولناك بیش از یك حکایت خیالی و واهی نزد آنها ارزشی نمیداشته باشد ،چه آن ها به‌واقعیت سرنمی خورد بنابر ان آن حکایت را از واقعیت ها فرق نموده بعدازان کمتر خوابهای هولناك می بینند مگر آنکه این حکایت آنقدر به عمق تحت الشعوری ایشان جاگرفته باشد که پیوسته آنها را مضطرب و ناآرام نگاه دارد . کلان سالان وجوانانیکه بین دودههٔ حیات قرار دارند به تجارب هیجان آور و احساسات هولناك و اضطراب آوری مواجه میگردند که این نوع فشارها وتجارب ناگوار روزانه باعث اختلالات خوابهای شیرین ودیدن خوابهای هولناك درایشان میگردد .بایدبی پرده گفت که خوابهای هولناك اطفال بیشتر متکی به ثقافت وحکایات وافسانه هایی است که به ایشان گفته میشود .خوابهای هولناك کلان سالان مربوط به تجارب واقعی زندگانی ناآرام ومضطرب آنها میباشد،مانند تجارب جنگهای خونین ـ مواجه شدن به یك تصادم دهشتناك ترافیکی ـ افتادن ازبام یا غرق شدن درآب وامثال آن.واقعا همچو تجارب بس پریشان کن واضطراب آوراست ومیسزد اگراشخاص زابادیدن خوابهای پریشان در دل شب ناآرام سازد .

خوابهای پریشان و هول انگیز متکی بر تجارب دهشت ناك و پریشان کن میباشد که شاید این تجارب واقعی باشند یا خیالی چنانکه یکی ازجوانان پوهنتون حکایت کرد که درآوان جوانی درتلاش اذیت اشتران برآمده بود. اویا غولك کله شتررا هدف قرار میدادچه به اوگفته شده بود اگربه کلهٔ شترسنگ زنند کینه آن حیوان به جوش آمده شخص راتعقیب میکند .این تازه جوان میخواست به این طریق خشم و قهرشتررا مشاهده کند وشبا هنگام خواب میدید که شترمستی اوراتعقیب میکندوهر قدرمیکوشید که بدودو پا به جلواندازد پاهایش از اراده وفرمان وی برآمده به عقب کشیده میشود تاآنکه نزد یك میشد که شتراور ازیر سینه خود چنان فشار دهد که نقش زمین گردد بافریاد از بستر بر جهیده بیدارمی شد. اوعلاوه نمود تازمانی که ازاذیت اشتر ان دست نکشیده بود پیوسته همچو خوابهای پریشان میدید.

همچنان پسر دهساله ای راحکایت نمایند که فلم دهشت ناك پولیسی راتماشا ده کرد پس ازدیدن این فلم چنان درخواب ترسیده بود که رنگش پریده واندامش میلرزید وشب دم خوابهای هولناك و پریشان دیده باچیغ وفریاداز جابر جهیده بود. اماوالدینش ازدیدن همچوفلم هیچ متاثر نشده بودند . علت آن اینست که بهرپیمانه ایکه اشخاص بزرگترمیشوند وتجارب ایشان غنی ترمیشود قابلیت تمیز بین تجارب واقعی وغیر واقعی راحاصل می دارندومیدانند که چگونه اضطرابات و احساسات هولناك خویشتن را بپوشانند ، و روش های انکشاف هیجانات را طوری بیاموزند که توسط آن به رفع تشنجات و فشارهای زندگی نایل گردند .

تعداد کثیر تجاربی که دراطفال در اثر اضطرابات وناآرامی های روحی باعث خوابهای هولناك میشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دراثر توضیحات والدین زود ازبین میرود. مانیاید در برابر اطفال ترس هاواضطرابات خویشتن را اظهار داریم چه آنان ازترس های ما بیشتر احساس پریشانی یا ناآرامی وعدم اطمینان میکنند. از،جانب دیگر تجارب تلخ وناگواری مانندمشاهده صحنه های جنگهای خونین وتجارب دلخراش یا احساس عمیق گناه شاید درشخص شرایط واوضاعی را فراهم نماید که درنهاد اوعدم اعتماد به نفس به صورت بسیار جدی توسعه واز کشاف یابد که این عدم توازن روحی نه تنهاشخص رادر حیات روزانه به ناکامیها مواجه سازد بلکه باعث دیدن خوابهای پریشان نیز گردد .

دربعضی اوقات خوابهای هولناك باعث آن میشود تاشخص ازخطر هاواوضاع و شرایط ناسلایم برکنار ماند ،چنانکه شخص جوانی ازدیدن فلم های دهشتناك خویشتن را کنار کشدویا یك شخص بالغ دراثر یك خواب پریشان سفر طیاره خودرا به تعویق اندازدو تصادف چنان رخ دهد که همان طیاره سقوط نموده وسرنشینان آن جان بسلامت نبرندو یا آنکه آن شخص دراثر خوابهای پریشان واحتیاط زیاد بکلی از سفر درطیاره قطع نظر نماید .

طوریکه میدانیم لذت ومسرت هردوبرای رفع تشنجات روحی وجسمی خدمت مینمایند، اما خوابهای هولناك بر خلاف آنها بر تشنجات وفشارهای زندگی میافزایندوما باید علیه آن مجادله کنیم تابه کشف واقعیت ها ودرك حقایق موفق شده و از شر همچو خوابهای پریشان وارهیم.

باید متذکر شد که همهٔ اشخاص ازصغیرتا کبیردرطول زندگانی خویش به دیدن خوابهای پریشان وهولناك مواجه شده اند اما این دسته خوابها به ندرت توانسته است زیان آور باشد چه مادرپرتوحقایق قابلیت انطباق به آنرا داشته میباشیم .

البته بعضی علایم فزیولوژیکی موجوداست که بعضی اشخاص ازخوابهای هولناك متاذی میشوند مثلاشخصیکه صحنه های هولناك را تجربه کرده است ودر عین حال بی نهایت خسته است وبه خواب بس عمیقی فرومیرود که خواب پریشانی میبیند وبه اصطلاح عامه« سیاهی اور اپخچ میکند» وچنان تحت فشاروشکنجه قرار میگیرد که بیك وضع بس مضطرب وپریشانی مواجه میگردد اما ازنهایت خستگی زودبیدار نمیشود وتحت همچو فشار وشکنجه ازوضع عادی دیرتروبیشتر میماند که این خود خسته کن و رنج آوراست. اما عده یی هستند که به سهولت از خواب بیدارشده واززیر همچو شکنجه ها زودتر وارسته وآزاد میگردند ،

درپایان باید متذکرشد که راه علاج خوابهای هولناك همانا صبروتحمل-فهم ودرك معائی پدیده ها وحادثات - متقین وسطمئن ساختن شخص وبالاخره تقویه نکردن تجارب وصحنه های هولناك واضطراب آوراست .

مآخذ:

1. Hiland, Ernest R., Intraduction to Psychology. New York: Harcourt, Brace and World, Ince., 1962.
2. Brown, Royes. Social Psychology. Ontario: Collier—Mcamill an Canada Ltd. 1965.
3. Dececco, John P., the Psychology of Learning and Instruction. Engtew-ood Cliffs, New Jersy: Prentice—Hall, INC., 1974.
4. Mussen, Paul H., Conger, John J., Kogan, Jerome. Child Development and Personality. New York: Harper and Raw, 1974.

الحاج محمدا براهیم خلیل

دل‌فروزان

فرا موشم نمیگردد نشاط شامگاهانی — که‌در کف داشتم‌چون شانه‌زلف‌عنبرافشانی

جدازان‌شعله‌خواین‌گلرخان‌خارنددرچشمم — بلی ، پروانه‌بی‌شمعی شود داغ ازگلستانی

ندارم شکوه از آشفته حالی وسیه روزی — زعشق سایهٔ سودای گیسوی پریشانی

به‌صو راز جانخیزد هم هلاك چشم‌جادویش — لب مینا مگر از چارقل‌د روی دمدجانی

عرق‌اشب‌زتاب‌سی‌چنان‌زدجوش‌ازرویش — که‌پندا ری د رآب افتاده‌عکس‌ماه‌تابانی

بهرجاشعله رخساریست باشد آتش‌جانم — سراسوزد،برافروزدچو شمعی‌درشبستانی

بصبح‌حشر هم‌مستانه و بیخود برانگیزد — بهر کس‌چشم مست‌او کندایمای پنهانی

سخن پرورنیم اما پی‌تسکین درد دل — چوسرغ‌در قفس‌دارم بهجر ان‌شورو افغانی

کدورت برنمی تا بدصفای طینت‌پاکان — که‌گل‌بانیك‌وبددارد همان‌یك‌روی‌خندانی

چونقش‌پاچه امکانست کس‌بردارداز‌خاکم؟ — ندار دفطرت نازکمز اجان تاب احسانی

بکن کام جهان شیرین خلیل‌از شهد خلق‌خوش
اگر خواهی چوزنبور عسل پیدا کنی شانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ل . ن . کیسیلیوا

مسایل عمدهٔ تدوین قاموس دری بروسی

محترمه خانم کیسیلیوا ، مؤلف قاموس دری روسی-عضو علمی - انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحادشوروی به روز شنبه ٦ قوس ۱۳۵۵ ، در شعبهٔ زبان و ادب دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ؛ درباره طرز کار و تدوین قاموس دری به روسی مطالبی ایراد کرد. اینک متن گفتار اوعیناً به خوانندگان گرامی تقدیم میشود.

چنانکه معلوم است مطالعهٔ زبان دری افغانستان چون یکی از اشکال ملی زبان دری دارای ارزش زیادی میباشد .

در اتحاد شوروی زبان دری مانند زبان پښتو از سالها ست که مورد تحقیق وتدریس قرار دارد . مسایل فونیم شناسی ، صرف ونحوو لغت شناسی بررسی میشود .

روابط استوار فرهنگی واقتصادی میان اتحاد شوروی و افغانستان از مدتها تدوین قاموس دری به روسی راحتمی وضروری گردانیده است. پیش از آنکه به تدوین چنان قاموس دست برده شود لازم بود اساسات آن مورد مطالعه قرار گیرد ومجموعهٔ لغوی زبان دری وساخت کلمات واشتقاق آنها بررسی شود. تمام این مسایل در رسالهٔ اینجانب بنام «مقاله هایی راجع به لغت شناسی زبان دری» که در سال ۱۹۷۳ در مسکو به چاپ رسیده، انعکاس یافته است . اثر مذکور را میتوان مقدمهٔ تدوین قاموس دری به روسی پنداشت.

تدوین قاموس مذکور درپایان سال ۱۹۷۰ آغاز یافت ودر ابتدای سال ۱۹۷٦ به انجام رسید .در ماه جون سال جاری قاموس دری بروسی به مطبعه سپرده شد.

اساس قاموس مذکوررا کلماتی تشکیل میدهد که طی سالها از مآخذ مطبوع افغانستان با طرز استعمال آنها در کارتهای مخصوص ثبت گردیده است. وآن مآخذ عبارت اند از: آثار ادبی بدیعی،

علمی ، جراید ،مجلات، کتب درسی وغیره .زیاده برآن کتب لغتی که‌حاوی کلمات زبان‌دری افغانستان بوده نیز مورد استفادهٔ ماقرار داشته است .ـالبته پیش از همه به دو فرهنگ چاپ افغانستان مانند:«افغان قاموس» و«لغات عامیانهٔ فارسی»افغانستان تالیف عبدالله افغانی نویس د ر این زمینه توجه داشته ایم .

گذشته از این ها از قاموس معروف پشتو-روسی تالیف استاد اسلانوف نیز که کلمات زیاد مشترک پښتو ودری را دربردارد مکرر راستفاده‌نموده ایم .(۱)

تدوین قاموس دری بروسی د رتمام مراحل آن باهمکاری دانشمند افغانی مقیم مسکو استاد محمد رحیم شیون صورت میگرفت.

حین تدوین قاموس مذکور تحقیقات دانشمند ان افغانی در زمینه زبان‌دری‌بما طورشایسته وقابل ذکر کمک کرده است . چنانکه درمسایل فونیم شناسی وتلفظ از اثر دکتور عبدالغفور روان فرهادی بنام Le Persan parle en Afghanistan یاری گرفته ایم ودرمسایل املا، ساخت کلمات و عبارات از دستور زبان‌معاصردری‌تالیف‌بیاغلی‌نگهت‌سعیدی استفاده نموده ایم . همچنان آشنائی ما باتحقیقات شاغلی پوهاند الهام ودیگر استادان درساحهٔ زبان شناسی ارج فراوانی در کار ماداشته‌است .

ازهم کاری‌مستقیم‌دانشمندان افغانی‌نیز دراین خصوص برخوداری داشته ایم .بسیاری از دوستان افغانی که به اتحاد شوروی تشریف آوردند به ماحتی الامکان کمک نمودند. همکاری بیاغلی دکتورا سدالله حبیب حین اقامت شان درمسکو قابل تذکر میباشد . موصوف نه تنها درجریان تدوین قاموس کمکها یی‌میکرد بلکه بخش آمادهٔ فرهنگ را وازآنجمله‌حرف های‌الف ب ، پ، ت، ج وچ را از نظر گذراند .

تدوین قاموس امر ساده یی نیست .

در جریان کار بالای فرهنگ یک سلسله دشواریهایی ظهور نمود که باناکافی بودن مطالعه لغات زبان دری ونبودن قواعد ثابت کاربرد کلمات مربوط است .

۱ـ نخست تحدیدحجم‌ذخیره کلمات‌معمول‌زبان‌دری(لغت‌نامه Vocabulary)بادشواری فوق العاده یی عرض وجود نمود. دراین خصوص هیچ تحقیق صورت نگرفته است،ما هم‌دراین مورد چنان آزمایشی پشت سر نگذاشته بودیم که برآن می شد اتکاء کرد.

---

(۱) تحلیل مفصل تمام این منابع را میتوان دراثر «مقاله ها در بارهٔ لغات‌شناسی‌زبان‌دری» (مسکو ۱۹۷۳)جستجو نمود .

در آغاز موضوع واضح و ساده به نظر می‌آمد. چون قاموس زبان ادبی معاصر دری تدوین می یافت چنان قاموس می بایست کلماتی را احتوا کند که در معاشرت و مفا همهٔ اعضای جامعهٔ معاصر افغانستان ضروری پنداشته می شد. اما لغات متداول و معاصر زبان دری یا هر زبان دیگر تنها آن کلماتی نیست که در زندگی روز مرهٔ اعضای جامعه مورد استفاده قرار گیرد. زیرا ما نه تنها آثار ادبی زبان معاصر خود را می خوانیم و میفهمیم بلکه آثار ادبی را که در زبان دوره های کهن نگارش یافته است نیز مطالعه مینمائیم. هر چند بسیار چیزها را که بروشنی می فهمیم درگفتار و نگارش اصلا بکار نمی بریم. مثلا شاید هیچ یکی از دری زبانان امروزی به فکر آن نیفتد که فعل «سیاست کردن» را به معنای «مجازات کردن» بکار برد هر چند که این کلمه را ازلا بلای تاریخ بیهقی بیاد داشته باشد.

از اینجا معلوم می شود که در هر زبان ادبی معاصر ذخیرهٔ لغات مانوس و ذخیرهٔ لغات نامانوس وجود دارد. ذخیرهٔ کلمات نامأنوس زبان با آثاری مشخص میشود که در جامعه توسط اعضای آن به کثرت مطالعه میشود(۱) عصری که ضرورت مطالعهٔ آثار آن در یک جامعه محسوس است برای زبانهای مختلف، مختلف می‌باشد. برای افغانستان عصریکه آثار آن برای مطالعه ضروری پنداشته میشود و قابل فهم هر فرد جامعه میباشد عبارت است از نیمه قرن گذشته و آغاز قرن بیست یعنی شروع نشرات جریدهٔ سراج الاخبار یعنی همان زمانیکه ریشه های ادب معاصر افغانستان از چشمه های آن سیراب می شوند.

واضح است که قاموس زبان معاصر دری باید حجم معین کلمات آن دوره وفی الجمله کلماتی از آثار منظوم آن دوره، جنگ نامه و اکبر نامه و نشرات زمان امیر حبیب‌الله خان را شامل باشد بنابرین در قاموس دری به روسی چند کلمهٔ آن دوره را مانندلات Lat، سروس Saros، سر سروس Sar Saros و سرسات Sorsat را داخل کرده ایم. و همچنین مصطلحات کهن مانند عرض بیگی و ایشك آقاسی را که در جریدهٔ سراج الاخبار بکار رفته است نیز در آن جا داده‌ایم.

این کلمات و کلمات مشابه آنها در قاموس با علامهٔ مخصوص «ایست» مشخص شده است. واین علامه به قدیمی بودن وتاریخی کلمات مذکور دلالت مینماید.

هرگاه قاموس جامع زبان دری تدوین گردد باید شمار وسیعی از کلمات ادبی قدیم فارسی یعنی از رودکی تا جامی را در برگیرد زیرا این آثار را اقشار تعلیم یافته جامعه افغانی مطالعه مینمایند.

---

(۱) ل.و. شربا

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون قاموس ما از نگاه حجم به آن بزوگی نیست از نوع کلمات مذکور در آن تعداد اند کی گنجانیده شده است.

ذخیرهٔ کلمات معمول هر زبان در تحرك و تغییر پیگیر قرار دارد. چیز هایی در آن کهنه و فرسوده می شود و چیزهایی تازه به وجود می آید. و همچنان در زبان دری چند سالی قبل یك سلسله کلمات از حیطه استعمال خارج گردید. این کلمات اساساً عبارت است از مصطلحات اداری القاب و عناوین و درجات صاحب منصبان عسکری ما نند جلالت مآب، حکومت اعلی بلوك مشر وغیره. ما قسمتی از این کلمات را در قاموس خود گنجانیدیم و باعلامت «اوست» مشخص ساختیم که این علامت به متروك بودن لغات مذکور دلالت می نماید.

در اینجا بی مورد نخواهد بود تا چند کلمه در بارهٔ علامات اختصاری که در قاموس بکار رفته است گفته شود. علاوه بر علامات ذکر شده ما علامات مخصوص برای کلمات نادر و برای کلمات گفتاری و عامیانه نیز بکار برده ایم. باید تذکر داد که این علامات خصلت تقریبی دارند نه مطلق، زیرا تقسیم دقیق لغات دری به سبك های مختلف تا آن وقت که این موضوع کاملا بررسی و مطالعه شود ناممکن است.

چون قاموس مورد نظر ما قاموس گزارشی است یعنی از دری به روسی، باید تقاضا های خوانندهٔ روسی را نیز پاسخ گفته بتواند. به این منظور شماری کلمات اطلاعاتی و معلوماتی که دانستن آنها برای خواندن آثار مطبوع افغانستان ضروری است در قاموس راه یافته است. نامهای رسوم قدیمی مردم اعیاد، واحد های پولی کهنه و واحد های وزن و پیمایش مانند بسوه، بسو اسه ، کودی قلبه گاو، ازجملهٔ این کلمات میباشند.

نامهای نواحی و کارته های معروف کابل، هرات ، قندهار و شهرهای دیگر افغانستان چون خرقهٔ سبارکه، چارچته ، خیابان، گازرگاه ، باغ بالا و کوه آسمایی که در قاموس دری بروسی جای داده شده است برای خواننده مفید می باشد.

همچنان در قاموس نامهای قبایل معروف افغانستان و ملیت های آن مانند یوسف زی، هزاره وغیره داخل شده است واز نامهای قبایل و مردمان قدیم و خانواده های فرمانروا دراعصار کهن در قاموس ما آنهایی راه یافته است که با تاریخ افغانستان بستگی داشته است مانند کوشانی ها و سلجوقیان و غیره.

تعداد زیاد کلمات غیر دری که در زبان دری دخیل بودند در قاموس مورد نظر جاداده شده است از آنجمله کلمات عربی، اروپائی عمدتاً انگلیسی و کلمات زبان پښتو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمات انگلیسی در قاموس به‌شکل فونیتیکی پذیرفته شدهٔ آنهادر زبان‌دری داخل ساخته‌شده اند مثلا : کلینر، ردیتر ،فیشن و غیره .

از کلمات انگلیسی مانند سنچری (یعنی قرن) و یا ایوالیوشن (یعنی تحول) بصورت عموم صرف‌نظر شده است اسالغاتی مانند ریز رو وترکیب فعلی ریزارو کردن،ساینس، پالیسی (یعنی سیاست) در قاموس پذیرفته شدند.به این دلیل که دراد بیات به کثرت دیده می‌شوند .

از کلمات پښتو که‌در زبان دری‌داخل شده است نامهای بعضی وسایل زندگی مردم چون غزدی، و نامهای دوائرو مؤسسات مانند بناروالی، روغتون، پوهنتون را در قاموس پذیرفته‌ایم .

تقریباً پانزده فیصد تمام لغات‌قاموس را مصطلحات علمی و تخنیکی تشکیل میدهد.چون‌سیستم مصطلحات مذکوردر زبان دری تازه درحال تشکیل شدن‌است گزینش مصطلحات،دشواری خاص دیگری محسوب میشد .ضروری بود تا اهمیت اجتماعی اصطلاح و پیمانهٔ‌پذیرش آن در زبان در نظر گرفته شود و این مطلب بنابه نبودن مدارك کافی میسرنبود .بهرصورت درقاموس اساسی‌ترین مصطلحات که در تخنیك ومعماری بکار برده‌میشود گنجانیده شده است .

کلمات و عبارات محاوره‌یی وعامیانه جای‌زیادی را در قاموس اشتغال نموده است .لغات محاوره‌یی عبارت از آن بخش کلمات زبان‌دری است که تاحدی‌مورد مطالعه قرار گرفته‌است (چنانکه یاد آور شدیم هم‌دستور زبان وهم قاموس زبان عامیانه رادر دسترس داریم).بنا بر آن این بخش کلمات دری به پیمانه گسترده تری در قاموس ما راه یافته است .

زبان محاوره یی در سیستم مفاهمهٔ جامعه‌جای‌خاصی رااحراز میکند وتاثیر بارزی‌برزبان ادبی نگارشی دارد .ما کوشش کردیم تاچنان کلمات محاوره‌یی ،عبارات‌و کنایات و ضرب‌المثلها را درقاموس‌جادهیم که به وفرت استعمال می‌شوندود رآثار مکتوب‌به نظرمیرسد.مثلا کلمهٔ«مات وگری‌و یا عبارت باغ سرخ و سبز نشان دادن، یاسرخود خانهٔ قاضی‌رفتن‌ویا ضرب‌المثل هامانند کور خودبینای سردم و غیره .

در اینجا یك مشکل دیگر بوجود آمد و این عبارت‌بود ازطرزنوشتن ضرب‌المثل هادر قاموس. قاعده اینطور است که ضرب المثلها باید زیر کلمهٔ اساسی آنها ثبت شوند باین ترتیب که‌ضرب‌المثل :«دو تر بوز بیك‌دست‌گرفته نمی‌شود»بایدزیر کلمهٔ تربوزبیا یدویامثل «جنگ شدیاوسرشدیار!» - زیر کلمه شدیا رکه اساسی‌ترین کلمه‌این‌جمله است‌باید ثبت گردد. امادربسیاری‌ازموارد کار با این سادگی‌نبود .چنانچه ضرب‌المثل «تاجان به‌تن‌است‌جان‌بکن است» نمونه‌یی‌ازاین موارد دشوار میباشد .

در برابر ضرب‌المثلها تا جاییکه مقدوربود معادل آن‌را از زبان‌روسی نهاده ایم . در قاموس

لازم می افتد تا بسیاری از کلمات را درهردوشکل ادبی و گفتاری از نگاه تلفظ و رسم الخط چنانکه امروز در آثار چاپی افغانستان دیده می شود ثبت نمائیم ،مانند «تهداب» و «تادو» «تابه خانه» و «تاوه خانه» .

مجموعه لغوی زبان دری که قاموس ما براساس آن قرار گرفته است بدین نهج میباشد .

با یداعتراف کرد که این گام نخستین است و «ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم» . تارسیدن به مجموعهٔ لغوی که واقعاً غنای زبان دری وحدود گنجینهٔ لغوی آن را نشان دهد راه درازی پیش روست.

چنان مجموعهٔ لغوی Vocabulary تنها می تواند بانظارت پیگیرو دوام داربالای وضع کلمه‌ها بوجود بیاید. و این کار متضمن تهیهٔ کارتها وثبت کلمات باسوارد استعمالشان از آثار می باشد.

چنانکه اشاره کردیم شماری از کلمات زبان دری به‌مرور زمان از کار افتاده است اما در مقابل لغات نو به کار گرفته شده است. برای مثال می توانیم کلمه قانو نمندی» (به‌معني با قاعده بودن یک شی یا یک پدیده) و« کلمهٔ گزینش» و کلمه« کار برد» (به‌معنی استعمال) و کلمهٔ « آغاز گر» را که در آثار علمی وجرائد فراوان دیده می شود، ذکر کنیم، تعداد اینچنین کلمات جدیدروز بروز زیادتر می شود .

از همه این نوآوریها ویانوآیی ها آنگاه می توان مطلع بود که لغات زبان دری بصورت سر تب از مآخذ با صورت استعمال آنها ثبت شود .تحلیل وتصنیف کارتهای مذکور اجازه خواهد داد تاگنجینهٔ لغات دري را در دسترس داشته باشیم که شکل انبوه کلمات پراگنده را نخواهد داشت بلکه در سیمای سیستمی کاملا منظم جلوه گر خواهد شد .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می توان گرفت که تهیهٔ یک وکابولاری خوب (یک مجموعهٔ لغوی خوب) وتدوین قاموس براساس آن از وظایف زبانشناسان است .

این را هم باید در نظرداشت که زبان دری اکنون در مرحلهٔ معیاری شدن است و قاموس نویسی بهترین وموثر ترین وسیله یی برای معیاری کردن زبان می باشد زیرا هم تلفظوهم املای کلمات وهم موارد استعمال ومعنی آنها بطریق پذیرفته شده درقاموس ثبت می گردد .

۴ - قاموس نویسی آئینه ونمودار وضع زبانشناسی نظری میباشد به‌این معنی که نتایج تحقیقات علمی زبان در آن عملا تطبیق میشود. اگر کدام پدیدهٔ زبان وکدام مسأله بطور کامل تحقیق نشده باشد بازهم تدوین کنندهٔ قاموس مجبور است این مسأله را فیصله کند وبه سوالهایی که بوجود میاید و اضحاً جواب بگوید. از جملهٔ چنین پروبلم هاساخت کلمه وتفریق آن از ترکیب نحوی میباشد. معلومدار است که مفهوم کلمه در هر زبان خصوصیاتی دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در زبان روسی کلمه هم ازلحاظ معنی وهم از نگاه ساختمان وشکل بخوبی تجزیه و مشخص میگردد وتفریق کردن آن از ترکیب نحوی آسان است. به‌عکس آن در زبانهایی مانند زبان دری تفریق کلمهٔ مرکب از ترکیب های اضافی وغیر اضافی در بعضی موارد میسر نمی باشد. دراین زمینه تحقیقات مفید صورت گرفته است ولی باز هم یک مطالعهٔ عمیقتری بکار است .

مادر قاموس دری به روسی برای تجزیه وتفریق کلمات مرکب از واحدهای نحوی از اصولیکه تاکنون در آثار علمی مطرح گردیده است استفاده نموده ایم (۱) ازجملهٔ این اصول داشتن یک فشار اصلی ،طرز جمع بستن ،صورت پیوند شدن وندهای اشتقاقی وصرفی به کلمه و غیره میباشد .

متمرکز شدن ترکیب های نحوی وتبدیل آنها به کلمهٔ واحد یک جریان دایمی است که پیوسته صورت میگیرد ، بنا برآن مرحله های گوناگون در آن دیده میشود وشاید بعضی ترکیب ها هنوزبه شکل یک کلمهٔ واحد در نیامده باشد، اما از نگاه معنی ورول آنها در جمله کاملا برابر یک کلمهٔ مستقل و واحد هستند. چنین ترکیب های اضافی را ما در قاموس خود به حیث کلمات مستقل گرفته ایم .چنانچه ترکیبهایی مانند نل آب ، رنگ بوت، براعظم، آمر کار، رئیس جمهور، نقل قول، نقطه نظر ،مواد خام ،ماشین گوشت ، بند برق ،دستور زبان ـ از جملهٔ آنها می باشند .

این بود بعضی مسائل عمدهٔ تدوین فرهنگ دری بروسی. امید وارم این مختصر بتواند نمونه یی از معضلات و مسایلی باشد بآن روبرو شدیم .

در خاتمه باید به تکرار بگویم که آنچه که ما کرده ایم قطره یی از دریابیش نیست، ذره یی از خاک است اما چنانچه میگویند .

قطرات کوچک آب و ذرات ریزهٔ خاک

بحر های بیکران میسازد وسر زمین های دلپذیر.

---

(۱) رجوع کنید به دستور زبان معاصر دری تالیف پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال محب الله رحمتی

بحثی از جغرافیای شهری افغانستان

شهر هرات

موقعیت جغرافیایی :

شهر هرات از جمله شهر های بزرگ افغانستان محسوب میگردد. بنابر داشتن سابقهٔ تاریخی مانند سایر شهر های باستان این خطه حایز اهمیت خاص میباشد. شهر فعلی هرات که شامل شهر کهنه و جدید است و امور شهر داری آن توسط بنا روالی هرات اداره میگردد ، ۴۴ کیلو متر مربع مساحت دارد. یعنی بعد از شهر کابل ومزار شریف (کابل ۱۳۵ کیلو متر مربع و شهر مزار شریف ۴۸ کیلو متر مربع) از لحاظ وسعت سومین شهر بزرگ افغانستان است .

(کندهار ۳۹ کیلو متر مربع و جلال آباد . ۲ کیلو متر مربع مساحت دارند) . (۱)

قرار احصائیه سال ۱۳۵۴ نفوس شهر هرات به ۱۷۵ هزار نفر بالغ میشود که باین حساب در هر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط ۳۵۶۸ نفر حیاتبسر می برد. بمقایسه سایر شهر های افغانستان از لحاظ تمرکز نفوس بدرجهٔ سوم یعنی بعد از شهر کابل وشهر کندهار قرار میگیرد. (تراکم نفوس در شهر کابل ۵۵۴۸ نفر و از کندهار ۳۵۰۹ نفر در هر کیلو متر مربع میرسد).

شهر هرات که دارای یك حوزهٔ وسیع وباز میباشد از سطح بحر ۹۳۰ متر ارتفاع دارد و در عرض البلد شمالی ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه و طول البلد شرقی ۶۲ درجه و ۱۲ دقیقه واقع است.

---

(۱) توضیح در بارهٔ تخمین تعداد نفوس کشور برای سالهای ۴۸ - ۱۳۵۴ ریاست احصائیه مرکزی ص ص ۱ - ۱۴ - طبع گستتز نمرهٔ مسلسل (۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهر هرات تقریباً در وسط ولایت موقعیت دارد بنابر آن با تمام واحد های اداری آن که در زوایای ولایت هرات واقع اند فاصلهٔ نسبتاً مساوی دارد .

ولایت هرات در شمال غرب افغانستان موقعیت دارد با داشتن ۳۸۷۹۹ کیلومتر مربع مساحت بمقایسه سایر ولایات افغانستان از لحاظ وسعت بدرجه ششم قرار میگیرد. بروی احصائیه سال ۱۳۵۴ دو این ولایت ۷۳۳ هزار نفر زندگی میکند. چون وسعت این ولایت زیاد است با ین ملحوظ تراکم نفوس این ولایت به ۱۹ نفر در هر کیلو متر مربع بصورت اوسط میرسد .

ولایت هرات از طرف شمال به ولایت بادغیس و خط سرحدی اتحاد شوروی، ازطرف جنوب به ولایت فراه، از طرف شرق به ولایت غور و از طرف غرب به خط سرحدی ایران محدود است .

ولایت هرات شامل سیزده واحد اداری است. بترتیب عبارت اند از: ولوالی هرات، ولسوالی انجیل، ولسوالی گذره، ولسوالی پښتون زرغون، ولسوالی گلران، ولسوالی کشک، ولسوالی غوریان، ولسوالی اوبه، ولسوالی کرخ، زنده جان، ولسوالی کوهستان، ولسوالی ادرسکن وعلاقه داری چشت .

موقعیت طبیعی:

حوزهٔ هرات شامل کوهستانها، دره ها و نواحی هموار است. سلسلهٔ پارو پامیزاد که درحقیقت ادامهٔ سلسلهٔ کوه بابا است بشکل یك خط طولانی در کنار درهٔ هریرود امتداد می یابد و درشمال شرق هرات بطور منحنی از بین منطقهٔ مرتفع و کوهستانی گذشته و بطرف شمال غرب پیش رفته است. خاك و سنگ های آتش فشانی در اکثر نقاط آن به مشاهده میرسد .

(چشمه های آب گرم این منطقه نمایندگی از فعالیت آتش فشانی سابقهٔ این حوزه میکند)

درجنوب هریرود سلسلهٔ نسبتاً کوچك دیگر امتداد یافته که بطرف غرب تا ایران پیش رفته است. شاخهٔ سومی که جانب جنوب غرب امتداد دارد بنام سفید کوه یاد میگردد . و درجنوب دریای هریرود تا حصهٔ ولسوالی انجیل امتداد دارد. شاخهٔ از آن تا ادرسکن و شیندند امتداد پیدا میکندو درحصهٔ شاه بید کوتل مرتفع را درشاهراه هرات کندهار تشکیل میدهد وهمچنان سلسله جبال دیگر مانند بند بایان، کوه سنگ، کاسه مرغ، سیاه کوه و غیره در این حوزه واقع است که باعث بوجود آمدن دره ها و وادیها گردیده است(۱)

حوزهٔ مرکزی یا جلگه هریرود که از درهٔ تنگ بین سیاه کوه و سفید کوه درشرق از حصهٔ چشت، غورات آغاز یافته وبجانب غرب الی غوریان درشمال و جنوب در یای هریرود امتداد

(۱) آریانا دایرة المعارف، انجمن آریانا دایرة المعارف افغانستان، کابل جلد سوم ۱۳۳۵ ص ص ۲۷۰ - ۲۸۰

دارد و بهر اندازهٔ که بجانب غرب پیش رفته شود به همان اندازه حوزه وسیع تر گردیده اراضی هموار و حاصل خیز را تشکیل میدهد. در همین حوزه وسیع و هموار تعداد زیاد نفوس سکونت دارد ،ویک موضع شهری را از زمان باستان تا اکنون پدید آورده است. تراکم نفوس این حوزه که شهر معمور هرات را تشکیل داده است بصورت اوسط بیش از ۳۵۰۰ نفر در هر کیلو متر مربع میرسد .

هریرود که از انتهای غربی کوه با با سرچشمه میگیرد با یکجا شدن دو نهر که بنام (لعل) و(سرجنگل) معروف است بجانب غرب امتداد پیدا میکند . تگاویشان که ازجمله شاخهٔ وسیع دریای هریرود است موازی به دریای هریرود جریان دارد ودر نزدیکی قریه بوریاباف باهم یکجا میشوند و بصوب غرب جریان پیدا کرده از جنوب شهر هرات میگذرد وحوزهٔ هرات را با نهرها و کانالهای که از آن کشیده شده است خرم و شاداب میسازد .

بنابر وضع توپوگرافی وموقعیت جغرافیایی شهر هرات بصورت عموم دارای آب و هوای معتدل است وهوای آن مشابه به هوای نیمه صحرایی است. بترتیبکه اختلاف درجه حرارت شبانروزی آن از ۲۰ درجه تجاوز نمیکند. حد اعظمی درجهٔ حرارت هرات درایام تابستان به ۴۲ درجه سانتی گراد وحد اصغری آن در ایام زمستان به منفی ۱۵ درجهٔ سانتی گراد میرسد .رطوبت نسبتی این ناحیه از ۲۰ به ۴۰ فیصد تزاید می یابد. (۱)

بارندگی سالانهٔ آن که اکثر در ایام بهار و زمستان صورت میگیرد بصورت اوسط به ۲۲۰ ملی متر ثبت شده است. بارندگی این ناحیه درایام زمستان بصورت عموم بشکل برف است و از ۱۵ حوت تا اخیر ماه ثور آب وهوای هرات معتدل وبارندگی بشکل باران صورت میگیرد .از آغاز ماه جوزا تاختم ماه میزان آسمان در این ناحیه صاف است وبارندگی صورت نمیگیردو درجهٔ حرارت هوا به حد اعظمی میرسد .

باد معروف ۱۲۰ روز که به اثر فشار بلند فیروز کوه ،پارا پامیزوس، کاسه مرغ وسیاه کوه در ایام تابستان وفشار پست حوزه هرات ،فراه وسیستان پدید می آید آب وهوای این منطقه را متاثر میسازد .این باد از ۱۵ جوزا شروع شده تا ۱۵ میزان دوام پیدا میکند .

قدامت تاریخی شهر هرات :

حیات شهر نشین در هرات وبلخ تقریباً باحیات شهر نشین بین النهرین ، مصر ،سند و چین

---

(۱) عارض ،غلام جیلانی. اقلیم افغانستان .موسسه جغرافیه،پوهنځی ادبیات ۱۳۴۸ ص ص ۱۴-۱۵ - ۷۳ - ۷۴-۳۰۰

همعصرمیباشد. اما درشکل شهر ونوعیت ساختمان خانه ها، بازار ها وراه ها اختلاف زیادوجود داشت واین اختلاف نظربه تفاوت ثقافت ومواد دستیاب شده محیطی وموقعیت فزیکی بوده است.

بناغلی صدقی می گوید: یک شهر کهن افغانستان است، نام آن در اوستادیده میشود وبعد ها در کتیبهٔ داریوش بشکل (هری وه) Hariva آمده است. نام قدیم هرات آریه و آریانا بوده و احتمال دارد که نام (هری‌وه) هم ازهمین نام قدیمی مشتق شده‌باشد. (۱)

موقعیکه مهاجرت آریه ها باین سرزمین آغاز یافت در نقاط مساعداین خطه اساس دهستانها وقریه ها گذاشته شد وآهسته آهسته نظر به پیشرفت صنایع وتجارت مواضع شهری نیزپدید آمد. در حوزهٔ، هرات بنا بر موقعیت مناسب وآب وهوای مساعد شهر های بزرگ و معظم اساس یافت. شهر فعلی هرات از همان زمان باستان سر آمد تمام شهر های گرد ونواحی آن حوزه شناخته میشد.

هنگامیکه هخامنشی های فارسی (خاصتاً در دورهٔ کوروش) اقتدار را بدست آوردند چشم طمع بهشهر بلخ وهرات که در آن زمان از جمله شهر های معمور وباتمدن بود، دوختند. بعد از یک سلسله جنگ ها شهر بلخ وهرات بدست آنها افتادویک سلسله تغییرات درشکل شهروساختمانهای شهر پدید آمد. این تغییرات هنوز انتظام نیافته بود که حملات اسکندر در این خطه آغازگردید. در زمان لشکر کشی سکندرمقدونی هرات که بنام (هری‌وه) یاد میگردید یک مرکز مهم ثروت وقدرت نظامی شمرده میشد. حکمران آنوقت هرات ساتی برزان (ساتی بارزن) در مقابل یونانی مقاومت شدیدی از خود نشان داد. (۱) اما اسکندر موقعیت مهم سوق الجیشی هرات را درک نموده وپی برده بود که هرات یگانه گذرگاهی است که میتواند درصورت تسخیر آن سایر سرزمین این نواحی وخاک هندر امتصرف گردد. همان بود که در سال ۳۳۰ ق م هرات و بعضی شهرهای دیگر افغانستان رابه تصرف خود درآورد. اسکندر شهر هرات رابنام ارتاکان یاد کرده است (۲). ارتاکا یا ارتاکانا یاارتاکوانا غالباً شهری بود درمحل ارگ هرات ومرکز آن حوزه شناخته میشد. بهمین لحاظ اسکندر این شهر رابنام ارتاکان یاارتاکانا خواند. هما نطوریکه قوای نظامی اسکندر باعث تخریب شهر هرات گردید اسکندر قلعهٔ نظامی را درآن شهر اعما کرد که تا مدت مدید آن قلعه در آنجا پا برجا بود و همچنان بعضی نقاط دیگر شهر بنابر تاثیر ثقافت یونانی ها تغییراتی در آن بعمل آمد.

---

(۱) صدقی، محمدعثمان، شهرهای آریانا، بیهقی کتاب خپرولو موسسه، ۱۳۵۴، ص ۹۸، ۹۹.

(۲) صدقی، محمد عثمان. شهرهای آریانا. بیهقی کتاب خپرولو موسسه ۱۳۵۴ ص ۹۹.

بعد از اسکندر کوشانی ها ، هیاطله (یفتل ها) وساسانی ها یکی بعد دیگر در هرات به حکمرانی پرداختند .

عساکر اسلام بعدازشکست یزدگرد سوم آخرین پادشاهساسانی داخل خاک افغانستانشد وبعد از دو قرن اسلام در افغانستان گسترش یافت .

بعداً طاهریان ،صفاریان ،ساسانیان ،غزنویان ،غوریان ،خوارزم شاهان یکی پی دیگر دراین خطه که درآن وقت باسم خراسان شهرت داشت حکمروائی کردند وشهر تاریخی هرات یکی از بهترین مراکز ویا بخش خراسان را تشکیل میداد .

مورخین زیادمانندابن حوقل ،اصطخری ،یاقوت حموی،مقدسی،لسترنج وغیره در بارهٔ بخش های خراسان و اعتلای آن دوره خاصتاً دربارهٔ شهرهرات شرح مبسوط ارائه کرده اند.شرح هر یکاز بخش های خراسان دراینجا خارج ازموضوع میبا شد،بناء بیجا نخواهد بود که اظهار نظر محققین ورزیده را در باره شهر هرات وترقی آن قبل از حملهٔ چنگیز ،در ینجا ذکر کنیم .

لسترنج در کتاب سرزمین های خلافت شرقی چنین اظهار میدارد: «ربع هرات خراسان که تمام ساحهٔ آن مربوط به افغانستان کنونی میباشد وتقریباً تمام این ساحه در آن زمان از دریای هریرودسیرآب میگردید زیرا دریای هریرود توسطنهر های متعدد (هفت نهر)،مجزا وبه هرسمت کشیده شده ویک تعداد ازین نهر هاشهر ونواحی آنرا وسیباقی ساحهٔ زراعتی پایین تر را آبیاری میکرد » (۱)

ابن حوقل درصورت الارض چنین می نویسد: «هرات نام شهر است وحصاری استوار داشته است در بیرون واندرون آن آبهاست و در داخل آن قهندز است و ربض نیز دارد که مسجدجامع درآن است .دار الاماره درخارج حصن در جایی به نام خراسان آباد که ازشهر منقطع است قرار دارد وخراسان آباد ازشهر ثلث فرسخ فاصله دارد و بر طریق بوسنج (بوشنگ) دوغرب هرات واقع وبناهای آن از گل است .مساحت شهر نیم فرسخ است وقسمت داخلی چهار دروازه دارد.نخست در وازه سرای که در شمال است واز آنجا به بلخ روند دوم دروازهٔ زیاد که در غرب است و ازآن به نیشاپور روند سوم دروازهٔ فیروزآباد که در جنوب است واز آن به سیستان روند،چهارم دروازهٔ خشک که در شرق است واز آن به غور روند .همه دروازه ها چوبین است جز در وازهٔ سرای که آهنی است. هر در وازه باز اری دارد ودر اندرون شهر وربض آن آبهاجاری است.حصن(قلعه)را نیزچهار در است چنانکه روبرو هر یکاز دروازه های شهردری است وبه نام همان دروازه شهرخوانده میشود.درییرون

---

۱ - لسترنج .جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرق .ترجمه محمود عرفان . تهران مطبعهٔ بانک ملی ایران ۱۳۳۷ ص ص ۴۳۷ - ۴۴۸ .

قلعه دیوار است که قلعه را فرا گرفته وبلندی آن دراز تر ازقد آدمی است ومیان دیو ار وقلعه بیش ازسی قدم فاصله است.» (۱)

لسترنج در سر زمین های خلافت شرقی چنین مینویسد: «دارالا ماره دریکمیلی خارج شهر که بنام خراسان آباد یادمیشد، واقع بود. این محل نیز دارای دروازه ها ،بارو، باز ار ومسجدجامع بزرگ بود که ازلحاظ کثرت نماز گزا ران درتمام خاک خراسان وسیستا ن بی نظیر بود .

شهر مشهور هرات در زمان حکمروائی ملکان غور دارای دوازده هزار د کان،شش هزار حما م وکار وانسرای وطا حونه وسه صدو پنجاونه مدرسه وخانقاو آتش خانه وچهار صدو چهل و چها ر هزار خا نه نشیمن بو د .»(۲)

یا قوت حموی که در سال ۶۱۴ هجری یعنی چهار سا ل قبل از حمله چنگیز درآنجا بوده است چنین اظهار میدارد: «۳) در خراسان شهر بزرگتر ومهم تر ونیکوتر و بارونق تر و پر جمعیت تر ا ز هرات ندیده ام واز باغهای معمور وآب فراوان آن نیز تعریف میکند(قزوینی هم عصر او گفته وی ر ا تا ئید میکند.)

خلاصه گفته میتوانم شهرتاریخی هرات یکی از بهترین مراکز این خط بوده شهرت اعتلای آن بهمه جا پخش گردیده بود. تا اینکه درسال ۶۱۸ هجری مطابق ۱۲۱۴ میلادی حملا ت چنگیز درافغانستان شروع گردید. درضمن این حملات شهرهرات هفت ماه درمحاصره بود بعداز مفتوح شدن این شهر تاریخی بخاک وخون یکسان گر دید .

بعد از چنگیز یان سلاله کرت درهرات بنای جهانداري را گذاشتند وتاحدی به اصلاحات شهر هرات پر دا ختند .

درسال ۷۸۳ هجری تیمور بر هرات تسلط یافت بمانند چنگیز ظلم وستم زیاد برشهر هرات روا داشت . عمارات باشکوه شهر را تخریب کردیک تعد اد ز یاد اهالی راقتل وتعداد د یگر را بفر ار مجبو رسا خت .

بعد از تیمور پسرش شاه رخ درسال ۷۹۹ بهرات آمد وآنرا مرکز خود قرار داد. شاه رخ به آبادی واعتلای شهر توجه خاص مبذول داشت وآن خساراتی راکه از هجوم تیمور بر آن وا رد

---

(۱) ابن حوقل. صور ة الار ض، ترجمه د کترجعفرشعار، انتشارت بنیادفرهنگ ایران ۱۳۴۵ ص ۱۷۲.

(۲) لسترنج . جغر ا فیای تار یخی سر ز مینهای خلافت شرقی. ترجمه محمو د عرفان تهران مطبعه با نکملی ایران ۱۳۳۷ ص ۴۳۸ .

۳ - یا قوت حموی، شیخ الا مام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الروسی البغد ادی . معجم البلدان .چاپ مصر ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۶) جلد هشتم ص ۳۵۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده بود جبران کرد. چون موقعیت هرات نسبت واقع بودن آن در شاهراه تجارتی مسلم بود و به زودی انکشاف قابل ملاحظه میکرد بدین لحاظ بعداز مرگ تیمور شهر هرات مرکز امپراطوری تیموری گردید. شاه رخ مدت ۴۳ سال سلطنت کرد و همه عمر خود را صرف اعتلای شهر هرات نمود. دیوار های شهر را دو باره اعمار کرد. دروازه ها را اصلاح وبا تزینات ونقاشی شهررا رونق خاص بخشید.

بعد ازشاه رخ سلطان حسین بایقرا بر هرات مسلط شد. این سلطان بزرگ باوزیر دانشمندش امیر علی شیر نوائی در راه پیشرفت علم وعرفان وانکشاف شهر هرات بذل مساعی نمودند. دربار سلطان حسین مجمع علماء وفضلابود. این عهد برای افغانستان زمانیت وآسایش ود وزه ترقی علم وصنعت بود. دراین عهد خطاطی، رسامی، نقاشی، شاعری، موسیقی ومعماري، کاشی سازی و سایر شعبات صنعت وعلوم بدرجهٔ کمال رسیده بود. آثار ویادگار های آندوره هنوز باقی است. سلطان حسین بعد از ۳۵ سال سلطنت درسال ۹۱۱ وفات کرد وبعد از وي دولت تیموری روبه زوال رفت. (۱)

بعداز تیموریان شهر هرات بدست شیبانی ها افتادومتعاقب آن صفویها بر هرات تسلط یافتند تا اینکه درسال ۱۷۴۹ احمد شاه بابا درانی بحیث پادشاه این خطه انتخاب شدودوباره شهر هرات بیک شهر منظم مبدل گشت.

موقعیکه تقسیمات اداري افغانستان (در زمان امیرعبدالرحمن) بصورت منظم انسجام پذیرفت حوزه هرات نسبت تمرکز نفوس وانکشاف واهمیت منطقه بحیث یک ولایت در بین پنج ولایت بزرگ افغانستان کرسی خودرا احراز کرد (۱) وشهر هرات بنا برد اشتن سابقه تاریخی وتمرکز نفوس وانکشاف موضع شهری بحیث مرکز اداری ولایت هرات که یک ساحه وسیع را احتوا میکرد انتخاب شد. درسال ۱۳۴۲ زمانیکه تقسیمات اداری افغانستان بشکل منظم ترصورت گرفت ولایت هرات با یک وسعت معین ترکه از لحاظ وسعت بمقایسه سایر ولایات افغانستان بدرجه ششم قرار میگیرد درآمد (در سال ۱۳۴۳ افغانستان به ۲۸ ولایت ودرسال ۱۳۵۲ به ۲۶ ولایت تقسیم گردید). بنا بر تقسیمات جدید باز هم شهر هرات بحیث مرکز اداری ولایت تعیین شد وتا اکنون از لحاظ وسعت، شکل، نقش های گوناگون، جاده های متعدد، تعمیرات دولتی و توسعهٔ منازل، مغازه ها وپارک هاوغیره تحولات زیاددیده است.

---

(۱) صدقی. محمد عثمان. تاریخ برای صنف یازدهم. وزارت معارف ۱۳۵۲ ص ص ۶۴-۶۵-۶۶

وجهٔ تسمیه هرات :

هرات اسم باستانی است که‌در اوستا دیده شده است وبعد ها در کتیبهٔ داریوش بشکل (هریوه)آمده (۱) در بعضی جاذکر است که نام باستانی هرات آریه وسحتملاًآریانا بوده, احتمال دارد که نام (هریوه) هم از همین نام قدیمی مشتق شده‌باشد. در زمان اسکندر هرات بنام (ارتاکوانا) یا ارتاکوان‌یا ارتاکان) یعنی شهر شاهی خوانده شده است .(۲)

بطلیموس‌نیز این شهر را ترو پولیس یاد کرده است وحدود آنرا چنین بیان میدارد: ولایت مرگیانا وباکتریانه درشمال پارتیا ودشت بزرگ کران در غرب درنگیانا در جنوب و سلسله پارا پامیز وس در شرق .

ابو اسحق ابراهیم اسطخری در کتاب مسالك وممالك مینویسد:

«و خراسان‌را جانبی هست‌میان بیابان پارس ومیان هراه‌و غور وغزنین،و جانب‌دیگر در حدغربی از حد قوس تا نواحی‌فراوه.

شهر های خراسان کی‌بر اعمال جمع کنندروانرا نام برند و بازگویند چهار شهر است: نیشاپور ومرو و هراة و بلخ»(۳)

هراه نام شهر است و اعمال ونواحی‌آن این است: ماسن،خیسار،استراییان،اوبه،ماراباد،باشان کروخ،خشت، به اسفزار، ادراسکر،کواران، کوشك، کواشان . (۴)

همچنان بعضی روایات در باره پدید آمدن شهر هرات،موجود است که مختصر آنرا در اینجا ذکر میکنیم .

سیف بن محمد بن یعقوب‌الهروی در باره شهر هرات چنین عقیده دارد:

شهر هرات‌در عهدطهومرث بن هوشنگ‌بن کیومرث پدیدآمده‌است .چون‌وی دست تعدي بطرف خلایق دراز کرد پریشانی‌به‌جمع رعایا راه یافت‌و مزدم‌آن دیار بطرف‌قندهار و کابل مهاجرت کردند.

---

(۱) صدقی،محمد عثمان .شهرهای آریانا . بیهقی کتاب خپرولو موسسه ۱۳۵۴ ص ۹۸

(۲) Afghanistan. Imperial Gezetter of India.
Afghan and Nepal super intendent of government prints. Calcutta 1908 pp. 30-40.

(۳) اصطخری، ابو اسحق ابراهم . (المسالك والممالك) بکوشش ایرج افشار. بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۴۷ص - ۲۰۳

(۴) رر رر رر ص ۲۰۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) همچنان روایت است که دختر ضحاك باسم (هرات) بعد از طوفان نوح دو قلعه یکی در اوبه و دیگر در محل هرات امروزی بنا کرد و اسم شهر هرات از اسم وی گرفته شده است .

بعضی ها چنین اظهار میدارند که اسکندر با مادر خود مشورت کرد تا به هرات آید و شهر بزرگ را آباد کند. این بود که ما در اسکندر بنای شهر را گذاشت و بعداً مردم از نواحی مختلف خراسان به هرات روی آوردند.

علل ایجاد ، اهمیت و انکشاف شهر هرات :

در تاسس و پدید آمدن شهر باستانی هرات عواملی چند دخیل وخیلی ها موثراست که ذیلا هر یك از این عوامل بررسی میگردد .

دریای هریرود و موقعیت آن با مدنظر گرفتن اراضی وسیع اطراف دریاو انهار یکه از آن کشیده شده است برای پدید آمدن موقع شهری در محل کنونی هرات خیلی ها موثر بوده است .

حوزهٔ مرکزی یا جلگه هریرود که از درهٔ تنگ بین سیاه کوه و سفید کوه در شرق از حصهٔ چشت غورات آغاز میگردد وجانب غرب الی غوریان در شمال و جنوب دریای هریرود امتداد دارد .

بهر اندازهٔ که جانب غرب روند پهنای دریا بیشتر شده ودارای اراضی هموار وحاصل خیز و پر نفوس ترین منطقه هرات را تشکیل میدهد و مهم ترین پیداوار آن گندم ،پنبه ،برنج و خاصتاً میوه میباشد. شهر باستانی هرات در وسط این منطقه درین جلگه وسیع بشکل دایروی اخذ موقع نموده است .

مساعدت اقلیم و حوزهٔ وسیع وادی هریرود نیز درپدید آمدن موضع شهری اثر بارز داشت. بصورت عموم آب و هوای هرات معتدل و گوارا است. باوجود ارتفاع در ایام زمستان سردی شدید ندارد (حد اصغری درجه حرارت از منفی ۱۶ درجه تجاوز نمیکند) باد ۱۲۰ روز در ایام تابستان از شدت گرمی می کاهد. اختلاف درجه حرارت شهر هرات از ۲۰ درجه بیشتر نمی گردد. بارندگی دراین شهر بصورت عموم در ایام زمستان وبهار صورت میگیرد. از ۲۵۰ تا ۳۰۰ ملی متر محاسبه شده است. این نوع هوای مساعد درتمرکز نفوس بشری خیلی هاموثر است. بنابر علت فوق از زمان باستان تمرکز نفوس درو سط حوزه هریرود درجریان ایام روبه افزایش بود .

— نوعیت خاك مساعد و دارا بودن انواع مختلف مواد معدنی و یا مواد هائی در حوزه هریرود خاصتاً حصهٔ وسطی آن باعث گردیده است تا تعداد کثیر زارعین را بطرف

(۱) اسفزاری، معین الدین . روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات. ص ۵۵ - ۵۶

خود جلب کند. نوعیت خاک این منطقه که از خاک های رسوبی متشکل است برای زرع انواع مختلف نباتات خیلی مساعد است. پنبه هرات که ازلحاظ کیفیت عالی ترین نوع پنبه افغانستان بشمار میرود بنابر نوعیت خاک مساعد رسوبی این منطقه امکان پذیر است. علاوتاً برورش انواع میوه خاصتاً انگور درین منطقه خیلی مساعد است. حاصل خیزی این منطقه باعث گردیده است تا نفوس بیشتر در آنجا متمرکز شود وفعالیت تجارتی، صنعتی وغیره رو به افزایش نهد.

موقعیت جغرافیای شهر هرات طوریست چه در زمان سابق و چه حالت فعلی ازلحاظ خطوط مواصلاتی حایز اهمیت خاص بوده است. چنانچه هرات در مسیر راه ابریشم که چین رابه ممالک اروپای شرقی مرتبط میساخت، واقع بود واز نگاه مرکزیت وپیداوار تجارتی اهمیت فوق العاده داشت وقافله های بزرگ ومتعدد تجارتی از این مرکز عبور ومرور میکرد. این شاهراه تا وقتی حایز اهمیت بود که راه های تجارتی دیگر مانند راه های آبی، زمینی، موتر رو، وهوائی انکشاف نیافته بود اما شهر هرات در موقعیتی قرار دارد که از طرف شمال بااتحاد شوروی وازطرف غرب با ایران توسط خطوط مواصلاتی عصری ارتباط پیدا میکندوهم بداخل افغانستان از طرف شرق باولایات بادغیس وفاریاب وهمچنان باغورات وازطرف جنوب بافراه، کندهار، غزنی و کابل توسط سرک پخته قر و کانکرت وصل میشود.

هرات از نگاه خطوط مواصلاتی همانطوریکه در قرون اولی وقرون وسطی حایز اهمیت بود وبحیث چهار راه شناخته میشد امروزنیز این حیثیت را دارا میباشد. مثلا بصورت فعلی خطوط اتصال بین افغانستان وایران ـ افغانستان واتحاد شوروی راتشکیل میدهد. سرک اسلام قلعه وهرات که بصورت عصری در سال ۱۳۴۵ تمدید یافت در حقیقت خط اتصال هرات و مشهد است (۱۲۴ کیلو متر) این خط مواصلاتی نه تنها ازلحاظ اقتصادی سهم است بلکه از لحاظ اجتماعی و کلتوری نیز حایز اهمیت است. این خط مواصلاتی یک قسمت از شاه راه آسیائی را احتوا میکند که از ترکیه وبالاخره از ایران ـ افغانستان وهند گذشته به سنگاپوروشهر هوشی مینه اختتام می یابد.

مفاد اقتصادی این شاهراه عبارت از اینست که اولا باعث تقلیل کرایهٔ ترانسپورتی میگردد وثانیاً سبب تزئید سرعت دروان تجارتی می شود که از نگاه اقتصاد ملی کمال اهمیت را در بردارد. شاهراه تورغندی ـ هرات که بصورت عصری وازلحاظ استحکام ومقاومت در جمله اولین سرک افغانستان بشمار می آید (طول این سرک ۶۷۸ کیلومتر وعرض ان ۱۲ متراست)

کار تعمیر این سرک در سال ۱۳۴۵ به اتمام رسیده واین سرک عصری و بزرگ مشکلات موانع طبیعی را از بین برده تجارت و مبادله بین اتحاد شوروی وافغانستان را قایم نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علا وتاً شرا یط سهل سفر بین اها لی سنطقهٔ تورغندی ـ هرات راباعث گردیده وتماس کلتوری واجتماعی بین مرد م را زیاد ترسا خته است .

هرگاه پروژه شاهر اه آسیائی از راه هزاره جات واحداث خط آهن تحقق پذیرد در آیندهٔ نز دیک اهمیت تاریخی و کلتوری، اقتصادی و سیاسی حوزه هریرود نسبت به سابق بیشتر میگردد . تمدید این شا هراه علاوه براینکه شرایط سهل حمل ونقل بین منا طق غرب وجنوب غرب و د ر آینده صفحات مرکزي کشور را مهیا میسازد زمینهٔ توسعه‌تجارت بین افغانستان وممالك غربی ترکیه و ایران رابیشتر آماده میگرداند .

ـ موقعیت سوق الجیشی هرات درگذ شته عامل دیگر بود که دوپدید آمدن و توسعه شهر هرات اثر بارز وعمده داشت از همین جهت بود که جهان کشایان چون ،هخا منشی های‌فارسی، عالم اسلام ،چنگیز ،ناپلیون وغیره فا تحین متو جه این‌نقطه بود ه و تصرف آن راکلید سایر نقا ط معمور مید انستند .واز تسخیر آن لحظهٔ فر وگذاشت نمیکردند .

طور یکه قبلا ذکر شد مو قعیت سوق الجیشی این نقطه‌در زمان سابق که‌جز راه زمینی‌دیگرراه وجود نداشت حایز اهمیت بود اما درقرون معاصر نیز این‌منطقه باوجود اهمیت راه بحری وهوایی باز هم موقعیت هرات کمال اهمیت را دارا میباشد .

چنانچه فضل الربی پژواك در تاریخ دپلوماسی افغانستان مینو یسد« باظهور ناپلیون فرانسه دوباره به‌مستعمره جویی قدعلم کردوبرای‌ازبین بردن‌حریف مقتدرخود(انگلیس)میخواست‌به هندوستان حمله کند وآنرا تصاحب نماید واین راه جز طریق ایران و افغانستان ویا اتحاد شو روی تحقق پذ یرفته نمیتوانست در غیرآن قدرت دریانوردی انگلیس صد فیصد مسلم بودبناءناپلیون به‌منظور تسخیر هند تصرف هرات‌را شر ط حتمی میدانست ومسیر حرکت خود را هرات ، کندهار ، سپین بولدك ، بلوچستان و بالاخره هند تعین نمود .اما نقشهٔ وی جنبهٔ عملی بخود نگر فت » (۱) روسیه تزاری به‌منظو ر پیشبرد اهداف استعماری خودبداشتن راه بحری که‌در همه‌او قات‌سال باز باشد ضرورت مبرم‌احساس‌میکرد .چون‌بنادرامپراطوری که‌اکثرد رعرض‌البلد های بلندشمالی‌واقع وبرای‌چندین ماه درطول‌سال یخبندان‌بوده وازآن استفاده شده‌نمیتوانست‌بناءآزارها بنابرو صایای پطر کبیر درنظر داشتندتاخودر ابه‌آبهای گرم هندوستان برسانند. باین‌منظور درصددلشکر کشی بطرف‌شرق گر دیده قسمت‌اعظم سرز مین های‌شرق راتصرف‌شده‌تااینکه به ایران‌رسیدند وبه‌اساس مفکو ره‌تزاری برای رسیدن‌به آبهای گرم هندوستان درنظرداشتند تاهرات‌را تصرف‌نمایندز یرا ازنظرآنها هرات‌در وازهٔ هند

(۱) پژواك ،فضل الربی . تاریخ دپلو ماسی افغانستان . نوت در سی گستتز شد ه ص ۱۸

محسوب میشد. انگلیس ها که از چندی متوجه خطر پیشرفت روسیه تزاری در آسیای مرکزی و ایران گردیده بود خطر روسیه را جانشین خطر فرانسه دانسته و مخصوصاً این خطر را زیادتر متوجه هرات میدانستند. بناء انگلیسها داخل اقدامات شدند. همچنان روسها ایرانیها را تشویق میکردند تا هرات را تسخیر کنند بنابر آن هرات در محاصره بود، انگلیسها از یک طرف مردم را به مقابله و مقاومت تشویق میکردند و از جانب دیگر هیات تجارتی بدربار کابل فرستادند تا ضمن مذاکره موضوعات تجارتی از خطر اجانب حکومت وقت را حالی سازند. این هیأت با امیر دوست محمد خان و سرداران کندهار را تشویق کردند تا هرات را از محاصره رهایی بخشند و ضمناً انگلیسها آرام ننشسته از طریق آب داخل جزیره خارك ایران گردیدند .

موقعیکه انگلیسها موقتاً بر افغانستان مسلط شدند خواستند از طریق معاهدات نمایندهٔ دایمی خود را به هرات تعین نمایند تا اوضاع را از نزدیک تحت نظر داشته باشند بالاخره انگلیسها دست به یک سلسله اقدامات زدند تا جلو روسها را از هرات گرفتند (۱)

سیاستمدار ان انگلیس در مورد اهمیت استراتیژیکی هرات چنین اظهار نظر نموده اند: هرگاه دشمن بتواند هرات را با قوای کافی نظامی از آن خود بسازد تمام انگلیس بدون آنکه مرمی توپی را پرتاب کند خود را مغلوب خواهد یافت .(۲)

همچنان انگلیسها در روزنامه تایمز لندن شماره ششم سال ۱۸۷۸ مینویسند هرات در راس یک مثلث سوق الجیشی موقعیت دارد که دو راس دیگر آن را کندهار و کابل تشکیل میدهد. هرگاه هرات وجود نمی داشت مثلث استراتیژیکی افغانستان بوجود آمده نمیتوانست، از همین جهت است که در صفحات تاریخ هرات را نقطه اتکائی قبول کرده اند. بناء بایست در همچو یک نقطه، مهم یک شهر مهم مانند هرات تاسیس می یافت. ــ شهر هرات با داشتن تجارت فعال یک حوزه مهم تجارتی هر برود را تشکیل میدهد. پیداوار طبیعی مانند پشم ، پوست، قرقل، قالین، پنبه، پسته وغیره که از منابع مهم زراعتی این حوزه حاصل میگردد به شهر هرات جمع گردیده و سپس مورد مبادله قرار میگیرد .

اقلام عمده ئیکه فوقاً ذکر یافت علاوه بر مصارف داخلی به پیمانه وسیع آن بخارج نیز صادر میگردد مثلاسالانه بمقدار ۲۰۰۰ تن پشم، ۲۰۰۰۰۰ جلد پوست قره قل، ۴۰۰۰ متر مربع قالین و به پیمانه وتعدادقابل وصف پنبه، پسته نباتات طبی مانند شیر خشت وغیره از هرات بخارج صادر میگردد و فعالیت مهم اقتصادی را بمیان می آورد. علاوتاً نمایندگان تجارتی از تمام شهرهای مهم افغانستان در شهر هرات گرد آمده واین فعالیت نیز باعث از کشاف شهر هرات گردیده است .

---

(۱) پژواك ،فضل الربي .تاريخ دپلوماسی افغانستان طبع گسترش شده ص(۱۹)

(۲) « « « « « ص (۲۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش اداری نیز در انکشاف شهر هرات ارزنده است و باعث تجمع نفوس، وسعت شهر و ازدیاد عمارات گردیده است ،

شهر هرات از زمان باستانی بنابر اهمیت منطقه بحیث مرکز اداری شناخته شده است. علاوتاً در زمان تیموریان بحیث پایتخت تعین گردیده بود. مراکز اداری و پایتخت باعث پدید آمدن هنر، صنعت، انکشاف تعلیم و تربیه وغیره میگردد بناء شهر هرات به اثر توجه شاهان تیموری در تمام ساحات انکشاف قابل ملاحظه نمود، هنر، صنعت ، تعلیم و تربیه تجارت وغیره به حد اعلی خود انکشاف یافته بود. به همین لحاظ بعضی از مورخین هنر هرات آن زمان را با فلورانس ایتالیا مقایسه می نمایند .

همچنان از زمانیکه شهر هرات بحیث یك مرکز اداری قرار گرفته است و نقش فعال اداری توام با نقش های مهم دیگر باعث اعتلای شهر هرات گردیده است. بصورت. عموم نفوس اداری در یك منطقه باعث رونق تجارتی ، صنعتی ، وسعت و زیبائی شهر میگردد.

امنیت و آرامش ملی نیز از جمله عوامل بشمار میرود که با اطمینان خاطر در انکشاف یك شهر رول مهم دارد و به همین لحاظ درین اواخر نسبت آرامش ملی و دور از جنجال های سیاسی انکشاف قابل وصف در شهر هرات بملاحظه رسیده است .

نسبت داشتن آثار و آبدات تاریخی از نگاه سیاحت و سیاحین که درین اواخر حایز اهمیت بیشتر میباشد در انکشاف شهر خیلی ارزنده و مهم است با سایر نقش های شهر هرات علاوه گردیده است .

سابقه باشکوه هرات آثار و آبدات پس ارزندهٔ تاریخی را بجا گذاشته و تعداد کثیر مردم چه محققین وچه سیاحین را بطرف خود جلب نموده وسالانه تعداد کثیر مردم از آبدات تاریخی هرات دیدن میکنند و بهمین موجب تعداد زیاد هوتل ها، رستورانها، مغازه ها در این شهر احداث گردیده است و یك تعداد کثیر کارگر را به فعالیت های گوناگون واداشته است. شهر هرات آثار و آبدات تاریخی زیاد دارد که اکثر آنها از لحاظ مذهبی نیز حایز اهمیت میباشد . چه علاوه بر سیاحین داخلی و خارجی یك تعداد کثیر زایرین نیز به شهر آمده جهت دعا و مشرف شدن به اماکن متبرکه مدتی چند را بصورت موقت باین شهر سپری میکنند و یك فعالیت اقتصادی را پدید می آورند :

مهمترین اماکن متبرکه وجاهای تاریخی هرات که سالانه تعداد کثیر از آن ها دیدن میکنند عبارت انداز :

مسجد جامع هرات که یکی از نفایس روزگار و از بناهای عالی است . فعلا از لحاظ شکوه و جلال وعظمت ساختمانی از بزرگترین بناها بشمار میرود .

گازرگاه شریف که بسمت شمال شهر هرات واقع است مدفن مردبزرگ خواجه عبدالله انصاری زیارت گاه خاص و عام است و سالانه تعداد کثیر زایرین بانجا جهت زیارت میروند .

خرقه مبارکه که درنزدیکی حصار هرات موقعیت دارد، خواجه علی موفق درشهرجدید هرات، مصلی هرات یکی ازبزرگترین مفاخرتاریخی وطن عزیز ما بشمار میرودودرزمان شاهرخ میرزا اوسلطان حسین بایقرا اعمار گردیده است. قلعه ارگ هرات از جمله آبدات تاریخی ارزنده ومحل دیدنی است و سالانه تعداد کثیر سیاحین ازان آبده های تاریخی دیدن میکنند .

شکل وانکشاف امروزی شهر هرات:

ساختمان داخل شهر هرات بانظر گرفتن نقشه شهر در مدت چند سال پیش طوری بود که بکلی نسبت به ساختمان فعلی شهر مغایرت داشت. سابقاً شهر هرات به هر چهار سمت دارای بارو ودروازه ها بود چنانچه قبلا ذکر شد دروازه شمالی آن باب سرای، دروازهٔ جنوبی آن فیروز آباد ودروازهٔ غربی آن باب زیاد و دروازه شرقی آن باب خشک مسمی بود . درمرکز شهر قلعه ای وجودداشت که بنام حصار یاد میگردید واین حصار چهار دروازه به چهار سمت داشت وگردا گرد شهر دیوار اعمار شده بود که دورادور آن به خندق منتهی میشد (۱) (یکی از شهر های قرون وسطی را بصورت کامل معرفی میکرد) .

خانه ها بصورت گنبدی ویك منزله و دارای کوچه های تنگ وتاریك بود که فعلا بعضی قسمت های آن تا هنوز باقی مانده است .اما از حصار، برج و باروی شهر سابقه هرات بجز خرابه چیزدیگر باقی نمانده است .

شهر کهنه امروز هرات که در زمان اعلیحضرت امان الله ازجمله شهر های معروف آن زمان بود چنین وصف داشت :(۲)

«رقبهٔ شهر تقریباً یك میل مربع و مسطیلا واقع است. دیوار شمالی دو عمارت دارد وارگ نوبیرون واقع است . دیواربرقبهٔ کلان ساخته شده که بدامن . ۲۵ فت پهناو . ۵ فت بلندی دارد، باز بالای این تپه فصیل ۲۵ فت بلندی و۱۴ فت ضخامت دارد . یك ونیم صد برج ودیوار را مشتمل است . زیرپرش خندق است و ۴۵ فت فراخ و ۱۶ فت عمیق. شهر باین حصار

---

(۱) ابن حوقل ـ ابوالقاسم محمدبن حوقل (بغدادی) . صورة الارض. انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۴۵ ایران ص ۱۷۲ .

(۲) کتاب درس جغرافیه صنوف رشدیه زمان امان الله خان. چاپ سنگی (چون سروآخر کتاب مفقود بود بدین لحاظ اسم مولف وسنه طبع آن معلوم نبود اما بسال طبع آنرا ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ حدس زده میتوانیم)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بکرات حمله های چنگیز وتیمور وایرانیان را برداشته نهایت مضبوط ومحکم ثابت شده است .
شهر پنج دروازه دارد ، چهار سوق از مرکز شهر که گنبد دارد
وبچهار طرف میرود زیر گنبد دروسط شهر حوضیست که آش هنگام ضرورت برای اهالی شهر
وفوج تابك سال کفایت میتوان کرد. بازارطرف دروازه قندهار مسقف است. دکانهای قشنگ دارد. جامع هران
عمارت عظیم الشان است بارقبهٔ هشتصد کز مربع بحال آراستگی این مسجد ۸۰۴ گنبد . ۱۲ دریچه
۴۴۴ منار وشش دروازه داشت .اگر چه قدامت درعظمتش رخنه انداخته باز هم یکی ازمحال
و نفیس ترین عمارت آسیا شمرده میشود . »

در زمان امان الله خان (۱۳۰۳) بنای شهر نوهرات متصل بهسمت بیرونی سمت شمال شهر
قدیم گذاشته شد.ساحه شهرنو عبارت از اراضی دشت وسیع بود که «تل بنگیان» (تپه بنگیان) نام
داشت وامروز هشت کیلومتر مربع مساحه را احتوا میکند. طوریکه قبلا ذکر شد فعلا شهر
کهنه و شهر نو هرات شامل شش ناحیه تقسیم شده وامور تنظیفاتی و محصولات بلدی آن از طریق
بنار والی هرات صورت میگیرد .

شهر جدید هرات که بهسمت شرقی شهرنو و شهر کهنه هرات واقع است اساس آن چندسال قبل
گذاشته شده است .

پارک بزرگ وباعظمت درمرکز شهرجدید قرار دارد وجاده های اصلی و فرعی طبق نقشه مرتبه
به چهار سمت آن کشیده شده است وعصری ترین مغازه ها ومنازل رهایش چهار طرف پارک اعمار
گردیده است.وبعضی از ازین منازل که از ۱۵ تا ۲۰ جریب زمین را احتوا میکند بااسلوب خیلی
جدید واعمار گردیده است .

کارته ها در قسمت شمال شهرتا حوالی جوی انجیل و سرک تورغندی ادامه یافته است،
کارته ها که جدیداً اعمار شده است به وسعت وهمچنان به زیبایی شهر افزوده است. پارک ها، پارتمان ها،
جاده ها با خیابان های خرم، سکاتب، شفاخانه ومراکز متعدد اداری، سینما، تیاتر وهوتل های عصری
رستورانهای متعدد، تفرجگاه ها وصدها موسسات دیگر از پیشرفت وانکشاف شهر هرات نمایندگی میکند.

ضمناً درشهر هرات انجمن ادبی (کلوب ادبی) که درحقیقت کانون نهضت ها وتربیه افکار
جامعه است تقریباً چهل سال پیش توسط سنورین شهر هرات تاسیس شده است. کلوپ ادبی دارای
کتابخانه ،صالون کنفرانس وتفریح های سالم است درمورد تنویر افکار جامعه خدمت مینماید و
مجله ادبی هرات را ماهانه به نشر میرساند .علاوتاً در شهر هرات دو روزنامه بنشر میرسد .

از طرف دیگر در همین اواخر مراکز صنایع خورد وبزرگ درگردونواحی شهر هرات ازطرف

حکومت واز طرف مردم اساس یافته است که بیشتر نفوس دهات وکارگر را از اطراف شهر به خود جلب نموده است .

وسایل حمل ونقل مانند بس،تکسی وموتر های شخصی در انکشاف و توسعه شهر هرات خیلی موثر بوده روز وشب در فعالیت میباشد .

سبک ساختمان خانه های شهری هرات نسبت به سایر شهرهای افغانستان فرق دارد. البته سبک عمارات موادتعمیراتی منوط به هنر هنرمند ان سابقه دار بوده واکثریت عمارات سابقه ،شهرهرات بیشتر ازگل ،سنگ،گچ ،خشت خام وخشت پخته وکاشی بوده است .واین سبک کاشی کاری یک امتیاز خاصی است که شهرهرات مانندعمارات سایر شهرهای عمده افغانستان بسبک مهندسی مدرن از سنگ ، خشت پخته ، سمنت و گادر اعمار میشود .

طوریکه بملاحظه رسید شهر نو و شهر جدید هرات روی پلان های اساسی اعمار شده است ودر سال ۱۳۵۴ پلان تفصیلی شهر هرات تکمیل ودر آیندهٔ قریب در معرض تطبیق قرار خواهد گرفت . دراین پلان تفصیلی یک قسمت ازپلان عمومی شهرهرات درقسمت شمال موقعیت داردو ساحه ۹۱۹۳۹۲ مترمربع را احتوامیکند که بشکل یک پلان عصری ومدرن با کلیه تجهیزات وتسهیلات شهری ترتیب گردیده است(۱) .آنچه دراین پلان به خصوص درنظر گرفته شده است سرسبزی بیشتر مورد توجه است .تمام عمارات عام المنفعه از .قبیل مکاتب ، کتابخانه ،مساجد ، کلوب ،سینما ، کود گستان اپارتمان ها وغیره در بین باغ های سبز گنجانیده شده ودر اطراف جاده های شهر خیابان های سرسبز پیشبینی گردیده است.ونیز این پلان تفصیلی سمت شمال هرات ۶۹۲ نمره منزل نشیمن ویک تعداد عمارات بسبک اپارتمان هوس نیز درآن گنجانیده شده است. که مجموعاً باتطبیق آن برای ۷۲۸۰ نفرمنزل تهیه میگردد. علاوتاً آبرسانی ، برق ودیگر تسهیلات پیشبینی گردیده است. یک مخزن آب به ظرفیت ۲۰۰۰ متر مکعب وباتمدید ۴۱ کیلومتر نل ویک حلقه چاه عمیق در مرحله اول به پایه اکمال رسیده است .

فعلا شهر هرات که شامل شش ناحیه میگردد دارای ۶۵۷۸ منزل مسکونی ، ۳۸۳۷ باب دکان ، ۱۳ هوتل ، ۹۰ کاروانسرای ، ۱۷ تیمچه ، ۲۱ حمام عصری و ۱۷۵ مسجد میباشد .

قسمت های جدید شهر هرات از لحاظ شکل داراي مستوی منظم بوده و سرک های اصلی وفرعی یک دیگررا عمودا قطع میکند. خود شهر بصورت مستوی منظم از مرکز به اطراف انکشاف یافته است .

---

(۱) انورزی ، لیلی .نقشهٔ تفصیلی هرات . راپور . روز نامهٔ جمهوریت ۳/۴/ ۱۳۵۴ .

موا ضع شهری و لایت هرات :

ولا یت هرات دارای ۳۸۷۹۹ کیلو متر مربع مساحت است و شامل ۱۳ واحداداری میگر دد وا ین وا حد هاي اداری ازلحا ظ مساحت ،نفو س وتراکم نفوس وسواضع شهری قرار ذیل اند (۱)

واحد اداری	مساحت به کیلومتر مربع	نفوس	تراکم نفوس در هر کیلومتر مربع
۱ —بناروالی هرات	۴۴	۱۵۷۰۰۰	۳۵۶۸
۲ —ولسوالی انجیل	۱۲۹۹	۱۱۰۰۰۰	۸۵
۳- ولسوالی گذ ره	۱۵۹۵	۸۵۰۰۰	۵۳
۴- ولسوالی پښتون زرغون	۱۳۱۳	۳۵۰۰۰	۲۶
۵- ولسوالی گلر ان	۵۷۰۶۹	۶۲۰۰۰	۱۱
۶ - ولسوالی کشك	۲۹۹۳	۴۸۰۰۰	۱۶
۷- ولسوالی غوریان	۵۵۳۰	۴۱۰۰۰	۷
۸- ولسو الی اوبه	۲۲۴۰	۳۴۰۰۰	۱۵
۹- ولسوا لی کرخ	۲۰۵۰	۳۳۰۰۰	۱۶
۱۰- ولسوالی زنده جا ن	۱۸۲۸	۳۹۰۰۰	۲۱
۱۱—ولسوالی کوهستان	۱۴۰۶	۲۴۰۰۰	۱۷
۱۲— ولسو الی ادرسکن	۱۰۴۰۰	۳۹۰۰۰	۳
۱۳- علاقه‌داری چشت	۱۹۳۶	۲۴۰۰۰	۱۲
۱۴ — ولا یت هرات بصورت کل	۳۸۷۹۹	۷۳۳۰۰۰	۱۹

ازجد و ل فوق چنین استنباط میگردد که درولایت هرات بجزشهر هرات تمام واحدهای اداری آن بقسم متفرق السکنه نفوس داشته ویك سرزمین نیمه دشتی میباشد . نفوس این ولایت بصورت عموم د رقریه ها ود ها ت بصورت. متفرق زیست دارندامامر اکزوا حدهای اداری که بمقایسه سایر نقاط دارای کثافت نفوس بیشتر است امکان تاسیس سواضع شهری درآنها بیشترممکن میگردد .

قرارمعلومات منابع مختلف فعلا ولایت هر ات دارای چندین سواضع شهری است چنا نچه وزارت داخله چهارواحداداری ولایت هرات، دارای مقام بناروالی بوده وبحیث یك شهر روبه انکشاف میباشد. .این نواحی شهری که دارای بناروالی هستندعبارت اندازشهر هرات،مر کزولسوالی غوریان،مر کز

«۱» توضیح در بارهٔ تخمین تعداد نفو س کشور برا ی سالهای ۴۸-۱۳۵۴ ریاست احصا ئیه مر کزی طبع گستتر ص ۱۱، «احصا ئیه تخمینی سا ل ۱۳۵۴» .

ولسوالی ا وبه ومر کزولسو الی کرخ .اما پروژهٔ مطالعات د یموگرافی ریاست عمومی احصائیه مر کز ی صد ا رت عظمی بنا بر معا ییر تصنیف شهری پنج نقطه شهری رادر و لا یت هر ات مشخص ساخته اند واین پنج نقطه که دارای مشخصات شهری میباشد عبارت اند از شهر هرات، مرکزولسوالی کشك، ومرکزولسوالی غوریان، مرکزولسوالی اوبه ومرکزولسوالی کرخ (۱)

معلوما تیکه ا زطرف ریاست شهر سازی وزارت فوا ید عامه اخذشده است درباره مواضع شهری ولایت هرات چنین وانمودمیگردد .

ما ستر پلا ن ه ویا پلان تفصیلي شهر هرات به پا یه ا کمال رسیده وتا اندازه زیاد کار تعمیرآن در ساحه تطبیق قراردا رد .

سر وی و پلان گذاری مرکزولسوالی اوبه تکمیل وبرای تطبیق آماده است اما سروی وپلان گذا ری مر کزولسوالی کشك ،مرکزولسوالی زنده جان و مرکزولسوالی ادرسکن در شرف تکمیل است یعنی سروی این مرا کز شهری تکمیل و کارپلان گذ اری آن جریان دارد .

۱ـ مواضع شهری افغانستان . پروژه مطالعات دیموگرافی اداره مرکز احصائیه صدارت عظمی حمل ۱۳۵۴ ص ۶

شا خ یاسمن

بهار بود یکی صبحدم شکوفه تنی
نشسته مست بپای نهال نسترنی

لبا س یاسمنی برتن روا نتا بش
بدست نازو اداداشت شاخ یاسمنی

صفای پیکراو درحد تصورنیست
بجان حور که دیده است موج پیرهنی ؟

چوآبشار که ریزد بمر مرین دو شی
بروی سینه پرافشانده زلف پر شکنی

صفای خاطر ما رانخواست بانگهی
چواشك روشن اهل ادب صفا بد نی

نه خسروی است به دوران ما، نه شیرینی
به بیستون محبت نماند کوهکنی

— « ازنقش امید — .حیدری وجودی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند در حیم الهام

بحثی درباره فرهنگ

۱- تحلیل لفظی

کلمهٔ «فرهنگ» که‌مابه حیث معادل و مرادف «کلتور- کلچر» زبانهای غربی بکار میبریم یکی از لغات اصیل وقدیم زبان‌دری‌است که‌در آثار ادبی، ازنظم‌ونثر، به کثرت‌وبه‌مفاهیم گوناگون به کار رفته است. این کلمه دربعضی ازقاموسهای زبان‌دری‌به صورتهای آتی معنی شده است :

«فرهنگ : بروزن ومعنی فرهنج است که‌علم‌ود انش وادب وعقل وبزرگی‌وسنجیده‌گی‌و کتاب لغات فارسی ونام مادر کیکاوس باشدوشاخ درختی رانیزگویند که درزمین خوابانیده ازجای دیگر سربر آورند و کار یز آب را نیز گفته‌اندچه دهن فرهنگ جایی رامیگویند ازکار یز که آب‌بر زمین آید.» (بر هان قاطع)

«فرهنج وفرهنگ :ادب واندازه وحدهرچیزی، وادب کننده‌وامربه‌ادب کردن ،وبر این قیاس فرهنجیدن وفرهنجیده و فرهنجید و فرهنجد» (فرهنگ رشیدی)

«فرهنگ : جایی ازکاریز که‌آب برروی زمین آید- دهن کاریز آب.» (فرهنگ معین)

«فرهنج :به‌فتح اول‌و ثالث ...به‌معنی ادب واندازه و حدهرچیزی‌وادب کننده‌و امر به ادب کردن واصل این‌لغت فرهنگ‌است، چه هنگ‌مرادف هوش‌است‌و کتابی‌راگویند که‌در اوتحقیق معانی الفاظ و لغات نماید ودر لغت عرب‌ادب به‌معنی‌نگهداشتن‌حد هر چیزی و علوم عربی است...

فرهنجیدن به معنی ادب کردن است وامر بدان است ، چنانکه فخرگرگانی گفته:

بفرمودش که خواهر را به فرهنج به شفتا هنج فرهنجش برآهنج

سنایی:

مرد را در هنر بفر هنجد تا منی از سرش بیا هنجد

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمال اسماعیل:

فـلک ز قدر تو اند و خته بـسی رفعت　　خرد زرای تو آ مو خته بسی فر هنگ

سنا یی:

بـه د ست حکم یکی مـا ش سپهر بد ه　　اگرچه صعب توان کرد پیل را فر هنگ

نظا می مر ا دف عقل و دانش گفته:

نه دا نـش با شـد آن کس رانه فر هـنگ　　کـه وقـت آشتی پیش آورد جـنگ

و به معنی کتا ب لغت فرس، حکیم سوزنی گفته:

نـو شـتست بـخت ا ز پی کا م خو یش　　براوراق فر هنگ او نا م خو یش »

(فر هنگ انند راج)

«فرهنگ: مر کب از «فر» که پیشاوند است و «هنگ» از ریشهٔ «ثنگ» اوستایی به معنی کشیدن و فرهختن. و فرهنگ مطا بق است با ریشه «ادو کا - Educa و education» و «ادور» Edure» درلا تین که به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تر تیب است (حاشیهٔ برهان..) به معنی فر هنج ا ت که علم و دانش وادب باشد .

« کتابی که مشتمل باشد بر لغات فارسی [مر ادف قاموس عربی] ،شا خ در ختی راگویند که آنرا بخوابانند وخاك بربالای آن ریزند واز آنجا بر کنده به جای د یگرنهال کنند. نام دوا یی نیز هست که آنرا کشوث گویند وتخم آنرا بذرالکشوث خوانند و نیزاسم کشوث است. »

(لغتنامهٔ دهخدا)

افزون براینها جزء «هنگ» :زور وآهنگ کردن است ، کسایی:

ای زدوده مایهٔ تو زاینهٔ فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ »

(لغت فرس اسدي)

به این صورت فرهنگنویسان «فرهنگ» را معادل لفظ «ادب» در عربی نیز دانسته اند. کلمه ادب در عربی، چنانکه زمخشری در قسطاس، سیدشریف جرجانی در تعریفات، ابن خلدون در مقدمه، هاشمی در جواهر الادب، جرجی زیدان در تاریخ ادب اللغة العربیه، بستانی در دایرة المعارف، ساسی- یگ در کشف الظنون و نیز مؤلفان معیار اللغة، نفایس الفنون و آثار دیگر آورده اند، به فضیلت کیاست و ظر افت لسان و ذکا و ت قلب وحسن تناول وتهذیب در معاشرت و نگهد ا شت حد هرچیز وامثال آن به کار رفته است. در تعریف معنای اصطلاحی آن گفته اند که «ادب» ریاضات

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانشی است که انسان را صاحب فضیلت سازد و از خطا و لغزش در عمل بازش دارد. این تعریف را، چنان که گفته شد، به ادب نفسی و فضایل اخلاقی از قبیل اعتیاد نفس به سخا و ایثار و بردباری وشکیبایی و دلاوری و امثال آن راجع دانسته‌اند که به‌حیث مجموع مباحث عمدهٔ اخلاق عملی را تشکیل میدهد. اما نوعی دیگر از ادب را اکتسابی دانسته، آنرا به حیث دانشی که طرق و احوال کلام بلیغ را بنمایاند تعریف کرده اند.

مرحوم دا کتر طه حسین و دستیاران وی نیز در کتاب «التوجیه الادبی» (۱) کلمهٔ ادب را دارای دو معنی - یکی خاص و دیگر عام - دانسته معتقد ند که ماده ادب در صدر اسلام بدو معنای مختلف، ولی به هم نزدیك، دلالت میکرد. یکی ریاضت نفس به تعلیم و تمرین نیکوییهای اخلاق و دیگر اثر گرفتن وسود جستن از این ریاضت و کسب اخلاق نیك. این کلمه سپس به معنای تعلیم به کار رفت و مؤدب (به صیغهٔ اسم فاعل). مرادف کلمهٔ معلم استعمال شد.

لفظ ادب دلالت بر اطلاعاتی میکرد که معلم از شعر وقصص و اخبار و انساب و هر آن چیزی که نفس کودك را مهذب میساخت و باعث حظ وی از معرفت میگردید، میاموخت. استعمال کلمهٔ ادب و تأدیب به این معنی در اثنای قرن اول هجری تد اول یافت. در این عصر ثقافت عربی صرف دو جنبه داشت، یکی دینی و دیگر غیر دینی. ثقافت دینی قرآن، احادیث و متعلقات آنها را احتوا میکرد، اما ثقافت غیر دینی شعر، اخبار، انساب و متعلقات آنها را در بر میگرفت و همین ثقافت غیر دینی بعداً به «ادب» موسوم گردید و «علوم ادبیه» از ان نشأت کرد.

ما اکنون، پس از تأسیس وزارت «اطلاعات و کلتور» با همین عنوان رسمی، کلمهٔ «کلتور» را نیز به جای «فرهنگ» دری به کار میبریم و جزء لغات متداول پښتو و دری گردیده است. تلفظ «کلتور Culture» در زبانهای ما به تلفظ فرانسوی آن نزدیك است و در زبان انگلیسی به همین اسلا «کلچر» تلفظ میشود. ریشهٔ آن کلمهٔ لاتینی «کلتورا Cultura» میباشد که از فعل کولیر - Colere» مشتق شده و به معنای «دهقانی کردن، شد یار کردن، رهنمایی کردن» است. اسم «کلتوس - Cultus» که «زراعت، تربیت» معنی دارد نیز از همین فعل مشتق است و دو کلمهٔ agriculture به معنای زراعت نیز همین ماده دیده میشود. در فرهنگهای غربی چون لاروس قرن بیستم (فرانسوی) و قاموس و بستر (انگلیسی) برای «Culture» بیشتر از ده معنی نوشته

(۱) طه حسین، احمد امین، دو کتور عبدالوهاب عزام، دو کتور محمد عوض محمد، وزارت معارف دار الکتاب عربی، ۱۹۵۴، ص ص ۱ - ۳.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده اند که اهم آن : زراعت ، تعلیم و تربیت، ارتقاء وپیشرفت تهذیب و تنور وامثال آن است، با مفاهیمی که لفظ کلتور در زبانهای غربی دارد معادلت آن در بسیاری از مفاهیم با کلمهٔ «فرهنگ» دری آشکا رسیگر دد . ا صطلاح کلتو ر در بعضی ا ز آثار غر بی مرادف «تمدن Civilization» دانسته شده است .

کلمهٔ « کلتور- کلچر» در بیولوژی به معنای زرع جراثیم و انساج حیه، در کاوشها و آزما - یشهای علمی یا در کار برد دارو ها به کار میرود .

استعمال کلمهٔ « کلتور» در انسانشناسی (انتروپولوژی) به حیث اصطلاح علمی د رقرن نز دهم آغاز و تداول یافت و(۲)، سپس این اصطلاح ومفهوم آن در دانشهای اجتما عی دیگر چون جامعه شناسی و روانشناسی و غیره معمول گردید .

۲- تعریفهایی از کلتور :

در یک قاموس انگلیسی (وبستر) کلتور (فرهنگ چنین تعریف شده است که عبارت ازان سجموعهٔ رسم وراه زندگی انسانیست که یک گروه اجتماعی از آن ستابعت میکند واز نسلی به نسلی دیگر منتقل سیگر دد .

چنانکه گفته شد، درجهان غرب اکثر مردم درمحاوره، حتی در کتابها ومقالات اصطلاح کلتور را مرادف اصطلاح تمدن ودر مورد جنبه های متعالی زندگانی اجتماعی انسان از قبیل دین ، فلسفه، شعر وادب ، موسیقی نقاشی مجسمه سازی وامثال آن به کار سیبرند وانسان با کلتور اشخاصی راگویند که درست تربیت شدهٔ باشند از دانش بهرهٔ کافی بدارند ، باادب باشند ، سلوک و کردارشان سهذب باشد و آثار هنری را بپسندند.

هرچند ، اکنون اصطلاح کلتور در گفتگوهای عادی روز مره ودر دانشهای گونا گون ز یاد به کار میرود ، مگر تعریف اصطلاحی آن تثبیت نشده ودر آثار دانشمندان به گونه گون عبارات بیان شده است.

در بسیاری از کتابهای جامعه شنا سی و بشر شنا سی تعر یف قد یم ومشهور تا یلر Tylor بشر شناس معروف انگلیسی (۱۸۷۱) به کثرت وتکرار نقل میشود که گفته است: « کلتور یا تمدن همان سجمو عهٔ مختلطی ا ست که د ا نش ، عقید ه ، هنر، ا صول اخلاقی، قانو ن ، رسوم وهر گونه امکانات وعاداتی را احتوا میکند که انسان به حیث عضو جامعه سیا موزد . » (۳)

---

(2) Keesing, Felix M., Cultural Anthropology, Rinehart and Company, 1958, p. 17.

(۳) از جمله ر . ک . به : Keesing, Felix M., Cultural Anthropology,

Rinehart and Company, 19 58, p. 18;
Chinoy, Ely, Society —An Introduction to Sociology, Random House, 1966; p. 20;
Herskovits, Melville J., Man and His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p. 17;

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از تایلر دانشمندان دیگر، این تعریف را به عبارات گوناگون وبا افزایش و کاهش بعضی از نکات و کلمات ،مطابق به نظر وروش خویش آورده اند .

لنتن (Linton ۱۹۴۰) به حیث مثال گوید : «مجموعهٔ قابل انتقال نمونه های مشترک دانش ,تلقیات و سلوک اعتیادی مردم یک جامعه کلتور است.» (۴)

کلوکون Klukhohn و کلی Kelly ۱۹۴۵) گفته اند : « کلتور عبارت از مجموع راه‌ورسم پنهان و آشکار،معقول ونامعقول تاریخی زندگانی است که در هرزمان مشخص وجود میدارد وبه حیث نیرویی پنهانی کردار انسانان را رهنمونی میکند .» (۵)

کروبیر (۱۹۴۸) گوید: « کلتور مجموعهٔ مشترک اکتسابی و اکنشها، عادات،تخنیکها، مذکوره ها،ارزشها و کردار مبتنی بران است.» (۶) ونیز گوید :« کلتور زبان،دانش،عقیده،رسوم هنر ها ،تخنیکها وقوانین را احتوا میکند.» (۷) همو در جای دیگری گوید : « کلتور مجموعهٔ عنعنات وسنن یا مواریث اجتماعی است. » (۸)

هرسکوویتس چنین گوید: «فرهنگ همان بخش محیط است که انسان ساخته باشد. دراین تعریف این نکات مضمر است که آدمیزاده درمسکنی طبیعی بسرمیبرد ,وفرهنگ کدام پدیدهٔ بیولوژیکی نیست. فرهنگ کلیه عناصر پیروزیهای پخته شدهٔ انسان را احتوا میکند که با فراگیری آگاهانه یاعملیه مشروط از جامعهٔ خود میاموزد و مشتمل است برتخنیکهای گوناگون, تأسیسات اجتماعی و غیرآن، معتقدات ونحوهٔ کردار مشابه مکررالوقوع .» (۹)

نایدا معتقد است که: «فرهنگ کلیهٔ کردار های مکتسبی است که به‌صورت اجتماعی فراگرفته میشود ومشتمل است برمظاهر مادی وغیر مادي که نسل بالنسل منتقل میگردد ... از برای وجود فرهنگ انسانی وجود جامعه انسانی ، که نه تنها آن فرهنگ را نمایش بلکه انتقال هم میدهد حتمی است . » (۱۰)

(4—5) Keesing, Cultur al Anthropology, p. 18

(6—7—8) Kroeber, An thropology, Rinehart, Brace and Company, 1948, pp. 252-310.

(9) Herskovits, Melville J., Man And His Works, Alfred A. Knopf, 1967, p.7.

(10) Nida,, Eugene A., Customs And Cultures, Harper And Brothers, 1954, p. 28.

کیسنگ گوید: «فرهنگ مجموعه کردار اکتسابی و آموخته شده از جامعه پارسم و رواج است.» (۱۱)

هوبل گوید: «فرهنگ نظام مختلط نمونه های سلوک مکتسب است که مشخصهٔ مردم یک جامعه را نمودار میسازد.» (۱۲)

اما براون نکات دیگری بر این تعریفها افزوده چنین گوید: «فرهنگ عبارت از مجموعهٔ نمونه های کردار پذیرفته شده یک جامعه بوده تمامیت تفاهم مشترک را تشکیل میدهد. ترکیب عمومی مجموع نظم و نسق تفکر، احساس و شیوه های کردار دستهٔ انسانی است. همچنان فرهنگ آن قسمت از تبارز فیزیکی جامعه را احتوا میکند که در ساختن اشیاء، مانند لباس، مسکن، افزارها آلات، اسلحه، ظروف و چیز های دیگر نشان میدهد.» (۱۳)

آرنالدوف گوید: «فرهنگ طبیعت مدنی و ثمره دانش و ابتکار انسان است و تمام چیزها بیرا که دست آورد مغز و دستهای انسان باشد احتوا میکند. پس فرهنگ به این مفهوم فراخ محتوای ارزشهای مادی و معنوی است که در عملیهٔ فعالیتهای انسانی به میان میآید و این خود سویهٔ فرهنگی یک جامعه را نشان میدهد. پس محتوای فرهنگی به حیث خصوصیت اجتماعی به دو شکل ظاهر میشود یکی به شکل ارزشهای دست آورد انسان و دیگر به شکل کرداری که به منظور تولید این ارزشها صورت میگیرد و مجموع تولیدات انسانی را احتوا میکند.» (۱۴)

روز Rose ادعا میکند که تعریف ذیل را از آثار سولفان مختلف ترتیب و تنقیح کرده است:

«فرهنگ عبارت است از شیوه های مشابه و مکرر الوقوع تفکر، احساس و واکنش که علی الخصوص به صورت رمزی آموخته و منتقل میشود و پیروزیهای بزرگ دسته های انسانی را، به شمول صنایع، احتوا میکند. هستهٔ مرکزی فرهنگ را مفکوره هایی (که به صورت تاریخی پدیدار و گزیده شده اند)، خاصتاً ارزشهای متعلق به انها تشکیل میدهد.» (۱۵)

---

(11) Keesing, Cultural Anthropology, p. 18.

(12) Hoebel, Adamson Er Man In the Primitive World, McGraw—Hill, 1958,p. 151.

(13) Brown, Ina Corinne, Understanding Other Cultures, Prentice Hall, 1963, pp. 3—4.

(14) Arnoldov, A. Cultural Revolution, Novosti Press, pp. 7—8.

(15) Rose, Arnold M., Sociology, Alfred A. Knopf , 1965, p. 55.

در بالا چند تعریف فرهنگ را به حیث نمونه نقل کردیم ،اما درواقع از برای فرهنگ ،این محصول پیچیدهٔ جوامع انسانی ،تعریفهای رنگارنگ به حدی زیادو مطابق به جهان گوناگون دانشمندان آورده شده است که نقل وتحلیل همهٔ آنها اگرممکن هم باشدمشکل است. کیسنگ ضمن اشاره به این نکته گوید که کرویبرو همکاروی کلوکون (۱۹۵۲) از آثار بشر شناسان و دانشمندان دیگر یکصدوشصت تعریف مختلف را گرد آورده است(۱۶) و یقین داریم که اکنون شمارهٔ تعریفهای فرهنگ حتماً بیشتر شده است.

بحث بر اجزای متشکله ومشخصات عمومی فرهنگ، دقت ،حوصله وتفصیل کافی میخواهد وکتابهای مستقل وبسیار در این زمینه تالیف گردیده است، واگردر این کار بر نظریات دانشمندان ونویسندگان اتکا به عمل آید ،نظریات وروشهای گوناگون به چشم میخورد که مجال سخن گفتن برهمه در این جا مقدور نیست .

نویسنده سعی خواهد کرد تا خاکه یی از خصوصیات مجموعی فرهنگ را به صورت بسیار فشرده تقدیم وسپس بعضی از مشخصات مهم آنرا بررسی نماید.

۳ ـ فرهنگ خاصهٔ انسان است :

فرهنگ خاصهٔ انسان است ،ولی خاصهٔ بیالوجیکی و فطری و فردی نیست. به همین جهت گروهی از دانشمندان ،به شمول هربرت سپنسر، از خصوصیت «ماورای عضوی» و «ماورای فردی» فرهنگ سخن میگویند. مفهوم خصوصیت ماورای عضوی فرهنگ این است که فرهنگ به حیث میراث بیولوژیکی وعضوی منتقل نمیگردد ،بلکه به صورت تاریخی انتقال میابد (۱۷)، یعنی هرنسل مابعد آنرا ازنسل ماقبل فرا میگیرد. همچنان که فرهنگ میراث بیولوژیکی نیست و میراث تاریخی است و میراث فردی هم نیست بلکه میراث اجتماعی است، هرگاه این دو کلیه را خلط کنیم, میتوانیم بگوییم

(16) Keesing, Cultural Anthropology. p. 18
(17) Chinoy, Society, p. 22

(c) ketabton.com: The Digital Library

که فرهنگ واقعیت مکتسب و مشترکی است. به همین گونه فرهنگ خاصهٔ انسان است. در جهان گستردهٔ جانوران تنها انسان در مسیر حیات تطوری «بقای خویش» از لحاظ جسمانی و ذهنی واجد استعدادی شده است که برتشکیل وابداع فرهنگ پیروز گردد. هرجنبه وهر پهلو و هر برخ فرهنگ محصول ابتکاری است که سلوک انسانی را به چنان طریق وشیوه یی رهنمونی میکند که باوراثت بیولوژیکی انسان ارتباطی ندارد. این طریق برروی اعضای دیگر جامعه باز میشود و شکل سلوک معیاری گروهی را اختیار میکند. هرچند جانوران دیگری، چون مورچه گان وزنبوران عسل و غیره، زنده گانی گروهی حتی تشکیلات کم وبیش منظمی دارند، اما چنین سلوک گروهی را فرهنگ نتوان نامید، زیرا ترتیب شیوهٔ زنده گانی این جانوران براساس ما یحتاج بیولوژیکی و اکنشهای فطری شان در برابر محیط خارجی تنظیم می‌شود وخصوصیت کامل بیولوژیکی (ژنریک) دارد. اما انسان در زنده گانی اجتماعی معینش نمونه های پذیرفته شدهٔ کردار را ابداع وانتخاب میکند، مجموعه یی از تفاهم مشترک را میپذیرد، به طرز فکر اجتماعی، احساس اجتماعی وسلوک اجتماعی گردن مینهد. مفهوم مفاد و مضار مشترک اجتماعی را درک میکند. دین، ملیت، زبان، نظام سیاسی واقتصادی وقوانین داشته مجبا شد. از برای وطنپرستی وانساندوستی، اساسها ومعیارها یی وضع و بران عمل میکند، واین همه تاسیسات، مفاهیم، مصنوعات واعمال را با هم ترکیب و تنظیم میکند. به همین گونه تنها انسان مشکلات زنده گانی اجتماعیش را به صورت فیزیکی و مادی از بین میبرد واز برای رفاه و دوام زنده گی به ساختن لباس، سرپناه، افزار وآلات، اسلحه، ظروف واشیای دیگری ازین قبیل دست می آزد. مجموعهٔ ترکیبی تمام این گونه اشیاء درجامعهٔ انسانی، درحال رشد باشد، یا رشد یافته، به یک شکل یا شکل دیگری، به سویهٔ پایین یا بالا حتماً وجود میدارد.

فرهنگ انسان را به چنان دانشها وتخنیکها یی مجهز میسازد که از برای ادامهٔ حیات اجتماعی ودرک ونظارت محیط زیست خویش به آنها ضرورت دارد. انسان چنان مهارتهای فطری بسیار کم دارد وچنان دانش فطری هرگز ندارد که به صورت انفرادی یا داخل اجتماع بقای خود را حفظ نماید. مجموعهٔ کردار دیگر جانوران همه فطریست، اما انسان صرف به برکت آموزش زنده گی میکند. (دنباله دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخبار علمی و اداری

ترفیعـــات علمی

یکعده از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که شرایط معینه ترفیع علمی را طی نموده وترفیع شان ازشورای عالی پوهنتون ازتا ریخ (۲۶ سرطان ۱۳۵۵) تأیید واز مقامات ذیصلاح منظور گردیده است :

۱- بناغلی غلام جیلانی عارض استاد درشعبهٔ جغرافیه از رتبه پوهنوال برتبه پوهاند.

استادانیکه از رتبه پوهنمل بر تبه پوهندوی ترفیع کرده اند :

۲—بناغلی شاه علی اکبر از شعبه لسان فرانسوی

۳- « دکتور عبدالخالق وفایی « ادبیات دری

۴- « دکتور گل محمد نورزی « « پښتو

۵— « عبدالرسول رهیں « علوم اجتماعی

۶—« عبدالرحمن سدید « جغرافیه

۷— « غلام احمد صدیقی « تعلیم وتربیه .

استادانیکه از رتبه پوهنیار بر تبه پوهنمل ترفیع کرده اند:

۱—بناغلی جلال الدین از شعبه ادبیات پښتو

۲—« محمد ابراهیم « تعلیم وتربیه

۳— « عبدالخالق شتاب « تعلیم وتربیه

۴- میرحیات الله بدیار « «

استادانیکه از رتبه پوهیالی بر تبه پوهنیار ترفیع کرده اند:

۱—بناغلی محمد صابر ازشعبه ادبیات پښتو

۲— « هدایت الله « تاریخ

۳— « عزیز احمد « جغرافیه

۴- « محمد حسین یمین « ادبیات دری

۵- عبدالستار « تعلیم وتربیه

۶- بناغلی اسدالله عزیزی « « «

۷- « عبیدالله « « «

۸- محترمه لیلی ابراهیم « « «

وهمچنان بناغلی محب‌الله رحمتی استاد شعبه جغرافیه از رتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال ترفیع کرده است.

ترفیعات رتبوی

یکعده استادان این پوهنځی که بسلسله ترفیعات سنویه ماموربن به یك رتبه ترفیع نایل گردیده‌اند:

۱- پوهندوی ولی محمد رحیمی از رتبه چهارم برتبه سوم

۲- دوکتور قیام‌الدین راعي ازرتبه ششم برتبه پنجم

۳- بناغلی نورمحمد غمجن ازرتبه هشتم برتبه هفتم

۴-بناغلی محمد طاهرعلمی ازرتبه نهم برتبه هشتم

رفت و آمد ها

پوهندوي حمیدالله امین که بااستفاده از یک بورس علمی وتحقیقاتی حکومت اتازونی بتاریخ ۲۲ اسد ۱۳۵۴ به امریکا رفته بود در برج قوس (۱۳۵۵) بوطن بازگشت.

***

بناغلی محمدحسن استادشعبهٔ تاریخ که جهة تحقیقات علمی وتحصیل عالی دربعضی از پوهنتونهای اتازونی در برج اسد ۱۳۵۰ باسریکا رفته بود. در برج میزان ۱۳۵۵ پس از اخذ دکتورا بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی نورمحمد غمجن که جهت تحصیل عالی بااستفاده ازیکبورس حکومت هند به آنجا رفته بود در برج میزان (۱۳۵۵) بعد ازختم تحصیل بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی محمد معصوم که‌قبلا غرض تکمیل تحصیلات عالی باسریکا اعزام گردیده بوداخیرا بوطن بازگشت.

* * *

بناغلی پوهنمل الف شاه بغرض ادامه تحصیلات عالی بتاریخ ۲۰ سنبله ۱۳۵۵ عازم اتازونی گردیده است.

مقرری

بناغلی عبد الرحیم یسیر جدیداً در کدر شعبه تعلیم وتربیه این پوهنځی مقرر گردیده است.

مکافات

اعطای تقدیر نامهٔ درجهٔ سوم

پوهاند عبدالسلام عظیمی معاون علمی پوهنتون ، از مقام وزارت معارف باخذ تقدیر نامهٔ درجهٔ سوم نائل گردیده است .

• • •

یکعده از ماسورین این پوهنځی در اثر جدیت در وظیفه باخذ مکافات نقدي نائل گردیده اند:

۱ — بناغلی امیر محمد	عضو تدریسی شعبه پښتو	یکماهمه معاش
۲ — بناغلی عبد القدیر رؤفی	مدیر اداری	پانزده روزه معاش
۳ — « عبدالقیوم	ماموریت حاضري محصلین	بیست روزه«
۴ — محترمه فایقه قاسم زاده	ماموره تدریسی	پانزده روزه«
۵ — محترمه انجلا	رر کتابخانه پوهنځی ادبیات	رر رر
۶ — « نجیبه عثمان	رر رر	رر رر
۷ — محترمه حمیده	رر رر	رر رر
۸ — بناغلی غلام غوث غمگسار	ماموریت مدیریت تدریسی تعلیم وتربیه	رر رر
۹ — بناغلی احمد شاه	ماموریت مدیریت تدریسی تعلیم وتربیه	رر رر
۱۰ — محترمه علیا	ماموره مدیریت تدریسی تعلیم و تربیه	رر رر
۱۱ — بناغلی محمد امان (کریمی)	عضو نشرات (مجلهٔ ادب)	رر رر
۱۲ — « نیك محمد	رر رر جغرافیه	رر رر
۱۳ — « لامان (مراد)	رر رر پښتو (دوسه)	یکماهه رر
۱۴ — رر عجب گل	عضو شعبه گستنر	پانزده روزه رر

(c) ketabton.com: The Digital Library

NOTE:

A la suite d' évenements politiques,... Zamân Shâh mourut en Inde et y fut enterré.

Résumé des ouvrages d'un contemporain, Aziz-uddin Wakili Popal Zaï sur Timour Shâh et Zamân Shâh) ...

(à suivre)

مجمل مقاله

بمقصد تقدیم مواد خواندنی در بارهٔ افغانستان که بیشتر از روی اصل پارچه های تاریخی و ادبی باشد ، به علاقمندان خارجی که به متن اصلی دسترس علمی ندا رند، در مقاله یی که بخش نخست آن در بالا آمده، در موضوع خاص شهر کابل متن های آتی ترجمه شده است:

۱- حدود العالم (چند سطر در بارهٔ کابل).

۲- تاریخ بیهقی (گذشتن سلطان مسعود از کابل) .

۳- از نزهت المشتاق ادریسی.

۴- کابل در بابر نامه .

۵- قصیدهٔ صائب در وصف کابل.

۶- چند شعر در بارهٔ کابل از زمان درانی .

در بخش دوم مقاله در شمارهٔ آینده ترجمه هایی از سراج التواریخ واز پارچه های ادبی بناغلی عبدالرحمن پژواك وبناغلی یوسف آیینه در بارهٔ کابل ترجمه خواهیم کرد.

مقصد تهیهٔ اسکان خواندن ترجمه های پارچه های مور خان وشاعران قدیم ومعاصر دریك موضوع معین به علاقمندان خارجی میباشد. ر.ف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

Hendaki de Tchâr-Dehi construit au siècle suivant.
Le Bangalow doré:

Shâh Zamân, pendant la cinquième et la sixième années de son règne, après une expédition au Panjab,, a convoqué des peintres et des artistes dans la capitale. Il a paré le Bangalow doré de peintures représentant des oiseaux et des scènes de la vie courante; de bois précieux, venant de plusieurs régions de l'Empire, sculptés par des artistes.

* * *

Voici le début d'une poésie du même auteur:

O Seigneur, ce bienheureux manoir, ce château béni,

Qu'il soit source de fortune pour l'Empereur du Temps,

Que les meilleurs personnages de l'époque soient à son service,

Que la bonne renommée soit le lot de ses partisans.

* * *

Bâgh-é-Shâhi et le palais de Del Kousha:

Shâh Zamân construisit le parc royal et le palais dt Del Kousha à Baâa Hissâr. voici quelques vers de la même poésie:

"Le Roi du Monde, le Sultan du Temps, Shâh Zamân

Devant qui Alexandre n'est qu'un simple mendiant

Edifia un parc et un château; en le contemplant

L'architecte de la Nature fut stupéfait.

Chacune de ses arcades est haute comme le "Mehrâb" de l'Amour

Chacune de ses voûtes est captivante comme les sourcils des Belles.

* * *

Le mausolée de Timour Shâh

Timour Shâh a été enterré dans un jardin où il aimait se reposer de son vivant. C'était un jardin du temps des MONGOLS, appelé Bâgh-é-Shâh. Zamân Shâ a fait construire le bâtiment et le dôme du mausolée mais il n'a pas eu le temps de le décorer.

* * *

La Grande Mosquée de Nour-UI-Islam

La construction de cette mosquée a été prévue sous Timour Shâh et réalisée sous Zamân Shâ, C'est la mosquée de Tchoub-frûshi à côté de Ketâb-frûshi, et de pakhta-frushi,, qui plus tard a été réparé et restaurée.

* * *

La mosquée de Bâgh-é-Khah-Gah-é-lab -é-Daryâ

A côté de pol-é-Khishti, se trouvait le jardin de KHAB-GAH. Timour Shâh avait ordonné que soit construite une grande mosquée, dans le coin du jardin, au bord de la rivière. Des pierres et des briques furent rassemblées pour cette construction.

C'est Zamân-Shâh qui, a fait construire la mosquée, aujourd 'hui, dite de Pol-é-Khishti. A l'époque de l'Emir Habibollah (1901-19) à l'époque moderne elle a été restauré et dècorée. Elle est aujourd 'hui, la plus grande mosquée de la capitale.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Voici le nom de certaines rues de cette époque:
— Rue de Diwân—Bêgui (bâtie par Wakil-udDawla Sardar Abdullah Diwan-Begui; Il y construisit des maisons, des mosquées, des Khâniqas etc...
— Rue du Qazi Fayzullah Khân.
— Rue d'Ali Reazâ Khân Construite, par Mirzâ Ali Rézâ cousin d'Abdul Hâdi le Munshi (le secrétaire) du Roi.
— Rue Morâd Khâni construite par Sardar Morâd Khân Popal—Zai.
— Rue des Amala (les gens de la maison du Roi).
— Rue des Atchak-Zaï
— Le Sérail du Prince Abbas (près du Darakht-é-Shèng).
— La rue Ahan-gari (les ateliers des forgerons de l'Etat étaient a cet endroit).
— La rue de Tél-Khâna centre de distribution de l'huile, prés le la grande mosquée de pol-é-Khishti).
— La rue de Sham-Rézâ (où on fabriquait des chandelles).

Timour Shah lui-même était poète. Voici le début d'un de ses poèmes sur l'hiver.

"Lorsque les Turcs (les attaquants) ont pris leurs arcs de la cachette de l' hiver

Ils ont fait don à la montagne de Kaboul d'une armure d'argent."

Voici un autre vers de Timour Shâh:

"Semblable à tes joues, aucune rose ne s'est éclose du jardin de Kaboul!
Semblable à ta taille élancée. aucun Cyprès ne s'est élevé du jardin des Dorrânis!"

Extraits du liver "Timour Shah Dorrâni" écrit par Aziz-ud-din Wakili en 1965.

KABOUL SOUS ZAMAN -SHAH

Zamân Shâh, fils de Timour Shâh (1793-1799), au cours des trois premières années de son règne et quelques années suivantes, entre deux expéditions vers le Panjab s'est occupé des bâtiments et des jardins de Kaboul.

Le Tchihil Soutoun de Kheyâbân.

Pendant la troisième année de son règne, à l'est du Bâlâ Hissâr, il fit construire le palais de Tchihil Soutoun de Kheyâbân qui avait quatre étages. Le grand canon appelé Zabar Zang, construit par un artisan indien, se trouvait devant le palais.

Mirza Laal Mohammad (de Kaboul), médecin et poète de l'époque, a composé un "Qassida" dont voici les premiers vers:

* * *

A l'Est du Bâlâ Hissâr de Kaboul
Le Roi a construit un bâtiment qui s'elance vers les étoiles
Tchihil Soutoun: pour le respect du trône de l'Empereur
Sur quatre côtés les colonnes sont rangées comme des esclaves."

* * *

Ce palais de Tchihil Soutoun ne doit pas être confondu avec le palais du même nom se trouvant à

(c) ketabton.com: The Digital Library

hawar. En rentrant de Peshawar à Kaboul, il dit aux personnalités de son entourage, qu,il désirait faire de Kaboul le centre de son empire et y rester le plus souvent possible (1774).

Les études historiques nous indiquent que Timour Shâh avait quatre raisons de choisir Kaboul comme lieu de résidence permanent:

Premièrement, d'avoir accés dans les affaires d'Etat dans la plus large partie du vaste empire qu,il avait hérité de son père Ahmad Shâh.

Deuxièmement, d'avoir plus grande attention aux provinces situées loin de Kandahar.
Troisièmement, il désirait rassembler à Kaboul, les notables et les chefs do tribus du Nord et du Sud du pays pour qu,ils y vivent le plus souvent possible et qu' ils soient plus facilement consultés pour les affaires de l'Etat. Le climat de Kaboul convenait à cet effet. Il est évident que le climat de Kaboul avait également plu à Timour Shâh lui—même.
Remarques:
L' Empire d'Ahmad Shâh comprenait l'Afghanistan d'aujourd'hu le Pandjâb, le Sindh (y compris Hyderabad prés de Karachi), le Kashmir, une partie de l'Iran y compris Meshhed et Nishapour. Timour Shah est monté sur le trône à l'âge de 32 ans. Il régna 22 ans. Il parvint à transmettre à son fils, les territoires qu'il avait hérités. Pour cela il a dû se battre avec l,Emirat de Boukhara. les Sikhs du Pandjab, les insurgés du Kashmir et du Moultan. Il gagna toutes ces batailles.
En 1207/1793 il fut enterré dans le Châr—Bâgh de Kaboul. Au début, les alentours de son mausolée étaient nus, puis les gens y ont construit des maisons. Vers 1971, une partie autour de ce mausolée a été dégagée.

LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS TIMOUR SHAH

A cette époque, les construcaions étaient groupées dans le quartier du Bâlâ—Hissâr. En effet, c,est-de là, que la ville était défendue par des canons.
Timour Shah, alors qu' il résidait au Bâlâ-Hissâr de Kaboul, a établi le plan de la nouvelle ville en deux parties.
—Les terres et les jardins asséchés ainsi que les maisons déjà écroulées autour du Bâlâ—hissâr, ont été attribués pour les bâtiments du gouvernement, les résidences des grands de l' Empire.
— Le reste de la ville fut divisé et attribué aux notables et aux hommes importants, grands fonctionnaires, pour la construction de leurs maisons, des mosquées, des résidences pour voyageurs, des "Khâniqa" (lieux de réunions des soufis), des hammâms, des caravansérails et des casernes.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Du mauvais oeil des ermites.

* * *

Pourquoi Khidr s,est refugié
Au pied de sa montagne
Si ce coin montagneux
N,est pas plus argréable
que le paradis?

* * *

Pourquoi le turban du soleil
Est tombè de sa tête ?
C,est en regardant vers la tour
Qui gratte le ciel.

* * *

Ses murailles en spirale
Ressemblent au dragon du trésor.
Mais chaque brique du mur
Equivaut à un trésor royal.

* * *

Chaque passage dans cette ville est intéressant à regarder
Car des Caravanes d' Egypte.
Parviennent jusqu'à son bazar.

* * *

Qui pourrait compter le nombre
Des visages de lune sur les toits.
Au pied de chaque mur
Combien de visages semblables au soleil.

* * *

Le visage du matin de Kaboul
Sourit hautainement au matin de "Id"
Les boucles de sa nuit
Sont pareilles à la Nuit sacrée de la Destinée.
Louange au Seigneur! Concernant
Les jardins de Jahan-Arâ et Shah—Arâ.
Toubâ (l'arbre du paradis) en est tellement jaloux
Qu'il a séché sur place.

* * *

Ceux qui sont pieux
Croient qu'il est temps pour la priére du matin
Lorsqu'à minuit Son jardin de "yâssaman"
resplendit de blancheur.

* * *

Les chants de ses rossignols
Brûlent la gorge mieux que le vin,
Lorsque les étincelles tombent
Du bout de leurs becs.

* * *

Khidr, toi qui à la source de jouvence
N'a pu que tirer une fléche dans l'obscurité,
Viens à Kaboul auprés de ses ruisseaux
Pour chercher la vie éternell!"

* * *

Kaboul sous les DORRANIS
Kaboul sous le règne de Timour Shâh Dorrâni
Transfert de la capitale, de Kandahar à Kaboul

* * *

Timour Shâh Dorrâni nomma un représentant à Kandahar. Il obtint les lettres d'allégeance des chefs de tribus et des provinces. Partout il envoya des instructions.

De Kandahar il voyagea jusqu'à Ghazni où il resta quelques jours.
De là, il vint à Kaboul. Il entra dans le Bâlâ Hissâr.
De Kaboul il alla à Peshawar. En rentrant de Pes-

(c) ketabton.com: The Digital Library

LES CONSTRUCTIONS DE KABOUL SOUS LES MONGOLS

Depuis l'époque de Babor jusqu'à la fin des grands Mongols, Kaboul fut célèbre pour ses jardins dont aucun ne subsiste aujour'hui.

— Châr Bâgh
— Bâgh-é-Shahr Arâ
— Bâgh-é-Jahân Arâ

Les fils de Timour, c' est-à-dire les descendants de Babor sont reconnus comme les grands Mongols de l'Inde. Leur capitale se trouvait en Inde, ils nommaient des gouverneurs à Kaboul. Quelques-uns de ces souverains sont venus à Kaboul passer l'été.

En été et en automne, les souverains donnaient des audiences publiques dans ces jardins. Il y avait aussi un autre jardin qui s'appelait Orta-Bâgh (le jardin du milieu) ou Bâgh-é-Mahtâb. Homayoun y est venu en 952/1545 et y a organisé la fête de la circoncision de son fils Akbar.

Le Châr chata grand bazar de Kaboul, construit sous Shah-Jahân possédait des decorations. A cette époque Ali Mardân Khân était gouverneur de Kaboul. Les Britanniques ont détruit le Châr-chata pour punir les citoyens de Kaboul en 1842.

Sous Awrang-zêb, deux grandes mosquées ont été construites à Kaboul, la mosquée de Shôr-Bâzâr et la mosquée de Gôdri (les deux mosquées au Sud de Jadê Maïwand).

Il y avait aussi le jardin d'Ali Mardân Khân sur la rive droite du Kaboul, mais il n'en reste rien tandis qu'un quartier portant ce nom existe encore.

POESIE SUR KABOUL ECRITE PAR MIRZA SAYEB

(XVII. siècle)

A la fin de l'époque de Jahanguir: Mirza Sâyeb (de Tabriz) est venu d'Isfahan en Inde. Il est passé par Hérat puis il est venu à Kaboul, ou il a été reçu par Zafar Khân qui en était le gouverneur.

Il a écrit des panègyriques. L'un de ses poémes commence par une description de Kaboul:

"Quel plaisir d,être dans cette demeure de béatitude Kaboul et ses piémonts.
Les cils de ses èpines
Rendent jalouses les roses!

* * *

Quel plaisir pour mes yeux
D'avoir sa terre comme "Kohl."
Que je devienne épris de cette ville
Comme l,ont été Ashéqân -è—Aréfan!

* * *

Quand je décris ses tulipes
Mes poémes se colorent.
Quand je contemple ses arbres de Judée
Mon regard prend la couleur du sang.

* * *

L'arcade sourciliére du pont
De pol-e—Mastân est de toute beauté.
Que le Seigneur le préserve

(c) ketabton.com: The Digital Library

pas de climat semblable à celui de Kaboul.
En été. Pendant la nuit, on ne peut pas dormir sans couverture.

Il tombe beaucoup de neige en hiver mais le froid n'y est rigoureux.

Samarkand et Tabriz ont la rèputation d'avoir un bon climate, mais on truve à Kaboul et dans ses, environs; des pommes, des abricots, des noix. J'ai apportè des plantes de cerisiers, je les ai fait planter et on a obtenu de bonnes ctrises. Les fruits des pays chauds comme l'orange amère; "torondj" et la canne à sucre viennent des Laghmân.

C'est moi, qui ai fait planter la canne à sucre. Les pignons viennent de Nidjraw et il en vient beaucoup. Il y a aussi des lieux de production de miel, mais seulement dés montagnes de Ghazni. Les coings et les prunes sont bons. Les concombres sont aussi très bons. L'un des raisins s'appele "âb_e-angour" et il est délicieux... .....le Helmand, le Sindh (l'Indus) le Koundouz et le Balkh-âb priviennent de la Même montagne. On dit qu'en l'espace d'un jour on peut boire de l'eau de ces quatre rivières.

Au pied de la montagne il y a beaucoup de raisin: Istalif, Istarghitch. Paghmân est proche de ces deux lieux. La montagne enneigée est celle de Paghmân. Un lieu comme Istalif est introuvable dans d'autres pays. Un grand torrent coule en cet endroit. De chaque côté du torrent se trouvent des jardins pleins d'herbe et de verdure. Il y a des jardinets. L'eau y est fraîche.

A Istalif, bâgh-e-Kalan est le jardin que mon oncle Olough-Beg avait confisqué. Moi. J'ai donné le prix du jardin au propriétaire et je l'ai pris. A la porte de ces jardins se trouvent des platanes. Sous les platanes il y a de l'ombre fraîche et verdoyante. Au milieu des jardins coule constamment de l'eau en quantité suffisante pour actionner un moulin. Sur les bords de ce ruisseau se trouvent des platanes et d'autres arbres. Au début, ces arbres étaient plantés en zigzag et sans ordre. J'ai ordonné qu'on mette ce ruisseau et ces arbres en ligne droite et c'est devenu un lieu très agréable.

Plus bas qu'Istalif se trouve une source qui s'appelle la source de Khodja sé yârân. Aux alentours il y a trois sortes d' arbres. Au-dessus de la source il y a des platanes. Près de la source, vers le désert, se trouvent de grands arbres de judée. Lorsque les fleurs de ces arbres s'ouvrent on ne connait pas dans le monde un lieu où il y en ait autant. Il y a beaucoup d'arbres de judée jaunes."

* * *

(c) ketabton.com: The Digital Library

jardins.

Vers le Sud de la citadelle, à l'Est de la ville, se trouve un grand étang. Le pourtour de cet étang mesure un mile. Du bord de la ville de Kaboul, lorsqu'on regarde vers la ville, on voit couler trois sources. Deux de ces sources sont dans les environs de Guil-Kana. Près d'une de ces sources se trouve le mausolée au nom de Khwâja Shamô. L'autre source est reconnue comme un lieu d'apparition d'un prophète, Khidr. Ces deux lieux sont des promenades pour les habitants de Kaboul. Le troisième source se trouve près de la tombe de Khwâja Abdol Samad et on l'appelle Khwâja Roshnâyi. De la ville de Kaboul émerge un bout de montagne qu'on appelle Oqâbaïn (les deux aigles); c'est ici que se trouve une petite montagne où est bâti le palais (ARG) de la citadelle. Ce palais est curieux, dans un site élevé et dans un bon climat. En plus du grand étang, il y a trois autres "olang" (pâturages pour les chevaux). Tous ces pâturages sont très accessibles et dans la verdure. Au printemps et en été le vent ne manque pas, on l'appelle "le vent de Parwân." Dans le palais, côté Nord, il y a des chambres à fenêtres où il fait bon. Le mollah Mohammad Taleb récite une poésie décrivant Kaboul.

"Bois du vin dans le palais de Kaboul.
Fais apporter les verres les uns après les autres.
C'est aussi bien montagne que rivière
C'est aussi bien ville que prairie."

L'Indien appelle Khorassan tout ce qui n'est pas l'Inde, comme l'arabe apelle 'Ajam tout ce qui n'est pas Arabe. Entre l'Inde et le Khorassan par la voie de terre il y a deux arrêts: Kaboul et Kandahar. Les caravanes arrivent à Kaboul de Farghana, du Turkestan, Samarkand, Boukhara, Balkh, Hissar (près de Douchambé dans le Tadjikistan actuel) et de Badakhshan.

du Khorassan, les caravanes viennent à Kandahar. Entre le Khorassan et l,Inde, Kandahar et Kaboul font la liaison. Cette région est un grand lieu de commerce. Les commerçants, même s,-ils allaient à Roum (Anatolie) et à Khita (Turkestan chinois) feraient à peine autant d'affaires. Chaque année 7 ou 8 mille chevaux viennent à Kaboul. Ainsi à Kaboul, peut—on trouver des marchandises de l,-Inde, du Khorassan, de l,Iraq, de Roum et de Chine; de l,Inde, parce que c'est un point d'arrêt avant d'y parvenir. Des régions chaudes et froides se trouvent à proximité.

De Kaboul, en une journée. on peut aller dans un lieu où la neige est éternelle. Dans les terres attachées à Kaboul on trouve des fruits de climats chauds et de climats froids. Le climat y est agréable; on ne connait

(c) ketabton.com: The Digital Library

L'Afghanistan était divisé et plusieurs descendants des Timourides régnaient dans plusieurs provinces. Ils se battaient les uns contres les autres et Babor en a profité pour conquérir Kaboul, en 910/1504.

De Kaboul, Babor a attaqué l'Inde; En cours de route, au nord de Peshawar il s'est lié avec les yossoufzaï. Il a épousé la fille de Mansour Khân, chef de tribu, et de cette façon certaines tribus afghanes se sont attachées à son armée. Babor a mené cinq campagnes contre l'Inde. La bataille de Panipat a eu lieu lors de la cinquième. Il a battu le Sultan Ibrahim Ludi et s'est installé sur le trône de Delhi en 1525. Par la suite, l'Afghanistan jusqu'à Kaboul, Badakchân et Kandahar était administré par Babor depuis Delhi. Il nomma son fils, le prince Homayoun, gouverneur de Kaboul. Babor est mort en 937/1530 à AGRA. Selon ses voeux, son cercueil a été transféré six mois après sa mort à Kaboul dans le jardin de Babor. C'est un de ses descendants, Shah Jahan qui a construit les bâtiments qui se trouvent dans ce jardin.

Babor fut un homme brave et savant. Il régnait sur un vaste empire, de Balkh, Badakhchân et Kaboul jusqu'à Delhi. Il écrivait des poèmes en dari aussi hien qu'en Tchughtaï (Turc oriental).

Il a rédigé ses Mémoires en Tchughtaï, traduits en dari sous le titre: "Expériences des Rois".

Cet ouvrage est couramment appelé" Babor nâma." En voici "des extraits:

.....A la fin du mois Rabi II, le Seigneur par sa bienveillance m'a fait accorder Kaboul, Ghazni et leurs règnes.

Les provinces rattachées à Kaboul appartiennent au quatrième Iqlim. Kaboul se trouve au milieu d'agglomérations. A l'Est se trouvent les Laghmân, Ashnaghar et certaines provinces de l'Inde A l'Ouest se trouvent des zones montagneuses; Ghôr se trouve dans ces montagnes.

Au Nord se trouve la province de Koundouz et d'Andârâb. La montagne de l'Indou Kouch se trouve au milieu. Au sud se trouve Formoul. C'est une province plutôt limitée, s'étalant en longueur de l'est vers l'ouest. Aux environs de Kaboul se trouvent des montagnes. La citadelle est intégrée à la montagne. Entre l'ouest et le sud se trouve une petite montagne. Comme le roi de Kaboul y avait bâti on l'appelle la montagne de "Shâr -e- Kaboul"- Le contour en serait d'un mile. Aux flancs de ces montagnes se trouvent des jardins. Sous le règne de mon oncle Ologh-Bêg Mirza, un canal a été creusé dans cette montagne (prenant l'eau de la rivière de Kaboul) pour irriguer ces

(c) ketabton.com: The Digital Library

des corridors, des places et un jet d'eau près du ruisseau que coulait dans le jardin.

LA VILLE DE KABUL SOUS IES MONGOLS

HODUD — OL — ALAM (382/ 922)

Dans cette gèographie historique dont l'auteur est inconnu on lit sur Kaboul:

"Kaboul est une petite ville qui possède une citadelle célébre pour sa rèsistance. A Kaboul vivent des musulmans et des hindouistes. Il y a des temples avecs des idoles."

* * *

NAZHAT — OL — MOSHTAQ (549/1154) de SHARIF IDRISSI.

"Kaboul est une ville qui possède de beaux monuments. On y achéte du bois d'aloés, des noix de coco, du halela (myrobalanus, astringent) et du safran, transportés dans d'autres pays. La citadelle de Kaboul est célébre pour sa rèsistance et elle a une seule voie d,-accès. Des tissus de coton sont transportés de Kaboul en Chine et au Khorassan. Autour de Kaboul il y a de grandes fermes fortifiées (Qalas) en liaison les unes avec les autres."

Note: Des produits indiens ont étè cités ici parmi ceux qu,on trouvait á Kaboul. Ils venaient de l'Inde par Ningarhar et Kaboul servait d'entrepôt.

MAZARAT — E — KABOUL D,IBRAHIM KHALIL

Livre écrit par un ècrivain contemporain, vivant.

La ziârat Asheqân et Ârefân:

Ces deux saints hommes s,-appelaient Abdol Salâm et Abdol Samad.

Dans le Babor nâma aussi bien que dans les mémoires de l'empreur Akbar les mémes noms sont mentionnès.

Cé sont deux fréres et ils sont les fils de Jaber, lui—même fils de Abdollah Ansari de Herat.

C. est à l,èpoque de Bahrâm Shah le Ghaznévide, fils de Massoud III, fils d,Ibrahim. fils de Massoud Ier, fils de Sultan Mahmoud (Bahrâm est mort en 544/ 1149), que ces deux fréres sur la demande du souverain sont venus d'abord de Herat â Ghazni puis de Ghazni á Kaboul.

Ils ont apprécié le climat de Kaboul et s,y sont installés."

KABUL A L'EPOQUE DE BABOR

Lorsque les Timourides d'Hérat furent en décadence, Zahir-ud-din Mohammad dit Babor (Babor: Tigre en mongol), petit-fils du petit-fils de Timour Lang, s'est installé sur le trône à l'âge de onze ans (899/1492) en Transoxiane dans la ville d'Andéjân à Farghâna.

Plus avancé en âge il a dû se battre avec un descendant de Gengis Khan qui s'appelait Chaybâni Khân. Comme son adversaire était très puissant, Babor a traversé l'Oxus et conquit Badakhchân, Takhâr et Koundouz.

(c) ketabton.com: The Digital Library

En 213 (828 de l'ère chrétienne) Abdollah fils de Taher gouverneur Abbasside du KHORASSAN qui administrait HERAT, FARAH et NIMROZ, reprit KABOUL.

Cependant une bonne partie de la population de Kaboul était restée hinduiste et payait le tribut (jazya) au gouverneur du KHORASSÂN.

En 256 (870 de l'ère chrétienne) seulement le chef d' une dynastie locale du Seïstan "Ya' qub bin Laïth le Saffâride" a envahi BALKH, BAMYÂN, le PANJSHER et ensuite, le NINGARHAR.

La conversion de Kaboul à l'Islam n'a été achevée qu'au quatrieme siécle (Xe siècle de l'ère chrétienne).

La ville est devenue par la suite une partie de l'Empire Ghaznévide.

* * *

Extrait du Livre VII de l'histoire de "BAIHAQI" (Scribe de la cour des Ghaznévides):

L'Emir, (MASSOUD fils du conquérant MAHMOUD) quitta Ghazni le jeudi, au milieu du mois de Shawal 422 (1031 de l'ère chrètienne, au mois d'Octobre) et parvint à Kaboul . Il y resta trois jours. La parade des éléphants eut lieu. Il y en avait 1670, mâles et femelles. Cela lui plut. Ils étaient charnus, gros et gras et en bonne santé. Le commandant des cornacs fit l'admiration de l'Emir qui dit:

— "Il est dommage que cet homme soit seulement chef des cornacs; c'est un homme capable, sachant donner des conseils, parler, connaissant les habitudes du service des Rois."

L'Emir ordonna qu.on l'emmèna au dèpot des costumes pour qu,on lui mette un costume de Ministre.

Il revint avec un costume noir, un chapeau á daux pointes, une ceinture dorée et il prèsenta ses respects á l,Emir.

Celui-ci nomma un autre chef des cornacs. Cent èléphants furent choisis pour accompagner la cour á BALKH. les autres furent renvoyes á leurs places. L' Emir alla à PARWAN ou il resta cinq jours, chassant et s,amusant en attendant que les bagages et les èléphants passent la montagne de GHOR (le SHIBARGHORBAND).

Le roi voyagea à Walwalej (règion de Koundouz), il y resta 2 jours puis vint à BALKH où il arriva le mardi 13 DH,UL QADA 422 (1031 de l,ère chrétienne, au mois de novembre).

Il resta une semaine au palais, ensuite il alla au grand jardin où tous les bagages avaient èté transportés.

Comme le Roi avait donné des instructions, des arrangements avaient été faits, des lignes tracées avec

(c) ketabton.com: The Digital Library

KABOUL D'HIER
A Aujourd' hui

Traduction de lextes classiques sur le théme de "Ville de Kaboul"
Des morceaux à lecturefacile ont èté choisis pour ceux qui n'ont pas accès aux textes originaux.
R.F.

Kabul est situè à 1750 m. au-dessus du niveau de-la mer, sur le passage de la la voie vers l'Inde, qu'on vienne du Nord ou de l'Ouest.

Autrefois. dans les temps anciens, Kaboul n'était pas une grande ville.

Après la conquête grecque, Bagram et Kaboul ont fait partie du royaume gréco-bactrien.

Sous les "Kouchans", le boudhisme a fait un grand progrès dans le PARWAN, à KABOUL et à NINGARHAR, comme nous le prouvent les "Stoupâs" de TOPDARA près de CHARIKAR, celui de GOLDARA dans le LOGAR et ceux près de CHIWAKI.

Il en est de Même de l'art gréco-boudhique où pour la première fois le boudha est représenté sous forme de statues.

Hsuan-Tsang, pèlerin Chinois parle de Kaboul comme d'une petite ville, d'une bourgade.

Plus tard, l'influence de l'Inde grandit à Kaboul et à Ghazni où l'Hindouïsme croît en importance à côté du Boudhisme.

Dans le "Tapé Sardar" de Ghazni, les deux religions sont représentées; le boudha couché aussi bien que le "maêsha", buffle illustrant les légendes hindouïstes.

Pendant la naissance de l'Islam, Kaboul est gouverné par les "Indou-Shâhi" appelés aussi "Kaboul-Shâhi" ayant le titre de Zumbêl (lu par erreur Rutbêl).

A l'époque "Omeyade" l'ouest de l'AFGHANISTAN (region de Hérat, Farâh et Nimrôz) est devenu une partie du "Khalifat". A plusieurs reprises des batailles ont eu lieu près de Kaboul. (Les murailles de Kaboul construites grâce aux travaux forcés imposés par les Indou-Shâhi datent de cette époque).

En 179 (795 de l'ère chrètienne), sous les "Abbassides," l'officier arabe Ibraïm ibn-e-Jibrayil, a conquis Kaboul dont le chef s'est converti à l'Islam.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول　　پوهندوی شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند محمد رحیم الهام　　پوهاند دکتور مجروح

پوهاند محمد فاضل　　پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی

دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

* * *

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

* * *

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز　　۲۰ـافغانی

مشترکان دیگر　　۲۵ رر

مشترکان ولایات　　۳۰ رر

قیمت یك‌شماره (۵) افغانی

مقالا تیکه نشر نشود ،به‌نویسنده‌پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام‌مجله مجاز است .

تصحیح

از خوانندگان گرامی خواهشمندیم که‌در شماره‌دوم سال ۲ (۱۳۵۵) اغلاط‌زیررا اصلاح‌فرمایند:

۱ - صفحه (۱۶۱) سطر (۶) زیر کلیشه‌عبارت«بناغلی جلیلی رئیس‌ارتباط بین‌المللی پوهنتون تهران» به«بناغلی حسین خدیوجم مستشار فرهنگی سفارة کبرای‌ایران درکابل»تصحیح شود .

۲ - درصفحه (۱۶۴ درسطر ۶): «پوهنمل عبد الرسول امین»به(پوهنمل عبدالرسول رهین) تصحیح شود .

۳ - درمضمون «اصول تاریخ وتاریخ نگاری» : که از ص ۱۳۰ - ۱۳۹ نشر گردید: در صفحات (۱۳۱ سطر ۲۳) و (۱۳۲ س ۶) «حل» به «حك» تصحیح گردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 3, 12 Dec. 1976

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library